



# گناه نامنزل است

برگرفته از سخنرانی‌های حجة الاسلام سید محمد انجوی نژاد

پیرامون توبه و استغاثه

به کوشش محسن رحمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# گامی تا منزل یار

تألیف

سید محمد انجوی نژاد

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۲	سخن نگارنده
۳	علی (ع) و صبر (۱)
۹	علی (ع) و صبر (۲)
۱۶	علی (ع) و تقوی (۱)
۳۴	علی (ع) و تقوی (۳)
۳۸	علی (ع) و تقوی (۴)
۴۵	علی (ع) و سختی ها
۵۰	علی (ع) و تواضع (۱)
۵۳	تواضع توانگران و مستمندان
۵۴	فلسفه عبادت
۵۵	علی (ع) و تواضع (۲)
۶۰	افتخار به ارزش ها
۶۸	علی (ع) و امتحان (۱)
۷۱	امتحانات آخرالزمان
۷۲	علی (ع) و امتحان (۲)
۷۸	علی (ع) و اعتدال
۸۱	اعتدال در بخشش
۸۲	اعتدال در تمجید
۸۴	اعتدال در روحیه
۸۶	اعتدال در دشمنی
۸۷	اعتدال در دوستی ها

## مقدمه

خدا را شاکریم که توفیقات را بر مبنای لیاقت ها تقسیم نمی کند و بر افراد غیر مستحق توفیق جایگذاری باقیات عنایت می کند.

سلسله مباحث اخلاقی، حلاوتش به بیان است و کتاب باقیاتی است گرچه کم حلاوت تر، اما ماندنی تر. و امید است از درگاه الوهیت این کمترین ران ملخ را بپذیرند که ما ناچیزیم و او ذره پرور.

جا دارد از همه ی برادران و خواهرانی که در جهت پیاده سازی نوارهای سخنرانی اینجانب زحمت کشیده اند تشکر کرده و این منت را با دعا برای توفیقات دنیا و آخرتشان کمی سبک کنم.

شیراز کانون فرهنگی رهپویان وصال

سید محمد انجوی نژاد

۱۳۸۵/۶/۱۸

## سخن نگارنده

صبوری دل خسته، مرحم سپیده های زخمی و همنشین قاصدک های احساسم زمانی مرا در کوچه های هیاهو همسفر است که تمام فکری را دخیل ببندم به بارش رحمت الفاظ حقیقت. اندک زمانی است که توفیق حاصل شده تا از بیانات استاد ارجمند حجه الاسلام سید محمد انجوی نژاد در کانون فرهنگی رهپویان وصال بهره مند شوم؛ شیوایی کلام و غنای مطلب از یک سوء رسالت نشر شعائر دینی متناسب با ذوق نسل جوان از سوی دیگر باعث شد تا اینجانب به کمک عده ای از دوستان به منظور گردآوری و نشر آثار این استاد ارجمند کمیته ای تشکیل دهیم. اثری که مقابل روی شماسست اولین هدیه این گروه می باشد. امید است با استمداد از حضرت حق به وسیله انتقادات و پیشنهادات خود ما را یاری فرمائید.

محسن تحملی

## علی (ع) و صبر (۱)

در نگاه به کلام نورانی امیر المؤمنین (ع) ابتدا بحث صبر را مورد بررسی قرار می دهیم. این بحث بسیار ضروری و دقیق به نظر می رسد که دقت در آن خالی از لطف نیست.

آیا اگر در شب های قدر از خداوند تبارک و تعالی خیر خواستیم به معنای حذف کلمه صبر است؟ آیا خواستن عافیت از خداوند در این لیالی مبارک به این معناست که یکی از کلمات انسان ساز، مفید و مورد توصیه قرآن و اهل بیت قرار است حذف شود؟

در پاسخ تمام این سؤالات باید گفت که صبر کلمه ای نورانی است و در طول تاریخ از مراتب انسانی به شمار می رفته است و الان و تا ابد این گونه خواهد بود و برای هیچ کس نزول بلا رفع نمی شود. مثلا دانش آموز می تواند از خدا بخواهد که توفیق درس خواندن داشته باشد اما نمی تواند دعا کند که بدون مطالعه در امتحانات خود بالاترین نمره را کسب کند پس دعا کنید که توفیق صبر در برابر مسائل را داشته باشید نه این که از خدا بخواهید بلایی بر شما نازل نشود. این اصلا با قواعد بشری و نظام طبیعت سازگاری ندارد.

پس اگر در شب بیست و سوم اشک ریختند و با اخلاص به مجالس پا نهادید و توبه کردید با دیدن بلا و مشکلات دنیوی این وسوسه شیطان را از ذهن خود دور کنید که نکند که خداوند کارها و توبه ما را نپذیرفته و بر ما بلا فرستاده است. بر این تصور نباشید که پایان بلاها و مشکلات است چرا که بلاها و مشکل و سختی باید باشد تا شما با کلمه نورانی، تعالی ساز، مترقی، انسان ساز و کلمه انسانی صبر که جزء ارکان اصولی خلقت انسان است انس بگیرید و با آن کنار بیاید.

اگر ما نتیجه ی صبر را بدانیم از آن لذت می بریم همانند ورزشکاری که زحمت می کشد و رنج می برد تا به نتیجه خوبی برسد و چون نتیجه ی زحمات خویش را می داند از تحمل سختی ها لذت می برد. با این مقدمه ی بحث را از حکمت ۴۲۴ نهج البلاغه شروع می کنیم به این صورت که حضرت می فرماید:

«الحلم غطاء سائر و العقل حسام قاطع فاستر خلل خلقک بحلمک و قاتل هواک بعقلک».

«بردباری پرده ای است پوشاننده و عقل شمشیری است بران پس کمبودهای اخلاقی خود را با صبر و بردباری بپوشان و هوای نفس خود را با شمشیر عقل بکش».

نکته حائز اهمیت در فرمایش حضرت این است که دعا کن صبری داشته باشی که بتوانی از کمبودهایی که در زندگی مادی داری لذت ببری یعنی این صبر باعث شود پرده ای روی کمبودهایت بیندازی و آن ها را پوشش دهی. و در پی آن بلاها را امتحان برای رسیدن به درجه بالاتر بدانی. با صبر است که می توانی بر بلاها مقاومت کنی و با عقل همانند شمشیری بر هوای نفس غلبه کنی و آن را از بین ببری.

صبر و عقل را به هم پیوند بده چرا که این دو کاملا با هم در ارتباطند و این به معنای این است که شما وقتی به مرحله صبر رسیدی و در برابر عمل ناپسندی از خود مقاومت نشان دادی در حقیقت شمشیر عقل بر هوای نفست فرود آمده و آن را از حیات ساقط کرده است و در نتیجه این کار روح الهی زنده می شود.

اگر انسان تنها درس بخواند و در هیچ مرحله ای مورد امتحان قرار نگیرد هیچ فایده ای ندارد و مهمتر از آن این که اگر امتحانی در کار نباشد قطعاً مطالعه درس جدی به نظر نمی رسد و سطح و مرحله ی انسان مشخص نخواهد شد.

حضرت در حکمت ۴۱۹ می فرماید:

«مسکین ابن آدم مکتوم الاجل مکنون العلل محفوظ العمل تولمه البقه و تقتله الشرقة و تنتنه العرقه»  
«بیچاره فرزند آدم! اجلش پنهان، بیماری هایش پوشیده، اعمالش همه نوشته شده، پشه ای او را آزار می دهد، جرعه ای گلوگیر او را از پای درآورد و عرق کردنی او را بدبو سازد!».

امیر المؤمنین برای بشر افسوس می خورد. چرا؟ یکی از دلایلش این است که امثال ما در درجه ی عقلانیت حضرت امیر قرار نداریم.

اجل انسان پنهان است و در این مورد با حیوانات متفاوت است چرا که حیوان خودش می داند که تا چه حدی عمر می کند و این مطلب هیچ اهمیتی برایش ندارد و دلیل بی اهمیت بودن این مسأله این است که اصلاً انگیزه ای برای عمر کردن ندارد. از صبح تا شام در حرکت است که چیزی بیاید و بخورد و با مرگ او این حرکت هم متوقف می شود.

در اینجا این سؤال مهم مطرح است که چرا اجل انسان پنهان است؟ برای این که انسان نسبت به این اجل انگیزه دارد و با فکر به مرگ همه چیز برایش تاریک خواهد شد. اگر به او بگویی که به زودی می میری زندگی اش خراب خواهد شد. و اگر بداند تا مرگ مدت طولانی فاصله دارد تمام کارهایش را برای روزهای آخر می گذارد و از همه چیز می ماند.

سؤال دیگری که در اینجا مطرح است این است که چرا حضرت انسان را بیچاره عنوان کرده است؟ برای این که باید از عقلش کار بکشد و از نفسش مراقب کند. اینجای کار دیگر غریزی نیست و مرحله ی عمل از روی عقل است. هیچ یک از ما نمی تواند به طور غریزی نماز بخواند و به طور غریزی راه عبادت را نمی داند. غریزی به خدا می رسیم اما دفاع از خدا و پیاده کردن خدا در وجود و استفاده «نفحت فیه من روحی»<sup>۱</sup> که روح خدا در وجودمان هست غریزی نیست.

---

<sup>۱</sup> سوره ی حجرات، آیه ۳۰.



در حوزه های علمیه می گفتند: ملا شدن چه آسان. آدم شدن چه مشکل. امام (ره) فرمودند: ملا شدن چه مشکل آدم شدن محال است. برای محال می دویم و از وجودمان مایه می گذاریم. بیماری های انسان نیز پوشیده است خواه این بیماری ها جسمی باشد یا این که روحی باشد. با این که از نظر علمی پیشرفت قابل ملاحظه ای داشت ایم اما هنوز هم بسیاری از بیماری ها کشنده و لاعلاج است.

بیماری های روحی نیز این چنین است. آمار بالایی از دانشجویان دست به خودکشی می زنند. آمار فساد هم بالا رفته است. روانشناسان راه حل های لازم را نمی دانند و مشکلات پیچیده و ناشناخته ای جوامع را فرا گرفته است. باید اتفاقی افتاده باشد و گرنه آمارهای بالای ۹۰ درصد با این همه مسائل مبهم بسیار عجیب است. تمام اعمال انسان دارای حساب و کتاب است و همین طور ساده و پیش پا افتاده نیست. همه رفتارها و و کردارهای او مورد سؤال واقع خواهد شد و به حساب او نوشته می شود. کدام حیوان این گونه است؟! برای ما این سؤال مطرح است که مگر انسان از چه جایگاه ویژه و موقعیت حساسی برخوردار است که خداوند چنین ارزشی را برایش قائل شده که دو فرشته مراقب برای او قرار دهد. دو فرشته برای این که رفتارها و کارهایش را تحت نظارت داشته باشند و آن ها را ثبت کنند. بسیاری از خواب هایی که انسان می بیند از نظر علم اخلاق منشأ اخلاقی دارد.

پشه ای موجب آزدگی انسان می شود و آسایش را از او سلب می کند. همان طور که می دانید نمود توسط یک پشه از دنیا رفت. به این صورت که پشه ای از راه بینی از وارد سینوس هایش شد در آنجا ماند و نتوانست خارج شود لذا سینوس های نمود عفونی و پس از آن متورم شد و در نهایت موجب مرگش شد. با این کار خداوند می خواست ثابت کند که انسان حتی از پشه هم ضعیف تر است. بزرگان ظلم در تاریخ بسیار تحقیرآمیز کشته شدند از جمله هیتلر که دست به خودکشی زد. همسر او نرن سوزن آلوده ای را در پایش فرو کرد. چنگیز هم همین طور و دیگر افراد که برای خود جایگاه ویژه ای قائل بودند. تمام آنهایی که انالاحق می گفتند و ادعای خدایی می کردند، خدا اثبات کرد که ایشان برخلاف ظاهر قوی که داشتند بسیار ضعیف بودند و حتی قدرت مقابله با یک پشه را نداشتند و در نهایت حقارت جان باختند.

یک پشه هیچ گاه نمی تواند گربه ای را از پا درآورد چرا که سیستم دفاعی حیوانات بسیار قوی تر از انسان هاست. اگر گربه یا موشی از یک ساختمان پرتاب شوند اصلا شکستگی در آن ها پدید نخواهد آمد در حالی که اگر یک انسان باشد شاید به قیمت جانش تمام شود. مورچه اگر از یک ساختمان هم پرتاب شود نه دست و پایش می شکند، نه ضربه مغزی می شود با استفاده از حس بویایی اش راه خانه

را جستجو و پیدا می کند. می فرماید: اگر در بیابانی گم شدید دنبال مسیر مورچه ها بگردید چرا که سمت و سوی جغرافیایی را بسیار دقیق آموزش می دهند.

اعتماد به نفس حیوانات ویژگی برجسته دیگری است که در حیوانات به چشم می خورد. هیچ انسانی در اعتماد به نفس به پای حیوانات نمی رسد. این که گربه از سگ فرار می کند علت ترس از او نیست بلکه غریزه گربه چنین است. چراکه اصلا ترس در وجود حیوانات راه ندارد و اصلا عقلشان در این حد نیست که از دشمن فرار کند.

در پایان می فرماید: انسان آن قدر ضعیف است که ممکن است جرعه ای گلوگیرش شود و او را از پای درآورد و عرق کردنی او را بدبو سازد. همین بدنی که تا این حد به آن رسیدگی می کنی اگر مدت کوتاهی راه رود بوی عرقش را خودش هم نمی تواند تحمل کند.

نکته ی مهمی در این عبارات وجود دارد که این ها همه ضعف انسان است. به صورت ذاتی وجود او یافت می شود. ضعف ذاتی هم با دعا و توسل برطرف نخواهد شد.

باید توجه کرد که ذهن یک انسان در ۱۴۰۰ سال پیش چقدر فعال و پویا بوده که به تمام این نکات ریز و دقیق اشاره نموده است و اینک افتخار بزرگ بالاترین حکمای ما این است که اقرار می کنند خطبه یا سخنی از نهج البلاغه را فهمیده اند.

«کانت» که یک فیلسوف مسیحی است و مورد احترام غربی ها در مقدمه اش می نویسد که «من هر چه فهمیدم از یک جمله امیرالمؤمنین بوده» گانندی تمام فعالیت های خود را مدیون یک شعار از امام حسین (ع) می داند.

چرا کلام و سخن امیرالمؤمنین تا این حد گویا و دقیق است؟ زیرا علی (ع) اهل فکر است، چشم علی چشم بصیرت است. او ظاهر و باطن عالم را می بیند، پایان و عاقبت عالم را می داند، جزء کسانی است که می فرماید: خداوند ب ایشان رحم کرده، می داند از کجاست، در کجاست و به کجا می رود. علی کار بیهوده و عبث انجام نمی دهد، سخن بی فایده نمی گوید و عمرش راهدر نمی دهد و لحظات آن را به بطالت نمی گذارند و در ازای کارهایی که انجام می دهد توقع زیادی هم از خدا ندارد. اگر در شب های قد حاجات خود را از خدا طلب کردی و دیدی که به آن ها ترسیدی صبر داشته باش و این را به حساب لطف خداوند بگذار نه این که از درگاهش مأیوس شوی. حضرت علی (ع) که شب قدرهایی بالاتر از تو داشته تا چه حد توانسته از بلاهای خداوند فرار کند؟ چرا چهارده معصوم روز خوش در حیات خود نداشتند؟ مگر خداوند نفرمود که من تمام دنیا را به خاطر فاطمه (ع) خلق کردم در حالی که حتی یک روز خوش از امت ناسپاس نداشت پس معلوم است هر که از بیشتر دوست می دارد و احساس نزدیکی بیشتری با او می کند بیشتر مورد امتحان و آزمایش قرار می دهد و بلای بیشتری به او می رساند. پس

اگر بخشیده شدی و تعالی پیدا کردی «فانتظر البلاء» منتظر بلا باش. بلا و سختی مایه ترقی انسان است. اگر بر بلای فقر صبر کنی به لذت آن می رسی. اگر بر بلای روزه صبر کنی به لذت روزه می رسی و به جایگاه بالا دست خواهی یافت.

حضرت در حکمت ۴۱۸ در عبارتی بسیار کوتاه مفهوم بسیار مهمی را بیان می کنند و می فرمایند: «الحلم عشیره» حلم و بردباری خویشاندی است. حلم و صبر دو مقوله ی متفاوتند. حلم صبری است که همراه با عقل باشد و صبر به عنوان زیر مجموعه آن به شمار می رود. حلم یعنی این که عقلت به تو دستور بدهد که صبر کنی نه این که ضعف و تعبدت به تو حکم کنند. گاهی صبر می کنیم چون توانایی مقابله با دیگران را نداریم لذا این صبر هیچ فایده ای ندارد و یک کار خدایی محسوب نمی شود.

حلم جزء خانواده توست. خانواده پناه انسان است و مایه آرامش او پس از خستگی به شمار می رود. ثانیاً خانواده باعث شخصیت انسان می شود. اعتبار و اهمیتی که فرد متأهل از آن برخوردار است برای شخص مجرد وجود ندارد. لذا حضرت می فرماید: حلم جزء خانواده ی تو به شمار می رود که همانند خانواده به تو قوام و اعتبار می بخشد و شخصیت می دهد. انسان حلیم انسانیت که اصل و نسب دارد. و در مقابل فردی که دارای حلم و صبر نیست در حقیقت خودش را انسان پست و بی ارزشی کرده که در جامعه نیز اهمیتی ندارد و او را یک فرد بی عقل می انگارند. عقل منشاء حلم است. ثالثاً؛ خانواده جایگاه‌یست که انسان تکثیر می شود. به همین نسبت زمانی که انسان در خانه حلم قرار می گیرد فضائل اخلاقیش تکثیر می شود. چه بسا افرادی که شب های طولانی به عبادت نشستند ولی به جایی نرسیدند و چه بسا کسانی که در مقابل یک واقعه اخلاقی یا یک واقعه اجتماعی یا یک برخورد تند، خود را کنترل نمودند. عقلشان به ایشان دستور داد که اگر تو در اینجا صبر کنی به هیچ کس ضرر نمی رسد و خودت از سود آن بهره مند می شوی، افرادی که صبر کردند به همه جا رسیدند. چه بسا بینایی که به علت نبودن حلم و صبر از هم پاشیده شد. وقتی حلم باشد بقیه فضایل را نیز با خود به ارمغان می آورد و در پی آن آرامش برقرار می شود.

در آیه شریفه قرآن آمده است:

«و استعینوا بالصبر و الصلوه و...»<sup>۲</sup>

اول به صبر سفارش می کند و بعد از آن نماز را بیان می کند. اگر انسان حلیم و بردبار باشد نماز او نیز با دیگران متفاوت است به عبارت بهرت نماز استعاره از کل عبادات است و در حقیقت نشانه ای برای کل عبادات به شمار می رود. لذا حضرت امیر در کلامشان می فرمایند صبر برای اخلاق تو همانند سر برای بدن است. اگر سر در بدن نباشد حیات انسان قطع می شود و به هیچ وجه قابل پیوند از جای دیگر نیست.

در حکمت بعد حضرت امیر به گونه ای دیگر صبر را تقسیم می کنند لذا می فرمایند:

«الصبر ان صبر علی ما تکره و صبر عما تحب»<sup>۳</sup>

صبر بر دو نوع است صبر بر آن چیزی که خوش نمی داری و صبر آن چیزی که برایت خوشایند است و آن را خوش می داری.

همان طور که در آیه شریفه هم آمده است:

«و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم»<sup>۴</sup>

حضرت با تقسیم بندی اخیر مسائل اجتماعی، دینی و اخلاقی علام را به دو بخش عمده تقسیم کرده اند. برخی چیزها ممکن است برای ما لازم باشد اما خوشایند ما نباشد و در مقابل آن بعضی چیزها برای ما مضر است اما ما به داشتن آن علاقه مندیم. صبر انسان تنها در بدی ها و خستگی ها مورد امتحان قرار نمی گیرد ممکن است گاهی در خوبی و خوشی نیز آزمایش شویم. صبر در خوردن، در شهوات حلال، صبر در تقسیم، در عدالت و... همه آزمایش از خوبی و خوشی می باشد.

داشتن صبر در ابتدای کار چه در بدی ها و چه در آنچه که دوست می دارد. برای انسان سخت و دشوار است اما بعد از آن می توان لذت برد. ترک شهوت رانی در ابتدا دشوار است. خواندن نماز شب در ابتدای کار سخت است. تحمل عدالت در آغاز از دشواری خاصی برخوردار است و به طور کلی تمام مسائل و مصائب حتی اخلاقی تنها در ابتدای دوشوارند. اما در ادامه راه هم آسان و ساده خواهند شد و هم از لذت خاصی برخوردار خواهد بود.

<sup>۲</sup> -سوره ی بقره، آیه ۴۵.

<sup>۳</sup> -نهج البلاغه، حکمت ۵۵.

<sup>۴</sup> -سوره ی بقره، آیه ۲۱۶.

## علی (ع) و صبر (۲)

در بحث گذشته مقدمه ای در مورد صبر بیان شد و نتیجه گرفته شد که اگر بهترین مقدرات هم برای انسان رقم بخورد اما از صبر نمی توان گریخت و صبر بخشی از سرنوشت انسان است چرا که همواره مورد امتحان و آزمایش است.

اما در این قسمت به حکمت ۱۵۲ از کلام با ارزش حضرت امیر می پردازیم.

قال (ع): «لکل مقبل ادبار ما ادبر کان لم یکن»

«آنچه روی می آورد باز می گردد و آنچه باز می گردد گویی هرگز نبوده است.»

حضرت به این نکته مهم توجه دارند که در زندگی طوری با معاش برخورد کن گویی هرگز نبوده اند یعنی چون اتفاقاتی که در جهان هستی رخ می دهد هیچ گاه به یک شکل و صورت باقی نمی ماند بلکه به حالت قبل خود باز می گردد. پس این می تواند همراهی مناسبی با صبر باشد. این که انسان با صبر کنار بیاید، احساس رنج نکند و از آن لذت ببرد. به این معتقد باشد که اتفاقات جهان همه موقت و اعتباری است. یعنی در جهان پر از سایه و خیال و سراب هیچ چیزی واقعی نیست و در جهان دیگر که باقی است صورت همه چیز تغییر خواهد یافت و پایداری از آن جهان اخروی است.

امیر المؤمنین اشاره می فرمایند که جهان کنونی ما تلفیقی از سایه هاست و هیچ بالا و پایانی در آن پایدار نیست. هیچ جایگاهی ثابت نیست.

در زمان جنگ بر روی سر در سنگر فرماندهی روایتی از حضرت امیر را می نوشتند که می فرماید: اگر مقام ماندنی بود به تو نمی رسید.

این جمله حضرت به صراحت می گوید مقام سایه است، گاهی بر من می نشیند گاهی بر افراد اطراف من پس متغیر است لذا یکی از چیزهایی که به انسان قوت می دهد و قدرت و میزان صبر انسان را تقویت می کند این است که بفهمیم تمام این بالا و پایین های جهان همچون سایه اعتباری و متغیر است.

نکته ی دیگری که در اینجا شایان ذکر است این است که تمام اعتبارات دنیا چون باز می گردد و مربوط به این است که ما چگونه به قضیه نگاه کنیم و چه نظری در مورد آن داشته باشیم این مسأله دیدگاه ما نسبت به رنج و بلا و صبر ما تشکیل می دهد. زمانی می گفتند گوجه فرنگی کشتش کشت اروپاست و چون از محصولات بومی ایران نیست لذا استفاده از آن ممنوع می باشد. دیدگاه همه نسبت به استفاده از آن یک دیدگاه منفی بود و گاهی فرد مصرف کننده را مشرک می خواندند ولی الان اینگونه نیست و همه از آن خواص آن تمجید می کنند. گوجه فرنگی هیچ تفاوتی نکرده و همان است اما این زشتی ها،

زیبایی ها، بدی ها، خوبی ها، رنج ها، مرارت ها و... است که اعتباری است و چیز دیگری جایگزین آن شده است.

یا مثلا ورزشکاری صبح زود از خواب بر خیزد و چند کیلومتر می دود و از این کار خود بسیار لذت می برد. نقطه ی مقابل این شخص می توان به سربازی اشاره کرد که در پادگان صبح ها به زور و سختی از خواب بر می خیزد تا ورزش کند و مقداری بدود اما این کار برای او مرارت و سختی دارد و هیچ لذتی حس نمی کند. هر دو نفری که در اینجا اشاره شد صبح زود بیدار می شوند و مسیری را می دوند اما هر یک به گونه ای. اولی لذت می برد و دومی احساس رنج می کند. دویدن همان دویدن است ولی رنج و لذت به اعتبار هر یک از افراد از این موضوع بر می گردد.

تمام این موارد اعتباری است. مثلا عده ای از اینکه با لباس فاخر در جامعه حاضر شوند احساس ناراحتی می کنند و عده دیگر اگر با لباس ژنده و کهنه باشند احساس خوبی ندارند. پس در این میان صبری نیست. هر دو موضوع یکی است و تو نباید نظر و دیدگاه خود را با دیدگاه های انسانی و حقیقی منطبق کنی و از سایه ها و سراب ها و آینه هایی که تصویر را اشتباه به نمایش می گذارند پرهیز نمایی.

حضرت می فرماید: در وجود تو گوشت، پوست و استخوان نیست در وجود تو روح توست. این برنامه هایی که برای گوشت و پوست و استخوانت می ریزند اعتباری است. عده ای از این که آبرویشان به خطر بیفتد بسیار هراس دارند و از کارهایی که منجر به این مسأله می شود اجتناب می کنند اما افرادی هم هستند که حاضرند برای این که مشهور شوند آبرویشان را به خطر بیندازند و از این مطلب لذت هم می برند و احساس خرسندی دارند. امیر المؤمنین می فرمایند چون همه اعتبارات دنیا رفت و برگشت دارد لذا اصلا صبر بر این اعتبارات هنری نیست چرا که از همه ی بالا و پایین های دنیا می توان لذت برد. وقتی اعتبار انسان به خود او بر می گردد، وقتی که همه چیز سراب و اعتباری است، سود و ضرر هر چیز را خود انسان تعیین می کند و پس از هر چیزی می توان لذت برد و هر سختی را شیرین دانست و آن را مایه رنج و عذاب نپنداشت. انسان در وصال حسرت فراق دارد و از این حسرت لذت می برد پس فراق با تمام سختی هایی که دارد لذت بخش است. لذا انسان باید سعی کند اعتبارانش را در مسیر بندگی صرف کند چرا که افرادی که با بندگی خو می گیرند و در برابر تمام دستورات الهی مطیعند کلمه ی صبر برایشان معنی ندارد و در همه حال راضی هستند.

در قسمت بعد در حکمت ۴۱۳ می فرماید:

و قال (ع): «من صبر صبر الاحرار و الاسلا سلو الاعمار.»

«در مصیبت ها باید مانند آزادگان شکیبا بود، یا چون ابلهان خود را به فراموشی سپرد.»

در مقابله با سختی ها و مشکلات باید به دو صورت عمل کرد یکی این که مانند نیکان و خوبان در برابر بلاها و ناراحتی ها صبر کرد.

شکیبایی آزادگان و نیکان فرق دارد چرا که ایشان صبر می کنند اما ما تحمل می کنیم. تحمل سختی و مشکل یعنی این که چون توانایی کار دیگری نداریم با آن مسأله کنار می آییم اما رضایتی نسبت به این مشکل نداریم در ضمن جزع و فزع هم می کنیم «ادا مسه الشر جزوعا.»<sup>۵</sup> و با این حرکت اجر اخروی تحمل خود را نیز از دست می دهیم در صورتی که انسان صبور نه تنها تحمل نمی کند بلکه راضی به مشکلی است که در آن دست و پا می زند و از این بابت لذت می برد و منعقد است که این بلا برای او خیری در بر دارد که او از آن گاه نیست. لذا با کمال میل از آن بلا استقبال می کند و آن را در آغوش می گیرد.

دوم این که مانند انسان های ابله و نادان خود را به فراموشی زد. در این فرمایش حضرت حرف های بسیاری نهفته است. گاهی لازم است انسان خود را به بی خیالی بزند و تصور کند اصلا اتفاقی نیفتاده است که بخواهد برای آن ناراحت باشد. پس بهترین کار این است زمانی که در گاه خداوند حاضر می شوی اعتراض نکن و به همه مشکلات و سختی هایی که بر تو وارد می شود بی توجه باش. پس حضرت امیر سفارش می کنند یا صبر جمیل داشته باش یا خود را به بلاهت و حماقت بزن و وانمود کن که اصلا نمی فهمی که در این صورت می توانی در برابر بلاها مقابله کنی و تحمل کافی داشته باشی.

در حکمت ۱۴۴ این چنین می فرماید:

«ینزل الصبر علی قدر المصیبه و من ضرب یده علی فخذہ عند مصیبه حبط عمله.»

«صبر به اندازه ی مصیبت فرود می آید و آن کس که در مصیبت بی تاب بر رانش زند اجرش نابود می گردد.»

این حکمت شامل دو نکته اساسی و مهم است: نکته اول این که بلاهایی که بر ما نازل می شود و آزمایشاتی که برای ما صورت می گیرد با توجه به توان مادی و معنوی ما می باشد. شاید این سؤال در اذهان به وجود آید که این طور نیست. چرا؟ چون اگر این طور بود ما جزع و فزع نمی کردیم و در برابر آزمایشات بلاهای مختلف بی تاب نبودیم.

<sup>۵</sup> -سوره ی معارج، آیه ۲۰.

در پاسخ این سؤال باید گفت که انسان قدرت شناخت توانایی های خود را ندارد و درکش از شناخت استعدادهای بالقوه اش عاجز است. اما خداوند متعال چون خالق انسان است و او را به وجود آورده تمام توانایی های انسان اعم از بالفعل و بالقوه را می شناسد و حد آن را نیز می داند و مطمئنا بلایی که بر انسان نازل می کند و آزمایشی که صورت می دهد از حد انسان خارج نیست و به گونه ای نخواهد بود که او را از مسیر هدایت و طریق صحیح دین خارج کند.

در احکام فقهی استنباطی داریم که «تکلیف بما لایطاق» محال است. یعنی محال و غیر ممکن است که خداوند کاری را که انجام آن از حد توانایی انسان خارج باشد از او بخواهد و بیش از طاقت او بر او تکلیف نماید.

دومین نکته ای که در این حکمت آمده است این است که وقتی بحث صبر و بلا پیش می آید مهم پیروزی مطلق نیست بلکه تکامل و پیشرفت انسان در طریق بزرگی حائز اهمیت است. مثلا هیچ استادی از دانشجوی خود انتظار ندارد همیشه در حد ۲۰ باشد اما این توقع کاملا منطقی است که دانشجو موظف است در درس خود پیشرفت داشته باشد به طوریکه نمراتش نسبت به گذشته بهتر باشد. در راه بندگی خداوند نیز باید چنین یعنی اگر در گذشته بلایی نازل می شد و شما در موارد زیادی نسبت به خدا اعتراض داشتید حال باید تحمل بیشتری نسبت به گذشته و در نتیجه در آینده نسبت به حال داشته باشید. روز به روز اعتراض و شکایت را کم کنید و به همان نسبت صبر بیشتری پیشه نمایید. پس با توجه به فرمایش حضرت باید قدر توانایی های نهفته ی خود را بدانید و متوجه باشیم تا وارد وادی امتحان و بلا نشویم توانایی های نهفته ما بروز نخواهد کرد. اگر استعدادهای نهفته و پنهان انسان بروز نکند بسیار جای تأسف است چرا که در قیامت خود انسان از این که اینقدر توانا بوده ولی نمی دانسته حسرت می خورد.

علامه حلی تا چهل سالگی بی سواد بودند به این نتیجه رسیدند که عمرشان به هدر رفته و از استعداد خویش استفاده نکردند لذا تصمیم گرفتند به مکتب بروند و درس بیاموزند.

استاد مکتب روایتی فرمود و در آن به یک قاعده فقهی اشاره نمود و از علامه حلی خواست روز بعد پاسخگوی سؤال استاد مکتب خانه باشد. تا پس از آن تصمیم گرفته شود که آیا بماند یا برود؟

استاد گفت باید بگوید: «قال الشیخ: شیخ گفت پوست سگ پاک نمی شود مگر با دباغی» و این عبارت را به زبان عربی آموخت. روز بعد علامه حلی سراغ شیخ رفت و گفت: «قال الکتب...» سگ گفت پوست شیخ پاک نمی شود مگر به دباغی. اطرافیان او را کتک زدند و از مکتب بیرون انداختند. با ناراحتی از آن جا دور شد و در گوشه ای مشغول استراحت شد وقتی نشسته بود منظره ای دید که او را تکان داد. آب باریکه ای در جریان بود که در دره ای راه و شیاری یافته بود.



در آن محل تخته سنگی وجود داشته که آب قطره قطره بر آن می چکید. تخته سنگ پس از چند سال توسط قطرات آب سوراخ شده بود و آب از آن سوی تخته سنگ جریان پیدا کرده بود. با دیدن این منظره از جایش برخاست و به سراغ آموختن علم رفت تا علامه حلی شد. یعنی به جایی رسید که مورد توجه خاص حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء بود.

پس اگر استعداد های ما مورد امتحان قرار نگیرد شکوفا نخواهد شد. اگر به خود انسان باشد با تنبلی استعدادهایش را هدر می دهد و از بین می برد لذا نه او می تواند از دنیا بهره ای ببرد و نه دنیا از او منفعتی خواهد برد و در نتیجه در قیامت در شما کسانی خواهد بود که خسران کرده اند.  
در حکمت ۲۰۶ می فرماید:

«اول عوض الحليم من حلمه ان الناس انصاره على الجاهل»

«نخستین پاداش بردبار از صبرش این است که مردم در برابر نادان پشتیبان او خواهند بود.»  
برای شرح این حکمت مثالی مطرح می کنیم. مثلاً اگر شما قصد عبور از یک بلوار را داشته باشی و بخواهی از محل خط کشی شده عبور کنی در حالیکه خط عابر پیاده ۲۰۰ متر از شما فاصله داشته باشد، شما تصمیم بگیری راهت را دور کنی از همان محل خاص گذر نمایی مورد تمسخر و خنده ی چندین نفر قرار خواهی گرفت. پس باید گفت اگر هر حرکت عقلانی در جامعه انسانی انجام شود قطعاً یک عده جاهل و نادان بر نمی تابند و در برابر آن حرکت جبهه خواهند گرفت. با این حال اگر انسان در مسیر حرکت خود حلم بورزد و آنچه را که عقل بدان حکم می کند انجام دهد در این صورت مورد حمایت مردم قرار خواهد گرفت یعنی هم خودش، هم مرامش و هم فعلی را که انجام داده مورد حمایت مردم خواهد بود لذا این اولین پاداش حلم است. پس در خیلی از موارد که انسان تحت فشارهای مالی، اقتصادی، عاطفی و... قرار می گیرد اگر به خاطر اطاعت از دستورات خداوند صبر به خرج دهد و نتیجه را به مردم و خدا بسپارد در نتیجه تنها نخواهد ماند و مورد حمایت قرار خواهد گرفت همان طور که آیه ی شریفه می فرماید: «ان الله يدفع عن الذين امنوا»<sup>۶</sup>؛ «و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد»<sup>۷</sup>  
این دقیقاً معنای حلم است که تو فقط امور را به خداوند واگذار کنی و آنچه را که صحیح است انجام دهی نه این که نتبلی بورزی و برای روزی و... گام برداری، خداوند خودش به دفاع بر می خیزد و حامی تو خواهد بود.

در تاریخ انقلاب اسلامی ایران آمده است امام (ره) پشت سر رئیس ساواک قم گفته بود «گوش این مرد را ببرند و کف دست او بگذارند» در همان زمان یعنی سال ۱۳۴۲ وقتی امام (ره) به ترکیه تبعید شدند

<sup>۶</sup> -سوره ی حج، آیه ۳۸.  
<sup>۷</sup> -سوره ی غافر، آیه ۴۴.

پیش حضرت امام (ره) آمد و قصد داشت امام را با وضعیت ناهنجاری بیرون ببرد لذا با حالت تحقیر آمیزی وارد شد و با پوز خند گفت: «آقا جدیدا گوش بری باز کردند مثل این که دستور ندادید گوش کسی را ببرند و...»

به نظر شما اینجا از امام (ره) چه کاری ساخته بود؟ آیا باید درگیر می شدند و پاسخ حرف های او را می دادند؟ بهترین کاری که امام می توانست انجام دهد این بود که حلم داشته باشد، لذا لبخندی زدند و گفتند: «هنوز دیر نشده است» و با توفیق خداوند پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ به سزای عملش رسید.

پس باید توجه کرد که وقتی انسان حلم بورزد و با جهان وارد بحث نشود و برای خداوند کار کند و در طریق انجام کارهایش شرط عقل را در نظر داشته باشد دیگر جای نگرانی نیست و باید همه چیز را به خدا بسپارد و در رسیدن به هدف از هیچ تلاشی فرو گذار نکند و کوچکترین حرفی او را از تصمیم بزرگش منصرف ننماید. در این صورت خدا نیز در جای دیگر برای او جبران می کند و چنان زیبا در جاهای دیگر برایش گشایش فراهم می کند که در باور ننگند و آن را تمام عمر آویزه ی گوش خود قرار دهد.

گاهی بعضی از جوان ها از عقلی استفاده می کنند که می دانند با احکام خداوند منافات دارد. پیرو ایشان می شوند و دائم اسیر او هستند. در صورتی که حکم تنها حکم خداست و حکم دل باید در طول آن باشد و جز از طریق آن برنگزیند به قول شاعر:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم      حکم آنچه تو فرمایی شرط آنچه تو بنمایی

چقدر انسان برای خودش، برای دلش و طبق خواسته های آن عمل کرده با این که می دانسته خلاف رضایت خداوند است؟ و بهانه ای در این اطاعت از دل نداشته جز اینکه حریف دل خود نیست و نمی تواند با آن مقابله کند. کاش لااقل بر مسیر رضایت دل جلو می رفت این رضایت، رضایت دل نیست بلکه همانند پشت نهنگی است که از دور دست چون ساخل می نماید. تصور او این چنین است در صورتی که پس از مدت کوتاهی با حرکت نهنگ ساحل خیالی هم زیر آب خواهد رفت و همه چیز را با خود با اعماق دریا خواهد برد.

هر جرقه آن است که علامت خوشبختی نیست.

سحر آن است که بیدار شود اقیانوس

سحر آن است که خورشید بگوید نه خروس

حکمت ۱۸۹ فرمایش پرباری از حضرت امیر است که در همین مضمون بیان شده است.

قال (ع): «من لم بنجه الصبر اهلکه الجزع.»

کسی که شکیبایی نجات ندهد، بی تابی او را هلاک گرداند.»

دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم، دنیایی بدون هیچ رنج و مصیبتی نیست به طوری که آینده ای بسیار روشن داشته باشد. این جهان به قول امیرالمؤمنین جهان شیرینی آمیخته با زهر است جهانی نیست که با رؤیاهای ذهن ما یکی باشد.

در روایت قدسی داریم که خدا فرمود: بنی آدم! من راحتی را در دنیا قرار ندادم و شما با این تصور که دنیا محل آرامش و خوشی است فقط وقت خود را تلف خواهید کرد. من بندگی را در دنیا قرار دادم و بندگی هم آرامش ندارد. اگر بنده از قبل خودش را آماده کند و برای راحتی خودش برنامه ریزی نکند تحمل مسائلی که در دنیا با آن روبروست و هیچ راه گریزی از آن نیست برایش آسان تر خواهد شد.

اما اگر برای خود یک کاخ خیالی تصور کند برعکس دنیا برایش چون جهنم خواهد شد و سختی و مرارت غیر منتظره او را از پا در خواهد آورد. مانند فردی که قصد مسافرت به جایی را دارد، باید از قبل تمام احتمالاتی را که ممکن است برایش دشوار و خسته کننده باشد در ذهن خود مرور کند. احتمال بدهد که ممکن است ماشینش خراب شود و حداقل چند ساعت را گرفتار کار ماشین باشد و اگر در این بین بنزین ماشین تمام شود و او در راه بماند و لازم باشد برای گرفتن بنزین ماشین تمام شود و او در راه بماند و لازم باشد برای گرفتن بنزین از دیگران مدد بجوید. در این صورت فشار زیادی به او نخواهد آمد چون از قبل این آمادگی را در خود ایجاد کرده بود و این مسأله در ذهن او بوده است.

حضرت می فرماید: اگر خودت را برای صبر آماده نکردی بدان که بی تابی تو را هلاک خواهد کرد نه بلا. بلا با صبر برطرف می شود اما بی تابی و غصه خورد تو را هلاک می کند و از پای در می آورد و راه چاره ای ندارد.

در اینجا اشاره می کنیم به فرازی از خطبه متقین که راجع به صبر متقین است. می فرماید:

«صبروا ایما قصیره اعقبتهم راحه طویله.»<sup>۸</sup>

متقین کسانی هستند که وقتی بر این روزهای کوتاه صبر می کنند امیدشان به روزهای طولانی است که در پیش دارند.

خود امیرالمؤمنین زمانیکه خیلی تحت فشار قرار می گرفتند به فشارهای آخرت فکر می کردند با این کار هم فشار ابهت خود را از دست می داد و هم تحمل آن آسان تر صورت می گرفت.

در جنگ احد حضرت امیر چند ضربه شمشیر خوردند که یکی از این ضربات به نواحی چشم حضرت اصابت کرده بود و بسیار دردناک بود. زمانی که به خدمت رسول خدا (ص) رسیدند. پیامبر چند کلمه ای در مورد آخرت سخن گفتند. امیر المؤمنین (ع) درد را فراموش کردند.

<sup>۸</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

پس ما که مسلمانیم و تابع ولایت و امامت، خوب است گاهی به راحت طویل بیندیشیم و تحمل دردها و سختی ها را بر خود آسان نماییم. «تجاره موبحه یفرما لهم ربهم» تجارت بسیار بسیار پر سودی که خداوند برای ایشان آسان قرار داده است. «ارادتهم الدنیا فلم یریدوهاو اسرتهم ففدوا انفسهم منها»<sup>۹</sup> تجارت پرسودی که دنیا می خواست ایشان را بفریبد اما فریب دنیا را نخوردند، می خواست ایشان را اسیر کند اما به قیمت جانشان از بند این اسارت فرار کردند.

خلاصه کلام این که صبر وجود دارد و راه فراری از آن نیست. دنیا با بلا آمیخته است، دنیا تلفیقی است از سایه ها و مجازها و بدی ها، خوبی ها، شادی ها و غم های آن اعتباریست و این ذهن ماست که این اعتبارات را لذت بخش یا دردآور و رنج آور می کند.

جمله دوم: صابر بودن برای دنیا برای دنیا هم راحتی می آورد و برای آخرت راحتی طویل را در پی دارد. انسان های صابر افرادی هستند که در دنیا به ایشان سخت می گذرد اما راحتی دائمی را به عنوان اجر و پاداش دریافت خواهند نمود.

### علی (ع) و تقوی (۱)

تمام سخنان امیرالمؤمنین زیبا، جالب و با مضامینی عالی می باشد خطبه ی ۱۹۱ نهج البلاغه نیز سرشار از مفاهیم بلندی است که باید با دقت و تأمل مورد بررسی قرار گیرد. فراز اول این خطبه حمد و ثنای پروردگار است که از توضیح آن صرف نظر می کنیم و به فراز دوم که موضوع بحث است می پردازیم.

قال علی (ع): «عباد الله! اوصیکم بتقوی الله فانها حق الله علیکم و الموجه علی الله حکم و ان تستعینوا علیها بالله و تستعینوا بها علی الله فان التقوی فی الیوم الحرز و الجنه و فی غد الطریق الی الجنه».

حضرت علی (ع) می فرماید: بندگان خدا! شما را به تقوی توصیه می کنم که حق خداوند بر شماست و موجب حق شما بر پروردگار نیز می باشد. از خدا برای تقوی و پرهیزکاری یاری بخواهید و برای انجام دستورات خداوند از تقوی یاری بگیرید زیرا تقوی امروز سپر بلا و فردا راه رسیدن به بهشت است.

تقوی از نظر امیرالمؤمنین در این خطبه به معنای این نیست که انسان گناه نکند بلکه تقوی یعنی این که انسان فاصله ی خود با گناه را زیاد کند. آنقدر باید فاصله باشد که اگر هم لغزشی صورت گرفت انسان از پرتاب شدن در دره ی گناهان در امان باشد و مشکل خاصی او را تهدید نکند. تقوی یعنی خط مرزی بین ما و گناه. یعنی تبدیل یک خط مرزی به محیط و مساحتی که انسان در آن محدوده امن باشد و خار و خاشاک گناه به دامن او صدمه ای وارد نسازد.

در ادامه می فرماید خداوند اگر بنده ای را خلق کرده این حق را برای خود قائل است که کارهایی را که دوست ندارد بنده نباید انجام دهد و نه تنها انجام ندهد بلکه اطراف آن کارها نیز نرود چرا که خطر در

<sup>۹</sup> نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

کمین اوست. پس زمینه های گناه را کم کنید. از گنهکاران فاصله بگیرید و تمام ارتباطات خود را بر مبنای خدا و دستورات و خواسته های او تنظیم کنید.

نکته ای که در اینجا قابل ذکر است این است که بعد از هر دوره ای که انسان یک دوره عبادی و معنوی قوی را طی کرده مانند ماه مبارک رمضان به یک دوره افت بر می خورد که این مسأله معمولاً طبیعی است. که البته دلایل مختلفی دارد. اولین دلیل این افت این است که خود ما ممکن است از عبادت و شدت آن مقداری کسل شده باشیم. مطلب دوم این که ما در مسائل عبادی خود پیشرفت هایی داشتیم که شیطان را به هراس آورده است لذا تصمیم شیطان بر این است که مانع پیشرفت ما شود. دلیل سوم این که در ماه مبارک رمضان با روزه و تلقین های مثبت فکری نفس اماره خاموش شده بود اما پس از ماه مبارک کم این کنترل کمتر خواهد شد و ایجاد کسلان در انجام مسائل عبادی را موجب می شود. لذا فرموده اند اگر احیاناً روزه قضا هم ندارید بعد از ماه رمضان ارتباط خود را به طور کامل با روزه قطع نکنید. چرا که روزه در این امر بسیار مؤثر است. چرا که روزه در این امر بسیار مؤثر است. پس باید متعهد شویم که تقوا داشته باشیم و فاصله خود را با گناه زیاد نکنیم چرا که اگر بر لبه ی پرتگاه گناه حرکت نماییم حتماً می لغزیم و سقوطمان نیز حتمی است.

لذا امیرالمؤمنین می فرمایند: خداوند گفته است اگر من بنده ای را خلق کردم حق من است از بنده ام در خواست کنم تقوا داشته باشد و فاصله خود را با گناه حفظ کند.

در ادامه خطبه آمده است: همچنین خداوند تبارک و تعالی هم اگر بنده ای با تقوا باشد برای او حقی قائل است و می فرماید: بنده ی من نه تنها چیزهایی را که من امر کردم انجام ندادم بلکه فاصله خود را نیز با گناه زیاد کرده است. این زیاد کردن فاصله با گناه در حقیقت یک اضافه است، یک فضل است و به این خاطر برای بنده حقی را ایجاد می کند. بسیار عجیب است که خداوند تبارک و تعالی برای بندگان هم حق قائل شده است.

سپس حضرت می فرمایند که این تقوا علاوه بر اراده ی تو به یاری خداوند هم نیازمند است و به آن احتیاج دارد. پس باید در همه حال چه در ماه مبارک رمضان و چه پس از آن از خداوند یاری طلبید و درخواست کرد که به انسان توانایی غلبه بر نفس، بر شهوت و بر دنیا عطا کند چرا که تقوا امروز همانند سنگر و سپر بلا و در آینده راه رسیدن به بهشت است.

«مسلکها واضح و سالکها راجح و مستودعها حافظ.»<sup>۱۰</sup>

«راه تقوا روشن، رونده ی آن بهره مند و امانتدارش خدا که حافظ آن خواهد بود»

---

<sup>۱۰</sup>-نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

حال اگر بخواهیم وارد مسیر تقوا شویم باید بگوییم که راهش کاملا روشن است. همه ما از قصوراتی که در درگاه خداوند داریم مطلعیم و می دانیم چه اعمالی باعث می شود ما به درگاه خداوند نزدیک و بالعکس چه رفتارهایی ما را از آن دور می کند. ما می دانیم که چه اماکنی جای گناه است. کجا و در چه مجالسی غیبت می شود؟ با چه کسانی مراده کردن انسان را به گناه وا می دارد؟ پوشیدن چه لباسی در چه محفلی جایز است؟ چگونه و با چه کسانی حرف زدن راه گناه را باز می کند؟ و... پس این راه کاملا واضح و روشن است و هر کسی که در این طریق گام بر می دارد سودمند خواهد بود و خداوند ضمانت می کند که او را یاری کند و تنهایش نگذارد. اگر انسان با خدا باشد و در انجام کارهایش دقت عمل به خرج دهد و سعی کند از گناه فاصله بگیرد یارگیر او خداست و خداوند او را رها نخواهد کرد. بالعکس انسان هایی هم وجود دارند که بی خیالند یعنی اصلا برایشان مهم نیست کجا بروند، چه بیوشند، چه کارهایی انجام دهند، چه ببینند. اگر به همین افراد بگویند شخصی بیماری سل دارد قطعا از او فاصله خواهند گرفت، غافل از این که ضرر گناه بیش از بیماری سل است و قطعا مسری خواهد بود. یعنی همان طور که با تماس با شخص بیمار دچار بیماری می شویم اگر با گناهکار در ارتباط باشیم و در شرایط گناه قرار بگیریم در امان نخواهیم بود.

«لم تبرح عارضه نفسها علی الامم الماضین منکم و الغابین لحاجتهم الیها غذا اذا اعاد الله ما ابدی و اخذ ما اعطی و سال عما اسدی فما اقل من قبلها و حملها!»<sup>۱۱</sup>

«تقوا همواره خود را بر امت های گذشته و حال عرضه کرده و بر آینده نیز عرضه می کند زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند، آنگاه که در قیامت آفریده ها را گرد می آورد و آنچه داده است باز پس می گیرد و درباره ی همه نعمت ها می پرسد پس چه اندکند آنان که تقوا را برگزیدند و بار آن را بدرستی بر دوش کشیدند!»

می فرماید: آنان که در دنیا شرط تقوا را رعایت کنند در قیامت از خطرات فاصله می گیرند. کسی که در دنیا فاصله اش را با گناه زیاد می کند خداوند هم در قیامت فاصله ی او را با عذاب زیاد خواهد کرد. کسی که گناه نکند عذاب هم ندارد اما کسی که تقوا ندارد پا به پای گناه حرکت کرده، همیشه در جمع گنهکاران حاضر و با گناه ملموس بوده است. حداقل این رفتار این است که قبح گناه برایش می ریزد و می گیرد و استعداد و آمادگی برای فعل حرام را ایجاد می کند.

پس یکی از محاسن تقوا این است که برای قباحث ایجاد می کند و او را از اینکه به گناه نزدیک شود منع می نماید.

---

<sup>۱۱</sup> -نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

و در ادامه می فرماید: «خداوند در قیامت از نعمت ها می پرسد و چه اندکند متقین» بلافاصله از آوردن نعمت از تقوا سخن به میان می آورد به این معنا که تقوا یک نعمت است و همچنین زمینه ساز نعمت های دیگر می باشد. یعنی اگر تو با گناه فاصله بگیری و از قطب منفی دور باشی به قطب مثبت گرایش پیدا خواهی کرد و در نتیجه از بسیاری از نعمت های الهی که در عالم خلقت وجود دارد بهره مند خواهی شد. در محیط منفی نمی توانی به نقاط نورانی دست یابی چرا که در تاریکی نمی شود به دنبال چراغی بود که راه را نشان دهد. اگر در تاریکی چراغی وجود داشته باشد دیگر به آن تاریکی نمی گویند روشنایی است. پس بیا و در وادی روشنایی تقوا گام بنه که تقوا فاصله انسان را با تاریکی زیاد می کند. روشنایی ها برای انسان ملموس می شود و پس از ماه مبارک رمضان می بینی که خداوند راهی برای تو باز کرده است و تو را به کمال و انسانیت رهنمون شده است.

سپس در ادامه می دهند که:

«وَأَنَّكَ الْاَقْلُونَ عِدَدًا وَ هُمْ اَهْلُ صِفَةِ اللّٰهِ سَبْحَانَہُ اِذْ یَقُولُ ... وَ قَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ»<sup>۱۲</sup>

«اصحاب تقوا تعدادشان اندک است، ایشان اهل این بخش از آیه ی قرآنند که می فرماید: بندگان سپاسگزار من اندکند».

منظور این است که تقوا نوعی شکر و سپاسگزاری است یعنی خداوند به واسطه ی این همه نعمتی که من بخشیده و شرایط معنوی و مادی مناسبی را برای من فراهم نموده من حیا می کنم و از فاصله ای که برای خود معین کردم به گناه نزدیک تر نمی شوم من فاصله لازم به گناه را حفظ می کنم. مبادا زمانی پایم بلغزد و ناشکری کنم.

«فَاهْطَعُوا بِاَسْمَاعِكُمْ اِلَیْهَا وَ الظُّوَا بِجِدْکُمْ عَلَیْهَا وَ اِعْتَاظُوهَا مِنْ کُلِّ سَلْفٍ خَلْفًا وَ مِنْ کُلِّ مَخَالِفٍ مُّوَاَفِقًا اِیْفِظُوا بِهَا نَوْمَکُمْ وَ اِقْطَعُوا بِهَا یَوْمَکُمْ وَ اشْعُرُوْهَا قَلْبَکُمْ وَ اِرْحَضُوا بِهَا ذُنُوبَکُمْ»<sup>۱۳</sup>

«پس گوش جان را به ندای تقوا بسپارید و برای بدست آوردن آن تلاش کنید. تقوا را به جای آنچه از دست رفته بدست آورید و عوض هر کار مخالفی که مرتکب شده اید انتخاب کنید با تقوا خواب خود را به بیداری تبدیل و روزتان را با آن سپری کنید دل های خود را با تقوا زنده کنید و گناهان خود را با آن شستشو دهید.»

با توجه به فرمایشات گرانقدر حضرت امیر باید گفت انسان باید برای بدست آوردن تقوا بسیار تلاش کند. آنقدر که برای ریال های بی ارزش دنیایی از خود مایه می گذارد بهتر است برای فاصله انداختن

<sup>۱۲</sup> -سوره ی سبا، آیه ۱۳.  
<sup>۱۳</sup> -نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

بین خود و گناه سعی و تلاش نماید برنامه ریزی کند، فکرش را به کار بیاندازد و تدبیری بیاندیشد که فاصله اش با گناه دائمی باشد. نقاط ضعف خویش را دریابند و آن را تقویت نمایند.  
به جای بدی هایی که مرتکب شده است راه صحیح را انتخاب نماید و ببیند چه نتیجه ای برایش دارد و به قول شاعر:

صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را

خوبی چه بدی داشت که یکبار نکردی

ماه مبارک رمضان فرصت بسیار مناسبی است که اصلا به گناه نزدیک نشوید. زمینه های گناه را حذف کنید. با تقوا خواب را به بیداری تبدیل کنید. در فرازهای بعدی حضرت کاملاً مطلب را باز می کنند و می فرمایند آیا شما هم می خواهید همچون اینان باشید؟!...

اگر به قبرستان رفته باشید دیده اید که بعضی از قبرها خالی اند و برای کسانی که قرار است دفن شوند آماده اند هیچ معلوم نیست شاید به زودی یکی از ما در این قبرها جای بگیریم. افرادی که این چیزها را نمی بینند و درک نمی کنند خوابند در ادامه می فرماید: دل های خود را با تقوا زنده کنید پس باید گفت دلی که برای خداوند تنگ نمی شود، دلی که در اثر گناه احساس سنگینی نمی کند، دلی که گناه را می بیند اما نمی گیرد و با دوری از خدا احساس غربت نمی کند، دلی که همه ی خواب آلودگی های مردم را تحمل می کند دل نیست. پس هر گاه توانستید فاصله ی خود را با گناه زیاد کنید دلتان هم زنده خواهد شد. دلی که از محبت خدا و اهل بیت تنها به چند روایت و حدیث بسنده کند خاموش می ماند. باید ضربان قلبتان و نفس هایی که می کشید همراه با یاد و ذکر خدا باشد تا گناهان وجودتان را بشوید و دل و جان شما را جلا بخشد.

«و داووابها الاسقام و بادروابها الحمام و اعتبروا بمن اضاعها و لا یعتبرن بکم من اطاعها الا فصولها و تصونوا بها.»<sup>۱۴</sup>

«بیماری های روان و جان خود را با تقوا درمان و خود را آماده ی سفر آخرت گردانید، از تباه کنندگان تقوا عبرت بگیرید و خود، عبرت پرهیزگاران نشوید. آگاه باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتان را با تقوا حفظ نمایید.

«و کونوا عن الدنيا نزاها و الی الاخره و لاها و لا تضعوا من رفعته التقوی و لا ترفعوا من رفعته الدنيا.»<sup>۱۵</sup>  
در برابر دنیا خویشتان دار و در برابر آخرت دلباخته باش. آن کس را که تقوی بلند مرتبه کرد خوار نشمارید و آن را که دنیا عزیزش گرداند گرامی ندارید.

<sup>۱۴</sup>-نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

<sup>۱۵</sup>-نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.



پادشاه جهان خلقت آقا امیرالمؤمنین کهنه ترین لباس خلقت را پوشید که هیچ فقیری آن را نمی پوشد. به خاطر وصله دار بودن لباس کسی او را تحقیر نکنید و جایگاهش را زیر سؤال نبرید. ممکن است فردی باشد که نزد خدا از موقعیت ویژه ای برخوردار است. حلال و حرام می داند و زندگی با برکتی دارد.

«ولا تشیموا بارقها و لا تسمعوا ناطقها و لا تجیبوا ناعقها و لا تستصیتوا باشراقها»<sup>۱۶</sup>

«برق درخشنده دنیا شما را خیره نکند و سخن ستاینده دنیا را نشوید. به دعوت کننده ی دنیا پاسخ ندهید و از تابش دنیا روشنایی نخواهید».

خاصیت دنیا این است که مانند شیء درخشانی برق می زند و می درخشد و نظر انسان را نسبت به خود جلب می کند می فرمایند حواستان باشد که برق درخشنده دنیا شما را محو خود نسازد به طوری که شما را از راه اصلیتان خارج کند. برق دنیا با نوری که شما در پی آن هستید متفاوت است.

در روابط دنیا باید توجه داشته باشید که آیا افرادی که در نظر دیگران صاحب عزت هستند عزتشان از جانب خداوند است یا اینکه به خاطر مال و علم و شهرت و... عزیز شده اند. باید دید ارتباط انسان ها با خداوند متعال چقدر است. مؤمن در برابر دنیا فریفته نمی شود. اگر انسان در جوانی عادت کند که فریفته دنیا شود و رزق و برق آن او را از مسیر دین خارج کند، این خصلت در پیری هم دامن گیر او خواهد شد و او را به شقاوت خواهد کشاند.

در روایتی از امام محمد باقر (ع) آمده است که دنیا به شکل زن زیبا رویی درآمد رو به امیرالمؤمنین کرد و از او خواست که او را بپذیرد. جلوی پای حضرت حاضر شد و به او گفت: من دنیا هستم اگر یک جواب مثبت به من بدهی من تمام خزائن دنیا را برایت باز می کنم و تمام قدرت را در اختیار تو قرار می دهم. حضرت در پاسخ دنیا یک جمله فرمودند که شاعر اینگونه آورده است:

برو به کار خود ای دون که در دیار علی

به عالمی نفروشدن مویی از زهرا

برق دنیا حرام بی فروغ است و نعمت هایی را که به شما عرضه می کند به قیمت دشمنی با خداست. کسی که دشمنی با خداوند را برگزیند هیچ چیز دنیا برایش ماندنی نخواهد بود. سخنش دروغ، اموالش به غارت رفتنی و کالاهایش تاراج شدنی است.

«الا و هی المتصدیه العنون و الجامحه الحرون و المائنه الخئون و الجحود الكنوه و العنوه و الصدوه و

الحيوه الميوه»<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۶</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

<sup>۱۷</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

«آگاه باشید دنیای حرام چونان عشوه گر هرزه ای است که تسلیم نشود و مرکب سرکشی است که فرمان نبرد، دروغ گویی خیانتکار ناسپاسی حق شناس و دشمنی حلیه گر است».

می فرماید هیچگاه تصور نکن که دنیا تو را رها خواهد کرد (که همانند فاحشه هرزه ای است که هر چقدر دست رد بر سینه ی او بزنی باز هم به سوی تو خواهد آمد و تو را رها نخواهد کرد. او هر چه را که به تو می گوید دور از حقیقت است، دروغ است و تمام آب های گوارایی که به تو نشان می دهد سرابی بیش نیست. هر قدر به دنیا و اهالی دنیا لطف کنی گویا دستت را در دهان شیر گذارده ای و هیچ سوده و فایده ای ندارد.

«حالها انتقال و وطاتها زلزال و عرها ذل و جداها هزل و علوها سفل دار حرب و سلب و نهب عطب اهلها علی ساق و سیاق و لحاق و فراق قد تحیرت مذاهبها و اعجزت مهاربها و خابت مطالبها فاسلمتهم المعاق و لفظتهم المنازل و اعیتهم المحاول»<sup>۱۸</sup>

«پشت کننده ای سرگردان، حالاتش متزلزل، عزتش خواری، جدش بازی و شوخی و بلندی آن سقوط است. خانه جنگ و غارتگری، تبهکاری و هلاکت و سر منزل ناآرامی است. جایگاه دیدار کردن ها و جدایی هاست. راه های آن حیرت زا، گریز گاههای ناپیدا و خواسته های نومید کننده و زیانبار است. پناهگاه های دنیا انسان را تسلیم مرگ می کند و از خانه های خود بیرون می راند و چاره اندیشی های آن ناتوان کننده است».

دنیا به گونه ای است که نیمی از آن به وصال می گذرد، عادت می کند، خو می گیرد و برایت خوشایند است و نیمه دیگرش فراق و جدایی از هر آنچه که به آن خو گرفتی می باشد. دنیا مسیرهای گیج کننده ای دارد که اگر در راه خدا قدم برداشته باشی حتما منحرف خواهی شد و راهت را پیدا نخواهی کرد. راه فرار اصلا مشخص نیست و تو در بلایای آن اسیر خواهی شد. چون با خداوند ارتباط خواسته های دنیا نومیده کننده و زیانبار است و پناهگاه های آن انسان را تسلیم می کند.

اگر می خواهی راحت باشی از دنیا فاصله بگیر و با خدا باش. اگر آخرت می طلبی با خدا باش و زمانیکه با خدا باشی تقوا داری و انسان متقی خواهی شد.

در این قسمت حضرت در ادامه فرمایشات خویش به اقسام دنیا پرستان اشاره می کنند و می فرمایند: «فمن ناج معقور و لحم مجزور و شلو مدبوح و دم مسفوح و عاض علی یدیه و صافق بکفیه و مرتفق بخدیه و زار علی رأیه و راجع عن عزمه و قد ادبرت الحیله و اقبلت الغیله و لات حین مناص»<sup>۱۹</sup>

<sup>۱۸</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

<sup>۱۹</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

«نجات یافته ای مجروح، مجروحی پاره پاره تن، دسته ای سر از تن جدا، دسته ای دیگر در خون خود تپیده، گروهی انگشت به دندان و جمعی از حسرت و اندوه دست بر دست می مالند، برخی سر بر روی دست ها نهاده به فکر فرو رفته اند و عده ای بر اشتباهات گذشته افسوس می خورند و خویشتن را محکوم می کنند و عده ای دیگر از عزم و تصمیم ها دست برداشته اند، چرا که راه فرار و هر نوع حيله گری بسته شده و دنیا آن ها را غافلگیر کرده است و کار از کار گذشته و عمر گرانبها هدر رفته است.»

اگر انسان در میدان مغناطیسی دنیا قرار بگیرد محال است که جذب نشود. حال انسان ها در دنیا بسیار عجیب است. عده ای خوشحالند، عده ای ناراحتند. عده ای انسانند و عده ای حیوان.

وانفاس است. انسان های خوب سر به گریبان فرو برده اند و حسرت می خورند و اشک پشیمانی می ریزند. خیلی از گنهکاران برای این که خودشان را تبرئه کنند شیطان را مقصر می دانند و وسوسه های او را موجب نزدیکی خود به گناه می دانند. در اینجا شیطان را می آورند و شیطان به گنهکاران می گوید من فقط شما را وسوسه کردم اما شما می توانستید خود را برهانید. مگر خداوند در روایت نگفته بود که «والمخلطین فی خطر عظیم؟» چرا به آن توجه نکردید و خطرات را نادیده گرفتید؟ مگر در قرآن نیامده بود کسانی که ما ولیشان باشیم شیطان بر آن ها سلطه و ولایتی ندارد؟ چرا به من نزدیک شدید؟ و خدا را فراموش کردید؟ خداوند هم در اینجا قضاوت می کند و مقصر را خود افراد گنهکار می داند.

در آن جا خود اعضاء جوارح گواهند و نیازی نیست تو سخنی بگویی. کار از کار گذشته و عمرت به هدر رفته و زمان حسابرسی است.

در ادامه حضرت اشاره می کنند که:

«هیات هیات! قد فات ما فات و ذهب ما ذهب و مضت الدنيا لجال بالها»<sup>۲۰</sup> (فما بکت علیهم السماء و الارض و ما كانوا منظرین).<sup>۲۱</sup>

«هیات هیات! آنچه از دست رفت گذشت و آنچه سپری شد رفت و جهان چنانکه می خواست به پایان رسید. نه آسمان بر آن ها گریست و نه زمین، هرگز دیگر به آن ها مهلتی داده نشد.»

علی (ع) و تقوی (ع)

در این قسمت از بحث حضرت علی (ع) و تقوی خطبه ی ۱۹۳ نهج البلاغه را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم که حضرت در آن صفات متقین را برای یکی از اصحابش به نام همام بیان می کند و این خطبه به خطبه ی متقین شهرت دارد.

<sup>۲۰</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

<sup>۲۱</sup> - سوره ی دخان، آیه ۲۹.

همام خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسید و به ایشان گفت، شما در مورد تقوا بسیار سخن گفته اید اما تا به حال مصادیق آن را مطرح نفرموده اید؟ متقین چه شکلی اند؟ اگر بخواهیم ایشان را در جامعه ببینیم چه صفاتی در ظاهر و باطنشان مشهور است؟

حضرت فرمودند: ای همام! اینکه از خداوند بترسی و نیکوکار باشی کافی است چرا خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

همام از طرز پاسخگویی حضرت فهمید که نمی خواهند واضح پاسخ او را بدهند لذا اصرار زیادی کرد و از امیرالمؤمنین خواست آنچه را که در دل ایشان می گذرد بگویند.

امام به خاطر اصرار زیاد همام شروع به وصف کردند و آنچه را که همام خواسته بود بیان نمودند. سخن امام رو به پایان بود که همام ناله ای زد و در همان لحظه جان داد.

حال به متن خطبه می پردازیم تا ببینیم حاوی چه نکاتی است که انسانی را چنین تحت تأثیر قرار می دهد.

در ابتدای خطبه پس از حدود ستایش پروردگار می فرمایند، خداوند پدیده ها را در حالی آفرید که از اطاعتشان بی نیاز و از نافرمانی آن ها در امان بود زیرا نه معصیت گنهکاران به خدا زبانی می رساند و نه اطاعت مؤمنان برای او سودی دارد، روزی بندگان را تقسیم و هر کدام را در جایگاه خویش قرار داد.

«فالمتقون فیها هم اهل الفضائل.»

متقین کسانی هستند که اهل فضیلتند.

اهل فضیلت بودن با کسانی که فضائل را انجام می دهند متفاوتند. اهل فضیلت کسانی هستند که در فضیلت مقیمند. یعنی این که آنقدر با فضائل همراه و عجین شده اند که هیچگاه از فضائل روبرو نمی گردانند.

«منطقهم الصواب.»

سخنانشان راست است.

این افراد وقتی سخن می گویند همه درست است و هیچگاه در گفتارشان دروغ و غیر از حقیقت نخواهی یافت. این اشخاص به گونه ای هستند که هنوز قبح گناه و دروغ بر ایشان نریخته است که به راحتی به آن دامن بزنند بر خلاف جامعه امروزی که زشتی گناه و دروغ برای افراد آنقدر بی رنگ شده است که به راحتی سخن غیر حق می گویند و تصورشان بر این است که خود جزء بهترین و پاک ترین انسان ها هستند.

در زمان رژیم ملعون پهلوی سمیناری علیه مواد مخدر گذاشته بودند. چند نفر از مسؤولین رده بالا، شاهزاده ها، سناتورها و ژنرال ها نیز در این سمینار حضور داشتند. شخصی که در این جلسه از همه بیشتر سر و صدا کرد و سخنان زیادی در دم مواد مخدر گفت اشرف پهلوی بود که خود رئیس ورود مواد مخدر به ایران بود. طوری سخن می گفت که خودش را سرسخت ترین مخالف مواد مخدر تصور می کرد و به راحتی کلام غیر حق به زبان می آورد.

«ملبسهم الاقتصاد.»

پوشش آنان میان روی است.

راه و روش در زندگی انسان های متقی و پرهیزکار میانه روی است و در اداره ی امور حد تعادل را فراموش نمی کنند. در مسائل اعتقادی نیز همین گونه اند نه آنقدر سریع حرکت می کنند که ببرند و نه آنقدر غرق گناهان می شوند که راه برگشتی برایشان باقی نماند. آنقدر با احتیاط عمل می کنند که اگر وارد گناهی هم شده باشند حواسشان به این مطلب هست که مقیم دیار گناه و معیصت نیستند و فکر بازگشت از آن عملند.

در بحث استفاده از مالیات دنیا نه آنقدر غرق در تجملاتند که افراد عادی و انسان های ساده زیست و فقیر حسرت زندگی آن ها را داشته باشند و نه آنقدر از دنیا و زندگی مادی دورند که هر کس ایشان را مشاهده فقیر بپندارد.

یکی از مشکلات جمعیت های مذهبی افراط است. افراطی که باعث می شود بسیاری از افراد از دور انسان پراکنده شوند. اگر کسی در زندگی شخصی خود نکاتی دارد نباید در جامعه مطرح شود مسائل خاص زندگی انسان فقط به محدوده ی زندگی او ارتباط دارد. ممکن است افراد دیگر ظرفیت آن را نداشته باشند و منزوی شوند و این رفتار موجب انزوای او در دین هم خواهد شد که خیانت به شمار می آید.

«و مشیهم التواضع.»

و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است.

انسان های با تقوا به گونه ای هستند که هر چقدر مقامشان بالاتر می رود و در درگاه خداوند از عزت بیشتری برخوردار می شوند در برابر عظمت حق سرافکننده می باشند و با خود زمزمه می کنند که خدایا ما لیاقت این همه نعمتی که تو به ما دادی نداریم و چون در برابر خدا این احساس را دارند طبیعتاً در مقابل مخلوقات خداوند هم احساس تکبر و خود برتر بینی ندارند معمولاً اینگونه است که انسان ها وقتی به وادی می رسند در ابتدای کار کمی غرور دست و پاگیرشان خواهد شد اما وقتی چند قدم پیشتر می روند و فکر و عقل خود را به کار می اندازند از غرور کاذب دست بر می دارند و می فهمند که غرور ما حاصل جاهلیت است. به همین خاطر است که اعراب جاهلی خود را برتر می دانستند و ایرانیان جاهلی ۲۰۰۰ سال پیش در روم زندگی طبقاتی داشتند و برای خود جایگاه ویژه ای قائل بودند.

روم زندگی طبقاتی داشتند و برای خود جایگاه ویژه ای قائل بودند.

اما متقین اینگونه نیستند. وقتی انسان با ایشان برخوردی دارد تواضع و فروتنی در کردار و رفتارشان مشهود است پس اگر کسی را در نهایت نورانیت و صداقت و... دیدیم اما اثری از تواضع در حرکات او به چشم نخورد باید بگوییم متقی نیست چرا که تواضع شرط تقواست و انسانی که فروتنی نکند در تقوای او باید شک کرد.

«غضوا ابصارهم عما حرم الله علیهم.»

چشم های خود را بر آن چه خداوند حرام کرده می پوشانند.

انسان های متقی چشم های خود را از آنچه که حرام کرده است ببینند کریمانه کنار می کشند. خیلی چیزهاست که حرام است و ما به آن توجهی نداریم. فقط تصاویر قبیح و نامحرم نیست که حرمت دارد و باید از نگاه به آن ها پرهیز کنی. ممکن است کتابی را مطالعه کنی که ضاله باشد و قدرت تشخیص ضاله بودن آن را نداشته باشی، کتاب را بخوانی و موجب گمراهی تو شود این بزرگ ترین گناه چشم اس یا اینکه فیلمی را مشاهده کنی که القائات فکری را به تو بنماید که موجب شود پایه های دینی تو بلرزد و سست شود باز مکتب گناه شدی و فعل حرام انجام داده ای همه این ها جزء گناهان چشم به شمار می آید و فرد با تقوا حتی به این نکات ریز هم دقت می کند و نسبت به آن ها بی توجهی نیست.

«و وفقوا اسماعهم علی العلم النافع لهم.»

و گوش های خود را وقف دانش سودمند کرده اند.

این افراد به دنبال علمی هستند که منفعتی داشته باشد. گاهی بعضی از علوم هستند که پرداختن به آن ها منفعتی داشته باشد. گاهی بعضی از علوم هستند که پرداختن به آن ها فعل حرامی محسوب نمی

شود اما هیچ نفعی برای انسان و بشریت ندارد و دردی از او و جامعه اش دوا نمی کند. گره ای از کار دنیا و آخرتش باز نمی کند.

پسر حضرت آیه الله العظمی حجت رحمة الله علیه چند سال از وقش را صرف یادگیری علوم غریبه مانند جفر و رمل و امثالهما کرد می گفت روزی داشتم رمل می کردم. هر چند می ریختم حسابم درست در نمی آمد. پدرم حضرت آیه الله حجت که فیلسوف فقیه و عارفی بود از کنارم می گذشت، دید من مشغول کارم. گفت: پسرم اگر فلان مورد را اینجا بگذاری حسابت درست خواهد شد. اصلا فکر نمی کردم پدرم این چیزها را بداند. فکر می کردم من هم به علم غیب راهی پیدا کرده ام. حسابی را بداند. فکر می کردم من هم به علم غیب راهی پیدا کرده ام. حسابی را که پدرم گفته بود انجام دادم، نتیجه درستی داد. از پدرم پرسیدم شما هم به این علم آگاهی؟ گفتند: وقتت را صرف این کارها نکن علم آن چیزی است که دردی دوا کند و مشکلی از دنیا و آخرت رفع کند در غیر این صورت بهره ای ندارد و رد است.

حتی گاهی ممکن است علم تنها دنیوی باشد یعنی مشکلی از سر راه مردم بردارد در حقیقت این خدمت به مردم است و خدمت به خلق خدمت به خداست. پس علم نافع محسوب می شود.

«نزلت انفسهم منهم فی البلاء کالتی نزلت فی الرخاء.»

و در روزگار سختی و گشایش حالشان یکسان است.

زمانی که خداوند ایشان را در مورد امتحان و آزمایش قرار می دهد یا اینکه بلایی بر آن ها نازل می کند همان قدر لذت می برد که در راحتی، خوشی و آرامش لذت می برند. این افراد هیچگاه از خدا و دین او خسته نمی شوند به همین خاطر همیشه در حال لذت بردن هستند. کسی عبادت کاملی انجام می دهد که در حین عبادت با نشاط و باطراوت است.

هیچ وقت کسی نمی تواند این حس را از او دور کند. چرا که او عبادت را تنها برای ثواب انجام نمی دهد.

«ولو لا الجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب.»

«اگر مرگی که خداوند بر آن ها مقدر فرمود نبود روح آنان حتی به اندازه ی بر هم زدن چشم در بدن ها قرار نمی گرفت، از شوق دیدار بهشت و از ترس عذاب جهنم.»

خیلی از علمای گذشته و علماء و بزرگانی که در قید حیاتند روحشان را به سختی در بدنشان نگاه می داشتند. علت این که اینان عاشق نماز بودند نیز همین بود چرا که در نماز خدا به ایشان اجازه داده بود

که روح به پرواز درآید. پس به جای تعجب نیست آن هنگامی که از پای حضرت علی (ع) تیغ را خارج می کنند متوجه نشوند چون روحی در بدن نیست که این مسأله را در نماز درک کند. وقتی می خواهند به سمت نیکی ها بروند شوق خاصی دارند و هیچ چیز نمی تواند مانع ایشان شود و با تمام وجود نه با کراهت و سختی به انجام عبادت و دیگر نیکی ها می پردازند.

«عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم.»

«خداوند در جانشان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند.»

به اینکه در ماه رمضان باشند یا نه کاری ندارند و خداوند همواره در چشمشان بزرگ و بلند مرتبه و هر آنچه غیر از خداست در نظرشان خوار و بی مقدار می باشد.

در خطبه ای دیگر امیرالمؤمنین اینگونه فرموده اند: (و کان لی اخ) در گذشته برادری داشتم، برخی از علما «اخ» را به پیغمبر تعبیر کردند ولی بسیاری بر این عقیده اند که مشخص نیست این کلمه اشاره به کیست، چون نامی از سلمان و ابوذر هم نبرده پس قطعاً این دو نفر هم نیستند. پس قطعاً حضرت برادری داشته اند که بسیار به ایشان علاقه مند بودند و این فرد از افراد گمنامی بوده که مونس و همدم حضرت بوده است و کسی او را نمی شناسد.

در ادامه این عبارت می فرماید آنچه که او را بزرگ کرده بود این بود که همه چیز غیر از خدا در چشمش خوار و کوچک بود. این بسیار مهم است که در نظر انسانی خداوند از همه چیز بزرگ تر و والاتر و غیر از خداوند متعال بی ارزش و کوچک باشد اگر خواست از اموال دنیا بهره ببرد از کمیت و کیفیت سؤال نکند بلکه در نظر اول ببیند خدا چه پسندد؟ و آیا رضایت خداوند در آن هست یا خیر؟!

در حاشیه این مطلب قابل ذکر است که عده ای برای آگاهی از رضایت خداوند راه استخاره را بر می گزینند و بر این عقیده اند که در کارها باید با خداوند متعال مشورت کرد. اما باید این مطلب را مورد توجه قرار داد که هر کس توانایی استخاره کردن را ندارد چرا که استخاره و طلب مشورت از خدا نفس خاصی نیاز دارد که هر کس آن برخوردار نیست.

از طرف دیگر عده ای با کامپیوتر و توسط اینترنت استخاره می کنند که باید سؤال کرد آیا سیستمی که در آن یهودی و صهیونیست دست اند کار بوده قابلیت انجام این کار را دارد؟ و همین طور باید پرسید که آیا انسان پاکی که قرآن را می گشاید و کلام خداوند را مطرح می کند با دست ناپاکی که برنامه ریز استخاره در کامپیوتر بوده است تفاوتی ندارد و هر دو از نظر نتیجه یکسان عمل می کنند.

پس این کار شبیه ناک است و باید دقت عمل بیشتری در آن به خرج داد.

حضرت امیر (ع) در این قسمت به تبیین ویژگی های متقین می پردازند و می فرمایند:

«فهم و الجنه کم قدرآها فهم فیها منعمون.»



«بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت های آن به سر می برند».

گویا بهشت را نقد می بینند نه این که احساس کنند که در عرش چه خبر است. مثلاً امشب که در این مجلس نشسته اند می تواند درک کند که در عرش چه اتفاقی افتاده است. از جهتی امشب از شب های قدر بالاتر است چرا که خداوند به همان تعدادی که از ابتدای ماه مبارک تا پایان آن بخشوده است در شب عید فطر نیز مورد عفو و بخشش خویش قرار می دهد.

لذا امشب در عرش ولوله ای برپاست که تنها متقین از آن با خبرند و آن را درک می کنند و همین الان غرق در نعمت های بهشت می باشند و از آن بهره می برند و با اهل بیت همنشین می شوند.

اما در اینجا سؤالی مطرح است که ما چه کاری انجام دهیم تا اینگونه باشیم؟ باید گفت که بهترین و مطمئن ترین راه برای رسیدن به این مقام فاصله گرفتن و اجتناب از گناه است. حتی باید کاری کرد چشم انسان نیز به گناه نیفتد. انسانی که از گناه فاصله می گیرد و باب تقوی را به روی خود می گشاید نمودار صعود و نزول وجودش را در بهشت در نزد خداوند احساس می کند، و می تواند پرونده ی اعمال خویش را درک کند و ببیند.

آقای سلطانی می گفت، در نجف اشرف دو رکعت نماز وتر خواندم. در رکعت آخر به جای سه سلام یک سلام دادم. ناگهان مکاشفه ای حاصل شد و در بهشت شاهد مقام خویش بودم. چنین دیدم که دو نعمت بزرگ را از دست دادم. علت را جويا شدم. پاسخ آمد که چون دو سلام را حذف نمودی از دو نعمت بزرگ محروم شدی.

همچنین امیرزا جواد آقا طهرانی که نماز صبح ایشان پس از اذان شروع و تا نزدیکی طلوع آفتاب به طول می انجامید.

در مورد این بزرگان چه باید گفت؟ آیا ایشان زحمت و شفقت این عبادات را بر خود روا می دارند تا به ثوابی دست یابند یا نه علت این است که ایشان همه چیز را نقد مشاهده می کنند. مانند بازاری که مشتری زیادی دارد و برای لحظه ای نمی تواند کار را تعطیل کند. به عبارت واضح تر باید گفت متقین نمی توانند در عبادت را بر خود ببندند و در هر حال چه راه رفتن، چه کار کردن و ... تمام اعضاء و جوارحشان مشغول گفتن ذکر خداوند است.

«و هم و النار کمن قدرآها فهم فیها معذبون.»

«و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند.»

سپس ادامه می دهند که متقین به گونه ای هستند که وقتی مرتکب گناهی می شوند. خودشان را در آتش جهنم می بینند لذا ذوب می شوند و اشک می ریزند، زانوهایشان می لرزد و...

لذا هنگامی که در مقابلشان گناهی انجام شود مثلاً غیبتی شود گویی مریض می شوند و تب می کنند. این تب آخرتشان بسته نه به دنیا.

«قلوبهم محزونه و شرورهم مأمونه...»

«دل های پرهیزکاران اندوهگین و مردم از آزارشان در امان هستند...»

پرهیزکاران به گونه ای هستند که دل هایشان همیشه محزون است. حزن دل ایشان به علت امو دنیوی نیست بلکه از تقصیر در برابر خداوند می باشد. همچنین اهل ارتکاب خلاف و جرم نیستند. اهل تقلب و ریاکاری، اهل رشوه و مردم آزاری نیستند. اهل این نیستند که مرتکب رفتاری شوند که مخلوقی حتی حیوان از او متأذی شود.

آورده اند فردی در برابر امام حسین (ع) شلاق را محکم بر بدن قاطرش زد. امام او را فراخواند و فرمود: آیا از این کار خود شرمسار و خجالت زده نیستی. مرد گفت: مگر چه گناهی مرتکب شده ام فقط شلاقی بر این قاطر زده ام. حضرت فرمود: رحم داشته باش که همین حیوان فردای قیامت مانع عبور تو از صراط خواهد شد.

«و اجسادهم نحیفه و حاجاتهم خفیفه و انفسهم عفیفه.»

«تن هایشان لاغر و درخواست هایشان اندک و نفسشان عفیف و دامنشان پاک است.»

انسان های باتقوا بدنی نحیف و لاغر دارند و اگر در مورد خواسته ها و حاجت هایشان از ایشان پرسش شود طلب زیادی ندارند و اگر هم درخواستی داشته باشند معنوی است.

در تاریخ آمده است سلمان لحظات آخر زندگی اش را سپری می کرد. کنار بستر او نشسته بودم. دیدم که اشک می ریزد علت را جويا شدم پاسخ داد: از رسول خدا شنیدم که فرمود: کسی که اموال دنیا را در اطراف خویش جمع کرده باشد. در قیامت اموالش وبال گردن او خواهد شد و باید به سختی پاسخ گوید. به اطراف نگاه کردم تا ببینم از اموال دنیا چه دارد که تا این حد نگران است دیدم چهار دیوار گلی. چند کاسه گلی، یک کاسه مسی، یک لیوان و چند پارچه برای خوابیدن دارد. کل اموالش همین بود و اینگونه اشک می ریخت. پس حساب ما که اینقدر در بند مادیاتیم چه خواهد شد؟! با اینکه فقط باید جوابگو بود و عذابی در کار نیست هر چه انسان سبک کارتر باشد سبک کارتر خواهد بود. هر چقدر به خفی بودن اموال عادت کنیم لذت بیشتری خواهیم برد.

یکی از بزرگان نقل می کرد: سقایی در دریا پادشاهی زندگی می کرد که این سقا ۱۱۵ سال عمر داشت و از راه سقایی روزی می خورد. روزی پادشاه از سقا پرسید: بگو ببینم تا به حال چند پادشاه را دیده ای؟ گفت: نه پادشاه را دیده ام و در دربارشان سقایی کرده ام. پادشاه با تعجب علت اینکه او توانسته بود سقایی نه پادشاه را بکند و عمر طولانی داشته باشد را جويا شد. سقا گفت: هر کسی دارای یک روزی

می باشد و هر روزی دارای یک وزنی است. اگر این روزی سریعا خورده شود عمر به پایان می رسد اما اگر قطره قطره به مصرف برسد عمر طولانی خواهد شد. روزی من هم به اندازه ی شماسست شما روزیتان را سریع می خورید و زود می میرید: ولی من به همین طریق با این آب روزی می خورم.

چند روز بعد پادشاه یک منزل مرتب ۵۰۰۰ درهم پول مقداری غذا به عنوان جایزه برای سقا در نظر گرفت و از غلامان خویش خواست که آن را بر در منزل سقا بنهند. سه روز پس از انجام این کار خبر رسید که سقا مرده است.

پادشاه با شنیدن خبر مرگ سقا گفت: حرف درستی می زد که اگر روزی کم کم به دست انسان برسد عمرش طولانی می شود و اگر یک دفعه به دستش برسد عمر کوتاه خواهد شد. در قسمت بعد حضرت اشاره به عفت ایشان می کند و می فرماید از عفت همان قدر لذت می برند که دیگران از شهوت لذت می برند.

انسان های پرهیزکار زمانی که گناه را ترک می کنند و عفت و پاکدامنی خویش را حفظ می کنند در اوج لذتند. به همان اندازه که انسان های گنهکار و غیر عفیف همانند حیوان عمل می کنند و تمدن را در لخت بودن می بینند و از آن لذت می برند به مراتب افراد عفیف نیز از غمض عین، کنترل زبان و چشم، از کم خوراکی و کم خوابی لذت می برند.

«صبروا ایاما قصیره اعقبتهم راحه طویله».

«در روزگار کوتاه دنیا صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند».

پرهیزکاران چند روزه ی دنیا را صبر می کنند تا به راحتی بسیار طولانی آخرت دست یابند. در ایام کوتاه دنیا تشویق مردم، حرف های ناپسند و تمسخر آنان هیچ تأثیری در روند زندگیشان ندارد. برای شهرت و محبوبیت و مقام و قدرت به هر در نمی زنند.

مرتکب هر جنایتی نمی شوند. هر کلامی را به زبان نمی آورند و هر رفتاری به اسم دین از ایشان سر نمی زند.

«تجاره مربحه یسرها لهم ربهم ارادتهم الدنيا فلم یبریدوها و اسرتههم ففدوا انفسهم منها».

«تجارتی پر سود که پروردگارشان فراهم فرموده دنیا می خواست آن ها را بفریبند اما عزم دنیا نکردند، می خواست آن ها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند».

«اما الیل فصافون اقدامهم تالین لاجراء القرآن سرتلونها ترتیلا».

«پرهیزکاران در شب بر پا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می خوانند» ایشان شب هنگام با قدم هایی محکم و استوار به نماز می ایستند. قرآن را با فکر و تدبیر با زیبایی می خوانند قرآن دارای حرمت بالایی است و قداست خاصی دارد که باید در قرائت آن این نکته را رعایت

کرد. اگر کسی صدای زیبایی دارد خواندن قرآن با صدای بلند برای او مستحب است ولی اگر صاحب صدای نکویی نیست قرآن را آهسته تلاوت کند.

«یحزنون به انفسهم و یستثیرون به دواء دأئهم.»

«با قرآن جان خود را محزون و داروی درد خود را می یابند.»

ایشان اگر دردی داشته باشند و سراغ قرآن می روند و اگر ناراحتی بر قلبشان سنگینی کند با قرآن خون دل خود را برطرف می کنند.

و در نهایت می فرماید:

«فإذا مروا بآیه فیها تشویق رکنوا الیها طعما و تطلعت نفوسهم الیها شوقا و ظنوا انها نصب اعینهم و إذا مروا بآیه فیها تخویف أصغوا الیها مسامع قلوبهم و ظنوا زفیر جهنم و شهیقا فی اصول اذانهم فهم حانون علی اوساطهم مفترشون لجباههم و اکفهم و رکبهم و اطراف اقدامهم یطلبون الی الله تعالی فی فکاک رقابهم.»

«وقتی به آیه ای برسند که تشویقی در آن باشد با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند و با جان پر شوق در آن خیره شوند و گمان می برند که نعمت های بهشت برابر دیدگانشان قرار دارد و هرگاه به آیه ای برسند که ترس از خدا در آن باشد گوش دل به آن می سپارند و گویا صدای بر هم خوردن شعاع های آتش در گوششان طنین افکن است پس قامت به شکل رکوع خم کرده پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده و از خدا آزادی خود را از آتش جهنم می طلبند.»

در پایان این فراز به یک قاعده ی فقهی نیز اشاره نموده است که در سجده های مستحبی سجده واجب برای مردها نسبت به دست و برای مردان و زنان نسبت به پا نوک انگشتان پا باید روی زمین باشد. آرنج دست ها نیز برای مردان باید از زمین فاصله داشته باشد و برای زنان چسبیده به زمین باشد و زانوان حالت چسبیده به شکم نباشد این استحباب در سجده واجب نماز است اما در سجده شکر که حضرت اشاره می کنند که هر چقدر می توانی به زمین بچسب.

صورت به زمین کف دست به زمین، آرنج روی زمین، آرنج چسبیده به سینه، زانوان کاملا تا شده و چسبیده به سینه، پاها نیز کاملا روی زمین باشد. این حالت حالتی است که انسان از آن لذت می برد. لذا می فرماید وقتی به اینجا می رسند به این حالت به خاک می افتند که «یا لطیف یا جلیل ارحم عبدک الذلیل» و از خدا جدایی از آتش جهنم را درخواست می کنند.

سخن حضرت به اینجا که رسید «فصعق همام صعقه کانت نفسه فیها.

همام فریادی زد و در دم جان داد. پس امیر المؤمنین (ع) فرمود:

«أما و الله لقد كنت اخافها علیه ثم قال اهكذا تصنع المواعظ البالغه باهلها.»

«سوگند به خدا من از این پیشامد بر همام می ترسیدم. سپس فرمود: آیا پنندهای رسا به آنان که پذیرنده ی آنند چنین می کند؟»

در این بین انسان کوتاه فکری چنین می گوید: «فما بالک یا امیرالمؤمنین؟» چرا با تو چنین نکرد؟ حضرت پاسخ دادند:

«وحيك ان لكل اجل وقتا لا يعدوه و سببا لا يتجاوزه فمهلا لا تعد لمثلها فانما نفث الشيطان على لسانك!»

«وای بر تو، هر اجلی وقت معینی دارد که از آن پیش نیفتد و سبب مشخصی دارد که از آن تجاوز نکند. آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو. که شیطان آن را بر زبانت رانده است.»

سخنان هر کس برای هر فردی اثر خاصی دارد ممکن است بر شخصی بسیار تأثیر گذار باشد و بالعکس برای شخص دیگری مؤثر واقع نشود. همه انسان ها در یک حد نیستند و تأثیر کلام بر هر فردی به گونه ای خواهد بود. همام از درجه خطور این قضیه و خطیر بودن امر تقوا اطلاع نداشت به همین علت کم آورد. اما وجود مقدسی چون امیرالمؤمنین از ابتدا به این امر واقف بودند و تمام نکات را رعایت می کردند. لذا به آن شخص که در این مورد سؤال وارد کرده بود که پس «چرا خود شما جان ندادید» فرمود که شیطان این سخن را بر زبان تو رانده است.

ببینید حضرت علی (ع) برای چه افراد کوتاه فکری سخن می گفتند.

زبان علی، نگاه علی و نفس علی سنگ را آب می کند اما شیطان چنان در تار و پود بعضی از انسان ها رخنه می کند که بر قلبشان مهر خاموشی می زند و هیچ کلامی حتی به شیوایی و نفوذ کلام حضرت امیر در آن مؤثر واقع نخواهد شد.

### علی (ع) و تقوی (۳)

«و اما النهار فلما علماء ابرار اتقیاء قد براهم الخوف بری القداح ينظر اليهم الناظر فيحسبهم مرضی و ما بالقوم من مرض و يقول لقد خولطوا و لقد خالطهم امر عظیم!»<sup>۲۲</sup>

«پرهیزکاران در روز دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند که ترس الهی آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است، کسی که به آن ها می نگرد می پندارد که بیمارند اما آنان را بیماری نیست و می گوید مردم در اشتباهند! در صورتی که آشفتگی ظاهری شان نشان از امر بزرگی است!»

حضرت می فرمایند که متقین در روز دانشمندانی بردبار و اهل پرهیز و تقوا هستند. نکته ای که در این فرمایش حضرت وجود دارد همراه شدن حماء و علماست یعنی حلم و علم را با هم آورده است. در حقیقت این مسأله به چند نکته بر می گردد.

اول اینکه بسیاری از افراد چون علم ندارند در نتیجه از حلم هم محرومند. همانطور که قبلا هم مطرح شد حلم به معنای صبر همراه با عقل می باشد و تفاوت حلم و صبر نیز به این مسأله بر می گردد. گاهی اوقات ما در برابر برخی از وقایع جامعه، شخصی یا اجتماعی به این دلیل فریاد می زنیم و زجر می کشیم که به عاقبت آن امر حلم نداریم؛ حال این عاقبت دنیایی باشد یا اخروی. مثلا گاهی دانش آموز در برابر فشار درسی که به او می آید احساس ناراحتی می کند بدون اینکه به فایده ی این درس برای آینده اش و رفاه حال خودش توجهی داشته باشد.

نکته دوم اینکه اگر حلمی در کار باشد و این حلم با علم همراه شود ارزشمند خواهد شد. حلمی که با ترس و زبونی همراه شود هیچ فایده ای ندارد.

نکته سوم اینکه بر می گردد به اینکه اصلا علم حلم می طلبد. درست است که حلم از علم نشأت می گیرد اما علم هم طالب حلم است.

یعنی اینکه انسان عالم باید اهل حلم و صبر باشد و چرا؟ برای اینکه گاهی علم حجاب هایی را برای انسان ایجاد می کند و در نتیجه آن برای خود برتری هایی را قائل می شود که لیاقت آن را ندارد یا اینکه خودش را در جایگاهی می بیند که مربوط به او در شأن او نیست.

از جنبه ی دیگر، علم به معنای آگاهی و دانستن یک مطلب حلم می خواهد. اغلب اوقات گفتن های ما به این دلیل است که اهل حلم نیستیم. صحبت می کنیم چون قبلا صبر نداریم یعنی تا مطلبی را مطالعه کردمی بلافاصله آن را در اختیار دیگران قرار می دهیم بدون اینکه توجه داشته باشیم شاید این مطلب مورد نقد قرار بگیرد. مثلا اگر در مورد علم پزشکی به کتابی مراجعه کنید که در آن به داروها و خواص آن ها و اینکه برای چه بیماری هایی مفید است اشاره شده باشد. به شخص بیماری توصیه

<sup>۲۲</sup> -نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

کنید که به پزشک مراجعه نکند و از مطالب این کتاب جهت درمان استفاده کند. تحت هیچ شرایطی نخواهد پذیرفت و هیچ دارویی را بدون تجویز پزشک مصرف نخواهد کرد.

اما در حلم و دین اینگونه نیست و مردم هر آنچه را که می شنوند بلافاصله می پذیرند بدون آنکه در آن تحقیقی کنند و بیندیشند لذا باید مراقب باشید تمام صحبت هایی که برای مردم ارائه می کنید سنجیده باشد و تمام علمی را که کسب کرده اید همراه با آگاهی از صحت مضامین و مفاهیم آن باشد.

خداوند تبارک و تعالی به کسانی علم و آگاهی می دهد که اهل حلم باشند یعنی

آن که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

در ادامه می فرماید این افراد چنان تقوا دارند که ترس الهی ایشان را مانند یک چوب تراشیده جلوه داده است به طوری که وقتی کسی به ایشان می نگرد تصورش بر این است که بیمارند. منظور از بیمار، بیماری هایی که در ذهن ماست نمی باشد بلکه بیمار یک ترس عظیمند، بیمار آیاتی از قرآن «ما یلفظ من قول الا لیدیه رقیب عتید»<sup>۲۳</sup> آشفتگی ظاهری شان نشان دهنده ی امر بزرگی است. از اعمال اندک خود ناخشنودند و اعمال زیاد خود را بسیار نمی شمارند. هر کاری را که انجام می دهند احساس می کنند در برابر آن منبع عظمت هیچ کاری نکرده اند و همیشه در مقام نارضایتی از خود و رضای خدا هستند. و خود را به خداوند بدهکار می دانند و نفس خود را متهم می کنند.

هرگاه یکی از آنان را بستانند از آنچه در تعریف او گفته شد در هراس افتاده می گوید: «من خود را از دیگران بهتر می شناسم و خدای من مرا بهتر از من می شناسد. بار خدایا! مرا به آنچه می گویند محاکمه نفرما و بهتر از آن قرارم ده که می گویند، و گناهایی که نمی دانند بیامرزا!»

«فمن علامه اهدهم انک تری له قوه فی دین و حزما فی لین و ایمانا فی یقین و حصرا فی علما فی حلم و قصدا فی غنی و خشوعا فی عباده و تجملا فی فاقه و صبرا فی شده و طلبا فی حلال و نشاطا فی هدی و تحرجا عن طمع یعمل الاعمال الصالحه و هو علی وجل.»

«و از نشانه های یکی از پرهیزکاران این است که او را اینگونه می بینی: در دینداری نیرومند، نرم خو و دوراندیش است. دارای ایمانی پر از یقین، حریص در کسب دانش، با داشتن علم بردبار، در توانگری میانه رو، ر عبادت فروتن، در تهیدستی آراسته، در سختی ها بردبار، در جست و جوی کسب حلال، در راه هدایت شادمان و پرهیز کننده از طمع ورزی است. اعمال نیکو انجام می دهد و ترسان است.»

ایمان پر از یقین همان توکل است. توکل یعنی همان چیزی که در زمان خیلی از رزمندگان لمس کردند و قابل وصف نیست. یعنی حس کردن با قلب و وجود و با عقل قابل درک نیست و نمی توان با شنیدن

<sup>۲۳</sup> -سوره ی ق، آیه ۱۸.

از طریق گوش به آن قانع شد. یعنی اعتماد به اینکه با تلاوت آیه «و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فأعشینهم فهم لا یبصرون»<sup>۲۴</sup> در برابر دیدگاه دشمن ناپدید خواهی شد. لذا باید رسید و یقین حاصل کرد که دنیا محل گذر است باید به این درجه رسید که شاید صبحگاه فردا برنخیزی. در تهیدستی آراسته اند. صورتشان را با سیلی سرخ نگه می دارند نه به این دلیل که فقط آبروی خانواده حفظ شود بلکه از آن جهت که آبرو، آبروی خداست. دیدگاه ظاهری مردم درک نمی کند که خداوند به خاطر اینکه او را دوست داشته او را دچار فقر و بیماری کرده است.

افراد پرهیزکار هم چون برای خداوند حرمت قائلند صورتشان را با سیلی سرخ نگه می دارند و آبروی خدا را حفظ می کنند و بر این عقیده اند که خدایا تو نعمت داده ای. مردم با چشمشان فکر می کنند و هرچه را که چشم می بینند قبول دارند و عقلشان به چشمشان است و بر این تصورند که نعمت تو داشتن صورت لباس نیکو و ظاهری متنعم است و از این غافلند که بلاهای تو از باب علاقه و محبت توست.

افراد متقی همواره قدردان نعمت ها و حتی سختی های خداوند هستند و زبانشان همواره شاکر و ذاکر نعمت های اوست. اینان در راه هدایت شادمانند و از اینکه از گناه و ارتکاب به آن دورند شادمانند و از نشستن در مجالس اهل بیت علیهم السلام لذت می برند. وقتی احساس می کنند در مسیر هدایت قرار گرفته اند و خداوند از ایشان راضی است وجدانشان احساس سبکبالی می کند و رضایت در وجودشان موج می زند.

انسان های پرهیزکار مراقب خود هستند تا اهل طمع نباشند و بر اموال دنیا و تنوع آن حریص نگردند. به آنچه که دارند قانعند. اعمال نیکو انجام می دهند و در حالی که روز را به شب می رسانند و با سپاسگزاری شب را به روز می آورند و با یاد خدا می خوابند و هنگامی که بر می خیزند شادمانند چرا که معلوم نبود صبح از جا برخیزند و از این بابت شاکرند. ترس متقین از این است که دچار غفلت نشوند و شادمانی برای فصل و رحمتی که به او رسیده است ولی دنیا آرام آرام انسان را غافل می کند.

در یک کتاب روانشناسی نوشته شده بود که یک دانشمند غربی دو قورباغه را مورد آزمایش قرار داد. البته قابل ذکر است که قورباغه در دمای بین ۳۷ تا ۴۰ درجه بسیار بسیار حساس است و واکنش شدیدی نسبت به آن نشان می دهد. آزمایش به این ترتیب بود که یکی از قورباغه ها را در آب ۳۷ درجه انداخت قورباغه سریع از آب بیرون جهید. اما قورباغه دوم را در ظرف آبی قرار داد که دمای ۱۵ درجه داشت و هر ده دقیقه دمای آن را افزایش داد تا به ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰ درجه رسید. با رسیدن دما به این حد قورباغه احساس کرد که باید از این محل خارج شود اما دیگر توان آن را نداشت و با افزایش دما به

<sup>۲۴</sup> -سوره ی یس، آیه ۹.



۴۲،۴۳،۴۴ درجه قورباغه پخت. تا قبل از ورود به این درجه بسیار حساس بود اما امروز تا سر حد از بین رفتن عکس العمل خاصی از خویشتن نشان نداد. انسان نیز همین گونه است شاید تا مرحله ای آنقدر شاخک های معنوی اش حساس باشد که هیچ غیر حقی را به درون خویش راه ندهد اما بعضی مسائل آنقدر آرام این حساسیت را از بین می برند که ناگهان انسان را از مسیر اصلی او خارج می کنند. پس باید بسیار متوجه باشیم که در جوار گناه بودن اما آن را لمس نکردن و در حاشیه و همراه گناهکار راه رفتن اولین قدمش این است که قبح و زشتی گناه را از بین می برد. قدم دوم انسان را به آن گناه آلوده می کند و در قدم سوم حتی حساس گناه نیز از وجود انسان خارج می کند. به طوری که آنقدر به غیبت می پردازد و در زمان غیبت قهقهه ی مستانه سر می دهد که «الغیبه اشد من الزنا»<sup>۲۵</sup> دیگر برایش سنگینی و هراس ندارد. از آنچه دوست دارد محرومش می کند ولی بدان توجهی نمی کند چرا که از صراط مستقیم منحرف شده و به سوی جهنم رهنمون خواهد شد.

---

<sup>۲۵</sup> -نهج الفصاحه.

## علی (ع) و تقوی (۴)

«تراه قریبا امله قليلا زلله خاشعا قلبه قانعه نفسه منزورا اكله سهلا امره حريزا دينه ميته شهوته مكظوما عيظه الخير منه مامول و الشر منه مامون.»<sup>۲۶</sup>

«پرهیزگار را می بینی که: آرزویش نزدیک، لغزش هایش اندک، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش در حرام مرده و خشمش فرو خورده است. مردم به خیرش امیدوار و از در آزارش در امانند.»

حضرت امیر (ع) در این بخش از خطبه، پرهیزکاران را اینگونه توصیف می کند. قبلا گفته شد که تقوا به معنای فاصله گرفتن از گناه است نه اینکه گناهی مرتکب نشویم. لذا وقتی می فرماید: آرزوهایش نزدیک است به این منظور نیست که اگر انسان آرزوهای دور و دراز داشته باشد مرتکب گناه می شود. بلکه باید توجه داشت که آرزوهای دراز انسان را در حاشیه ی گناه قرار می دهند و خط مرزی انسان و گناه را باریک می کنند و لذا می فرمایند: آرزوهایش بسیار نزدیک است و وقتی با ایشان صحبت کنی و یا نظر آن ها را بخواهی برای چند سال یعنی به مدت کوتاه آرزو دارند. البته شایان ذکر است که یک تفاوت مفهومی در اینجا وجود دارد که بین آرزو و برنامه می باشد. حضرت می فرماید باید به گونه ای زندگی کنی که گویا فردا می میری این به معنای آرزوست و به جای دیگر می فرماید: باید طوری زندگی کنی که گویا تا ابد زنده ای این همان برنامه است. برنامه و آرزو با هم فرق دارند. انسان برای اینکه ادامه حیات بدهد و بر یک مسیر درست حرکت کند و استفاده بیشتر و بهتری از لحظات زندگی خود ببرد لازم است یک برنامه درست و حساب شده و از قبل تعیین شده داشته باشد و در یک کلام باید در زندگی برای آینده بهتر برنامه ریزی داشته باشد. اما گاهی به اینکه چند سال دیگر زنده باشد دل بسته است و این است که با تقوا منافات دارد. لذا مردان و زنان مؤمن باید به این نکته توجه داشته باشند که در این امر افراط و تفریط نکنند مانند عده ای از افراد که به بهانه اینکه آرزوی طولانی آرزویی است که با تقوا منافات دارد از عاقبت اندیشی کناره می گیرند این حرکت هم در قرآن نکوهش شده و نیز از منظر حضرت امیر نهی شده است. چرا که اگر مؤمنین از عاقبت اندیشی دور باشند سرنوشت شخصی و سرنوشت حکومتی ایشان و در نتیجه اسلام به عنوان یک حکومت به خطر خواهد افتاد. این عملکرد تفریطی هاست اما افراط کننده ها کسانی هستند که قسمت اول فرمایش حضرت را به دست فراموشی سپرده اند یعنی به این قسمت از سخن حضرت که می فرماید: «طوری زندگی کن گویی فردا می میری» هیچ توجهی ندارند و فقط به فکر برنامه ریزی برای آینده هستند. پس انسان های متقی در دام

<sup>۲۶</sup> -نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

گناه نخواهند افتاد و اگر هم لغزشی داشته باشند حد آن کم است و با بیش آمدن آن اتفاق خاصی نخواهد افتاد.

یکی از بزرگان تعریف می کرد که: جوانی با سر و وضعی که حاکی از کردار و حال درونش بود نزد ما آمد وقتی وارد شد به او گفتم: تو به اینجا آمدی تا مشورت کنی حق نداری اعتراف به گناه کنی من کشیش نیستم، دین هم دین مسیحیت نیست و اینجا هم کلیسا نیست مسجد است لذا دردت را به صورت کلی بگو. گفت: به صورت کلی فایده ندارد. اگر بدانید من مرتکب چه کارهایی شده ام! هر گناهی و فسادى بگوئید من انجام داده ام. تصور می کرد که برای هر گناهم باید مبلغی بگوئید بپردازد یا تازیانه بخورد یا زندانی شود. حتی حاضر به اعدام بود اما دوست داشت پاک شود و گناهی برایش باقی نماند.

به او گفتم برای اینکه پاک شوی کفایت دستت را به سوی آسمان بلند کنی و بگویی: خدایا مرا ببخش! گفت: همین کافی است! گفتم: مگر پشیمان نیستی؟ گفت: شما نمی دانیم که من مرتکب چه شده ام و چه کارهایی کرده ام! گفتم: اصلا جایگاه این سؤال اشتباه است. خدا که به کرده های تو آگاهست اگر قرار بود تو را به عقوبتی دچار کند حتما می کرد. همه گناه می کنند اما باید گفت:

«الهی لاتعاجلنی بعقوبتک»

«خداوند! در عقوبت کردن عجله نکن.»

لذا لغزش طبیعی است اما انسان متقی لغزش هایش اندک است و اندک هم بستگی به زمان، مکان و محیط دارد. وقتی لغزش انسان اندک باشد باشد خیلی راحت تر می تواند از خداوند طلب آمرزش کند. انسان متقی از آرامش قلبی برخوردار است به طوری که با کوهی از درد و ناراحتی و رنج و غم و گرفتاری با یاد مصائب حضرت سید الشهداء (ع) و یا به جا آوردن دو رکعت نماز احساس آرامش می کند.

نفس انسان پرهیزکار و با تقوا قانع است و با اندک چیزی فروکش می کند. بعضی از انسان ها هر چقدر به ندای نفسشان بیشتر لبیک می گویند ندای «هل من مزید» نفسشان بلند تر است و خواهش نفسانی شان نیز بیشتر.

اصلا خاصیت تمنیات نفسانی این است که هر چه بیشتر پاسخ داده شوند طمع کارتر خواهند شد. به قول مولوی علیه الرحمه هیولایی در درونت پدید خواهد آمد که هیچ گاه حریفش نخواهی شد اما اگر بالعکس به تمام خواهش های نفسانی جواب مثبت ندهی ضعیف تر خواهد شد تا جایی که حضرت امیر اشاره می کنند شهوت انسان متقی در حرام مرده است. خیلی از افرادی که در شهوترانی غرق شده اند و در حقیقت خود بنده ی شهوتند ساعت های متمادی از عمر شریفشان را در پس لحظاتی از

شهوترانی و لذت های آنی می گذارند این افراد اصلا نمی پذیرند که مبارزه با نفس و خواهش های آن هم ممکن است. چرا که هیولای وجودشان به مرور پاکی قلبشان را از بین خواهد بود. اما اگر این مبارزه ادامه پیدا کند حتی از نظر فیزیولوژی هم شهوت انسان کمرنگ خواهد شد.

پس باید گفت که هر کاری اگر به طور مکرر و دفعات زیادی انجام شود میل انسان نیز به آن بیشتر خواهد شد. مثلا اگر انسان برای مدتی در خوردن زیاده روی کند حجم معده افزایش خواهد یافت و اشتهای فرد برای خوردن بیشتر خواهد شد. راه مرگ شهوت بی محلی و بی اعتنایی به آن است لذا هر چقدر به شهوات پاسخ منفی بیشتری بدهید سریع تر از بند اسارت آن رهایی خواهید یافت.

در ادامه حضرت اشاره می کنند که «مردم به خیر انسان پرهیزکار امیدوار و از آزارش در امانند». این مطلب بسیار حائز اهمیت است به طوری که هر چه انسان بیشتر بیندیشد که در مسائل اخلاقی و اینکه در دنیا چه کاری از همه چیز واجب تر است به این مطلب می رسد که تنها چیزی که می تواند در قیامت انسان را سربلند کند این دو صفت اخیر است اینکه مردم به خیرش عادت کرده باشند و همواره از شر او در امان باشند.

«ان کان فی الغافلین کتب فی الذاکرین و ان کان فی الذاکرین لم یکتب من الغافلین»<sup>۲۷</sup>

«اگر در جمع بی خبران باشد نامش در گروه یادآوران خدا ثبت می گردد و اگر در یادآوران باشند نامش در گروه بی خبران نوشته نمی شود.»

غفلت در اینجا ارادی نیست. یعنی اگر این فرد ناخواسته در جمع بی خبران قرار بگیرد به پاس تقوا و صفات نیکویی که داشت جزء گروه ذاکرین خداوند به شمار خواهد آمد. با خواب انسان متقی که بسیار بسیار از بیداری، ذکر و نماز انسان عادی در نزد خداوند با ارزش تر است.

در دو جا ذکر شده که خواب خیلی ارزشمند است یکی خواب انسان های متقی که در بالا ذکر شده و دوم کسانی که وقتی خوابند مردم از شر زبان ایشان و از بدی خودشان در امان هستند.

«یعفو عن ظلمه و يعطی من حرمه و یصل من قطعه.»

«ستمکار خود را عفو می کند، به آنکه محرومش ساخته می بخشد، به آن کس که با او بریده می پیوندد.»

می فرماید اگر کسی به او ظلم کند ولی مستحق بخشیده شدن باشد او را خواهد بخشید. یعنی کسی را در مورد بخشش و عفو خود قرار می دهد که ترحم بر او موجب نشود که او جری شود و به دیگر افراد ظلم نماید. انسان باید سعی کند کسی را که محرومش کرده و نگذاشته به حق و حقوق خود دست یابد ببخشد نه اینکه در فکر فردایی باشد تا انتقام خویش را از او بگیرد.

<sup>۲۷</sup> -نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

در جنگ صفین اول که بین معاویه و حضرت علی (ع) در گرفته بود، حضرت با لشکریانش به نهر آب رسیدند. معاویه بن ابی سفیان بود دستور داد قبل از اینکه علی و لشکرش برسند آب را ببندید تا علی و یارانش تشنه بمانند. عمر و عاص که فرد به اصطلاح زرنگی بود به سراغ معاویه آمد و گفت: ای معاویه! تو هنوز علی را نشناخته ای. به اینجا خواهد آمد و با دیدن این وضعیت خطابه ای ایراد خواهد کرد که لشکریانش با شنیدن آن برانگیخته خواهند شد و ما را خفت از آب دور خواهند کرد و قضیه بالعکس خواهد شد و ما از تشنگی از بین می رویم. معاویه که حضرت علی (ع) را خواب می شناخت گفت: ای عمر و عاص! تو هنوز علی را درست نشناخته ای. با ورود علی دو حالت به وجود خواهد آمد در هر دو صورت برای ما ضرری حادث نخواهد شد و ما به هدف خویش می رسیم. حالت اول این است که لشکریان علی به اینجا حمله کنند و به آب دست یابند که مطمئن باش علی آب را بر ما نمی بندد. حالت دوم این است که حمله کنند و نتوانند به آب دست یابند که باز ما پیروزیم و به هدف خویش خواهیم رسید. هر دو حالت به سود و نفع ماست.

وقتی امیر المؤمنین به محل رسیدند خطبه ی قرائی خواندند که پس آن لشکریان حضرت حمله کردند و خیلی سریع آب را از دست عمال معاویه گرفتند. یاران حضرت گفتند: خواب! حالا آب را ببندیم؟ فرمودند: نه! گفتند: یا علی! آن ها آب را بر ما بستند پس ما هم چنین کنیم. حضرت فرمودند: آن ها آب را بر ما بستند اما ما این چنین نخواهیم کرد و کسی که ما را محروم کرده محروم نمی کنیم. از صفات متقین این است که قصد تلافی کردن ندارند.

وقتی انسان انگیزه اش از بالا رفتن و پیشرفت در جامعه این باشد که کسانی را که باعث خرد شدن او در جامعه شده اند کوچک کند و انتقام گذشته را از ایشان بگیرد از دامنه و دایره تقوا خارج خواهد شد البته در بعضی مسائل شاید مرتکب گناه هم نشود فقط قصد تلافی داشته باشد ولی باز هم عفو و بخشش از انتقام بهتر است.

نکته ی دیگری که بسیار حائز اهمیت است مسأله قطع رابطه با نزدیکان است که شدیداً در اسلام مورد نکوهش قرار گرفته است. برای اینکه خداوند امر به صله ی رحم کرده باید این فرمان را اجابت کرد و در این طریق به رفتار طرف مقابل اهمیت نداد.

«بعیدا فحشه لینا قوله غائبا منکره حاضرا معروفه، مقبلا خیره مدبرا شره.»

«از سخن زشت دور و گفتارش نرم، بدی های او پنهان و کار نیکش آشکار است. نیکی های او به همه رسیده. آزار او به کسی نمی رسد.»

زبان افراد باتقوا با الفاظ رکیک فاصله زیادی دارد و به این الفاظ عادت نکرده است و بسیار بعید است که زبان ایشان به فحش و ناسزا آلوده شود.

زمانیکه حرف می زنند بسیار اهل تواضعند و با مهربانی و نرمی سخنی می گویند سعی می کنند مسائل را برطرف کنند نه اینکه به مسائل و اختلافات دامن بزنند. البته قابل ذکر است که سخنانی که ما خول آن بحث می کنیم مربوط به دایره ی مؤمنین است و اگر طرف مقابل از دشمنان اسلام باشد بحث دیگری باید مطرح شود.

بدی های انسان باتقوا پنهان و کار نیکش آشکار است. که عده ای به بهانه ی اینکه انجام کار نیک در برابر دیگران ربا محسوب می شود آن را انجام نمی دهند. مثلا زمانیکه در ماشین به صدای قرآن گوش می دهند صوت قرآن بسیار آهسته است و سعی می کنند کسی آن را نشوند.

در اینجا قابل ذکر است مؤمنین و مؤمناتی که بروز دادن گناهشان خجالت زده اند و احساس شرمندگی می کنند خداوند توفیق توبه از گناهان را در خلوت به ایشان عنایت خواهد کرد یا آن گناه را مورد بخشایش خویش قرار خواهد داد و از آن شخص خواهد گذشت.

چنین انسانی در سختی ها آرام است چرا که توکل او بر خداست و به خداوند اعتماد کامل دارد. اگر زمانی بلایی بر او وارد شود صبر پیشه می کند و در زمان خوشی هم باز خدا را فراموش نخواهد کرد و شکر او را سرلوحه ی کار خویش قرار می دهد و این نکته ی بسیار مهمی است که انسان در خوشی ها نیز از یاد خدا غافل نشود و این عمل به نوبه ی خود باعث می شود که انسان از گناه دوری کند و در حق دیگران حتی دشمنان خود ستم روا ندارد.

مسأله دیگری که در این جا قابل ذکر است این است که انسان به خاطر دوست خود به گناه نیفتد. باید دقت کرد که آیا شخصی که انسان با او همنشینی می کند و به خاطر او دست به خیلی از کارها می زند واقعا صلاحیت دوستی دارد یا خیر؟ تا وقتی ما بتوانیم مطیع دستورات خداوند باشیم ارزشمندیم و می توانیم دوستان خوبی باشیم وقتی که اطاعت خدا نکنیم انسان های بی ارزشی هستیم. چقدر از این دوستان بودند که به اسم دوستی از ما همه چیز ربودند و تنها اوقات فراغتشان را با ما پر کردند. مگر انسان عقل سلیم ندارد؟! آیا می ارزد در برهه ای از زندگی به نام جوانی که انسان می تواند با خداوند بهترین ارتباط را برقرار کند به نام جوانی که انسان می تواند با خداوند بهترین ارتباط را برقرار کند به خاطر دوست خود از اصل جا بماند؟! اگر انسان متقی باشد با یک بار تذکر متوجه و متنبه خواهد شد و تا آخر عمر آن را آویزه ی گوش خویش خواهد کرد. درست مثل زمانی که اعلام کنند که فلان پماد در بازار برای پوست مضر است و لطافت و زیبایی پوست را از بین می برد. هیچ کس تا آخر عمر به سراغ این پماد نخواهد رفت و هر کس را ببیند به او نیز سفارش می کند که از آن استفاده نکند. واقعا جای سؤال است که آیا پوست انسان از ارزش بیشتری نسبت به روح او برخوردار است؟!...

«ولا ینابز باللقاب و لا یضار بالجار ولا یثمت بالمصائب و لا یدخل فی الباطل و لا یخرج من الحق.»

مردم را با لقب های زشت نمی خواند، همسایگان را آزار نمی رساند، در مصیبت های دیگران شاد نمی شود و در کار ناروا دخالت نمی کند و از محدوده ی حق خارج نمی شود».

انسان های باتقوا به خود اجازه که به افراد دیگر لقب زشت بدهند و همچنین تحت هیچ شرایطی اسباب آزار و اذیت همسایگان خود را فراهم نمی کنند. آزار ممکن است به دو صورت مادی و معنوی باشد. آزارهای مادی مانند اینکه در محله ای زندگی می کنند که افراد فقیر هم در آن ساکن باشند هیچگاه از غذایی استفاده نمی کنند که دیگران قادر به تهیه آن نباشند ولی از منزل آن ها بوی آن غذا در همه جا بپیچد. یا مثلاً هیچ وقت آشغال منزل خود را جلوی در منزل همسایه نمی گذارند. یا با بلند کردن صدای تلویزیون و امثال آن مزاحم افراد همسایه خود نمی شوند.

ممکن است کسی رغبت به انجام فعل گناه یا شنیدن آن نداشته باشد اما همسایه ای با بلند کردن صدای آهنگی که شنیدن آن حرمت دارد مزاحمت ایجاد کند. یا اینکه درگیری بین زن و شوهر در یک خانه تا حدی باشد که سلب آسایش از همسایه کند. این ها همه جزء آزارهای معنوی اند که پرهیزکاران از آن به دورند.

این پستی و بدبختی از پرهیزکاران به دور است که در مشکلات و سختی های دیگر شادمان شوند و در کارهای ناروا و غیر حق دخالتی داشته باشند. عیوب دیگران را مورد نقد و بررسی قرار نمی دهند در حالی که از عیب های خود غافل باشند. حضرت امیر می فرماید: «کسی که عیوب خودش را رها کرده و دائماً در دیگران کنکاش می کند احمق است».

«ان صمت لم یغمه صمته و ان ضحک لم یعل صوته و ان بغی علیه صبر حتی یکون الله هو الذی ینتقم له».

«اگر خاموش است سکوت او اندوهگینش نمی کند و اگر بخندد آواز خنده ی او بلند نمی شود و اگر به او ستمی روا دارند صبر می کند تا خدا انتقام او را بگیرد».

انسان با تقوا اگر همزبانی نداشته باشد و در سکوت بسر ببرد این حالت موجب ناراحتی او نمی شود چرا که معتقد است به «یا انیس کل وحید» و اگر به دلیلی بخندد خنده ی او از ته دل نیست و قهقهه مستانه سر نمی دهد. صورتش خندان است ولی در دل نگران چیزی است و دائم با خود زمزمه می کند فردا چه خواهد شد؟ دقیقاً مانند دانش آموزی که قرار است کنکور بدهد. چند روز قبل از کنکور در دلش غوغایی برپاست و اگر هم برای چیزی بخندد از دل نیست و تنها یک خنده ی ظاهری است.

اگر ستمی بر او روا دارند صبر می کند تا خداوند انتقام او را بگیرد.

در دنیا و آخرت عنان کارش را به خداوند می سپارد. وقتی خدا هست از دو حالت خارج نیست: اول اینکه اگر عمل بدی مرتکب شده باشد حق خود می داند و بحثی در آن نیست. در صورت دوم: مرتکب

کار ناشایستی نشد باشد که به خداوند می سپارد چرا که «ان الله بصیر بالعباد»<sup>۲۸</sup> و خود صلاح می داند که کجا انتقام بگیرد. خداوند از بنده به او مهربان تر است و او را بیش از خودش دوست می دارد.

«نفسه منه فی عنا و الناس منه فی راحه اتعب نفسه ل آخرته و اراح الناس من نفسه بعده عمن تباعد عنه زهد و نراه و دنوه ممن دنا منه لین و رحمه لیس تباعده بکبر و عظمه و لا دنوه بمکر و خدیعه.»

«نفس او را دستش در زحمت، ولی مردم در آسایشند. برای قیامت خود را به زحمت می افکند ولی مردم را به رفاه و آسایش می رساند.

دوری او از برخی مردم، از روی زهد و پارسایی و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است. دوری از تکبر و خود پسندی و نزدیکی او از روی حیله و نیرنگ نیست.»

اگر برای او مسأله ای به وجود بیاید یا مورد بی احترامی فردی قرار گیرد یا حقی از او ضایع شود خودش را سرزنش می کند دائماً با نفس خود درگیر است نه اینکه به زمین و زمان بزند تا خود را تبرئه کند و در همه چیز دیگران را مقصر بداند.

اگر کسی به تو بی احترامی کرد باید بدانی شاید هنگامی نماز حرمتی را که لازم بود قائل نبودی. اگر حقت پایمال شد باید متوجه باشی چقدر حق خدا و پیامبر را رعایت نکردی. اگر امانت تو را از بین برد حتماً تو در امانتداری خدا و رسولش خیانت کردی.

ولی با تمام این اوصاف مردم از او در آسایشند. خودش را برای قیامت به زحمت می افکند ولی مردم را به رفاه و آسایش می رساند. دوری از بعضی مردم از روی زهد و پارسایی و نزدیک شدن به عده دیگر از روی مهربانی و نرمی است. دوری از رنگ تکبر و خود پسندی ندارد و نزدیکی او از روی حیله و نیرنگ نیست. یعنی زمانیکه از کسی دور می شود به این دلیل نیست که کسر شأنش باشد یا نگران مادیات خود باشد بلکه به این علت است که احساس می کند اگر از برخی انسان ها دوری کند ارتباط او با خداوند بیشتر خواهد شد.

---

<sup>۲۸</sup> -سوره ی غافر، آیه ۴۴.



## علی (ع) و سختی ها

در این بحث سختی ها را از نظر حضرت امیر (ع) مورد بررسی قرار خواهیم داد و اشاره خواهیم کرد که چگونه می تواند این سختی را پشت سر گذارد.

لذا حضرت در حکمت ۳۵۱ اینگونه می فرمایند که:

«عند تناهیی الشده تكون الفرجه و عند تضایق خلق البلاء یكون الرخاء».

«چون سختی ها به نهایت رسد، گشایش پدید آید و آن هنگام که حلقه ای بلا تنگ شود آسایش فرا رسد».

سختی هایی که بر انسان وارد می آید تا جایی پیش می رود که حلقه ی سختی کاملاً تنگ شود و فشار لازم را بر انسان بیاورد. پس از طی این به طوری که وقتی آن حرارت لازم را دید آب دیده می شود و پس از این مراحل تبدیل به فولاد می شود. همه ی انسان ها در زندگی خود سختی هایی دارند که تا این سختی ها به آخرین درجه خود و به انتها نرسد گشایشی در کار نیست. به همین علت حضرت می فرمایند هیچگاه سختی را به عنوان یک مسأله و امر موقتی نگاه نکنید چرا که سختی ابزار دنیایی است که انسان برای رسیدن به آسایش و راحتی به آن نیاز دارد. تا سختی نباشد راحتی هم در کار نیست. در برابر سختی نباید جا زد بلکه باید استقامت داشت و تا آخر راه را طی کرد چه بسا کسانی که در مسائل علمی عهده دار کاری شدند اما نتوانستند با سختی کار کنار بیایند، به همین خاطر آسایشی را که به آن ها وعده داده بودند که پس از علم به آن خواهند رسید درک نکردند و چه بسا کسانی که سختی ها را تحمل کردند و پشتکار داشتند و به نتایج خوبی دست یافتند. هر آسایشی که ما می بینیم در وراء خود یک سختی داشته است. که تا انسان در برابر آن مقاومت نکرده باشد به آن آسایش و آرامش نمی رسد.

مفهوم کلام حضرت این است که اگر می خواهید به آسایش برسید از همین الان برای خود تا زمینه سازی کنید که بتوانید همه ی سختی ها را تا آخر راه تحمل کنید و راه خود را بپیمایید. اگر انسان با سختی برخورد صحیحی نداشته باشد نه تنها از آن کاسته نخواهد شد بلکه حدش بیشتر هم می شود. و وقتی در برابر سختی ها جزع و فزع می کند بار روانی درد را مضاعف می کند.

حقیقت دنیا

حضرت در خطبه ی ۲۲۶ در مورد دنیا چنین سخن گفته اند که:

«دار بالبالا محفوفه و بالغدر معروفه. لا تدوم احوالها ولا یسلم نزالها. احوال مختلفه و تارات متصرفه. العیش فیها مدموم و الامان منها معدوم و انما اهلها فیها اعراض مستهدفه، ترمیهم بسهامها و تفتیهم بحمامها».

«دنیا خانه ای است پوشیده از بلاها، به حيله و نیرنگ شناخته شده، نه حالات آن پایدار و نه مردم آن از سلامت برخوردارند. دارای تحولات گوناگون و دوران های رنگارنگ، زندگی در آن نکوهیده و امنیت در آن نابود است. اهل دنیا همواره هدف تیرهای بلا هستند که با تیرهایش آن ها را می کوبد و با مرگ آن ها را نابود می کند».

حضرت در این لحظه می فرمایند که دنیا چنان با بلا و سختی پیچیده شده که قابل جدا شدن نمی باشد و به حيله و نیرنگ شناخته شده است. دنیا دنیای فریبکاری است لذا در دنیای فریکارها سختی و آسایشی وجود ندارد. حالت های دنیا پدیدار نیست و مردم آن هم از سلامت کافی برخوردار نیستند و امنیت در آن محال است. اهل دنیا در حقیقت سیلاب هایی هستند که دنیا با تیرهایش به آن ها می کوبد و با مرگ ایشان را نابود می کند. انسان برای پنج مرحله از حیات خلق شده است: ازل، رحم مادر، دنیا، برزخ و آخرت.

دنیای اطراف ما رنگارنگ است و مخالف هر چیزی وجود دارد و این تنوع و اختلاف به آن زیبایی خاصی بخشیده است. اما باید توجه داشت که آنقدر که ظاهر دنیا زیباست حقیقت زیبایی ندارد. مثلاً اگر انسان برای مدتی در چمنزار و سبزه باشد برایش خسته کننده خواهد شد و دلش هوای کویر می کند. آن قدر که تصور می کند غروب زیباست با چند با دیدن آن طلوع خورشید را طلب می کند. انسان هایی که در قطب شمال یا جنوب زندگی می کنند در اواسط شش ماه روز یا شب هم از شب و هم از روز متنفرند ولی در اواخر شش ماه روز بسیار دلتنگ شب هستند و اواخر شش ماه شب انتظار روز را می کشند. پس باید گفت هیچ چیزی در دنیا زیبا نیست مگر اینکه متضادش وجود داشته باشد. یعنی اگر در دنیا قطب مثبت و منفی وجود نداشته باشد ما از هیچ مثبت و منفی لذت نمی بریم. حتی مقام دنیوی هم اینگونه است. بالاترین مقام دنیا مقامی است که بر سر آن رقابت باشد. یعنی رقابت است که بسیار شیرین به نظر می رسد نه اینکه خود مقام لذتی داشته باشد. چرا که خود مقام سختی های زیادی دارد و علاوه بر سختی مسئولیت نیز به همراه می آورد. لذا دنیا در صورتی لذت بخش است که با سختی توأم باشد. پس جایی که حضرت علی (ع) دنیا را این چنین سخت معرفی می کند در حقیقت به انسان آموزش می دهد که از همین سختی ها لذت ببرد. اگر سختی در کار نباشد هیچ لذتی هم در کار نیست و تا انسان سختی را تحمل نکند و مراحل مربوط به آن را طی نکند هیچ گاه به لذت نخواهد رسید.

سپس می فرماید:

«و اعلموا عباد الله انکم و ما انتم فیه من هذه الدنيا علی سبیل من قد مضی قلبکم ممن کان اطول منکم امارا و عمر دیارا و بعد اثارا أصحاب اصواتهم هامده و ریاحهم راکده و اجسادهم بالیه و دیارهم خالیه و آثارهم عافیه...»

«ای بندگان خدا! بدانید شما و آنان که در این دنیا زندگی می کنید بر همان راهی می روید که گذشتگان پیمودند! آنان زندگی شان از شما طولانی تر، خانه هایشان آبادتر و آثارشان از شما بیشتر بود که ناگهان صداهایشان خاموش، و وزش بادها در سرزمینشان ساکت، و اجسادشان پوسیده و سرزمینشان خالی و آثارشان ناپدید شد!»

حضرت در ادامه فرمایشات خود خطاب به انسان ها می فرمایند که بدانید چه کسی هستید و چگونه زندگی می کنید و ایشان را با انسان هایی که قبلا زندگی می کردند مقایسه می نمایند. کسانی که زندگی شان خیلی بیشتر و بهتر بوده و اینک به خاموشی گراییده است. متوسط عمر انسان شصت سال است اما روایات زیادی هست که اشاره می کند که انسان هایی بوده اند که تا ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال عمر کرده اند. افرادی بوده اند که بسیار قوی تر بودند و از غذاهای بسیار خوب و مقوی تری استفاده می کردند اما ناگهان صداهایشان خاموش شد. بدن های قوی و هیكل های رشیدشان تاب پوسیدگی خاک را نیاورد. آرام آرام اجسادشان پوسید. سرزمین هایشان خالی شد و آثارشان از بین رفت. آری این دنیای شماسست و خیام چقدر زیبا می گوید:

در کارگه کوزه گری رفتم دوش

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

صدا از کوزه ای در نمی آمد اما اگر نیک می نگریستی گویی فریاد می زدند.

ناگاه یکی بانگ برآورد و خموش

کو کوزه گر و کوزه فروش

زمانی امیر المؤمنین (ع) خدمت حضرت رسول (ص) رسیدند. ناله ای داشتند. رسول اکرم به ایشان عرض کردند: علی جان بسیار سخت است؟ امیرالمؤمنین چیزی نگفتند. دوباره رسول الله فرمودند:

علی جان! آیا مایلی چند جمله ای از رفتن برای تو بگویم؟ سپس شروع به صحبت کردند و در این باب و از جمله قیامت چند جمله ای ایراد نمودند. حضرت علی (ع) فرمود: یا رسول الله! اینک احساس راحتی

می کنم و دردی نمی بینم. پس باید توجه داشت که وقتی انسان مورد فشار روحی یا جسمی شدیدی قرار می گیرد، با در نظر گرفتن قبر و فشار آن راحت تر می تواند مشکلات و سختی دنیا را تحمل کند؟

«فاستبدلوا بالقصور المشیده و النمارق الممهده الصخور و الاحجار المسنده و القبور اللاطئه الملحده التي قد بنی علی الخراب فناوها و شید بالتراب بناؤها فمحلها مقترب و ساکنها مغترب بین اهل محله موحشین و اهل فراغ مستشاغلین لا یستانسون بالاطال و لا یتواصلون توصل الجیران علی ما بینهم من قرب الجوار و دنو الدار و کیف یکون بینهم تزاور و قد طحنهم بکلکله البلی و اکلتهم الجنادل و الثری و کان قد سرتم الی ما صاروا الیه و ارتهنکم ذلک المضجع و ضمکم ذلک المستودع فکیف بکم لو نتاهت بکم

الامور و بعثت القبور (هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت و ردوا الى الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون)<sup>۲۹</sup>»

«قصرهای بلند و محکم و بساط عیش و بالش های نرم را به سنگ ها و آجرها و قبرهای به هم چسبیده تبدیل کردند؛ گورهایی که بنای آن خرابی و با خاک ساخته شده است. گورها به هم نزدیک اما ساکنان آن ها از هم دور و غریبند. در وادی وحشت به ظاهر آرام اما گرفتارند. نه در جایی که وطن گرفتند انس می گیرند و نه با همسایگان ارتباطی دارند. در صورتی که با یگدیگر نزدیک و در کنار هم جای دارند. چگونه یگدیگر را دیدار می کنند در حالیکه فرسودگی آن ها را در هم کوبیده و سنگ و خاک آنان را در کام خود فرو برده است.

شما هم راهی را خواهید رفت که آنان رفته اند و در گرو خانه هایی قرار خواهید گرفت که آن ها قرار دارند و گورها شما را به امانت خواهد پذیرفت.

پس چگونه خواهید بود که عمر شما به سرآید؟ و مردگان از قبرها برخیزند: «در آن هنگام که هر کس به اعمال از پیش فرستاده آزمایش می شود، و به سوی خدا که مولا و سرپرست آنهاست باز می گردد، و هر دروغی را که می بافتند برای آنان سودی نخواهد داشت.»

با توجه به فرمایشات حضرت می توان دریافت که ایشان تنها سختی دنیار را مرگ می داند البته این سختی مربوط به کسانی است که در دنیا خوب زندگی نکرده اند. قدر دنیا را ندانسته اند و از فرصت ها استفاده ی درست ننموده اند. پس باید بر آن شویم که در دنیایی که راه برای ساختن آینده باز است و هنوز پلهای پشت سر خراب نشده است دست به کار شویم و در مسیری گام بر می داریم که سختی مرگ بر ما حضرت در خطبه ی ۱۲۲ ضمن همین موضوع می فرمایند: چقدر عده ای از انسان ها در غفلتند! چه انسان هایی که می بینند اما عبرت نمی گیرند. چه کسانی هستند که دشواری ها را مرگبار می دانند در حالی که مرگبار فقط خود مرگ است. جای مردگان خالی! کاش آن ها بودند و برای ما می گفتند آن هایی که در گذشتند و اینک می توانند مایه ی عبرت ما باشند. آن هایی که حرکت می کردند اما حرکت هایشان به سکوت تبدیل شد. حضرت در این جمله چقدر زیبا و لطیف اشاره می کنند. دست شما الان به اراده شما به هر سمت و سویی که بخواهید حرکت می کند اما روزی خواهد رسید که حرکت این دست به سکون تبدیل می شود و دست نمی تواند از جایش بلند شود. زبانی که اینک به زیبایی و شیوایی سخن می گوید روزی از کار باز خواهد ایستاد. چقدر از این زبان برای شهوت ها و خواسته های خودتان استفاده کرده اید. چقدر با زبانتان به خدا نزدیک می شوید.

<sup>۲۹</sup> -سوره ی یونس، آیه ۳۰.

اما برخی از مردم به دیده های کم سو به آن ها نگرستند و با کوتاه بینی در امواج نادانی خود ماندند و خواهند ماند. کسانی که بر روی کاسه های سر آن ها راه می روید، بر جسد هایشان زراعت می کنید، آنچه که آن ها به جا گذاشتند شما می خورید و بر خانه های ویران آن ها مسکن می گزینید و روزگاری خواهد آمد که بر شما نیز گریه کنند. روزگاری خواهد رسید که برای رسیدن به آن چیزهایی که شما باقی گذاشته اید بر هم پیشی بگیرند.

از فرمایشات حضرت دو نتیجه کلی می گیریم.

۱- سختی همان آسایش است: به عبارت روشن تر سختی همان لذت است چرا که تا سختی در کار نباشد لذتی احساس نخواهد شد. و لذت با بودن سختی معنا پیدا می کند.

۲- اگر انسان بداند که باید یا به سرای دیگری برود و اهل فکر و عبرت از گذشتگان باشد خواهد فهمید که در این دنیا هیچ سختی وجود ندارد. کسانی قدر دنیا را نمی دانند که یادشان رفته باید بروند. با یک تفکر و تأمل در مرگ تمام مشکلات دنیا آسان می شود و زندگی به کام انسان شیرین تر به نظر می رسد.

امام سجاد می فرمایند: خداوندا کاری کن عمری داشته باشم که در این عمر بتوانم در راه رضای تو گام بردارم. اگر عمر من مرتع (چراگاه) شیطان است و قرار نیست توبه کنم و انسان درستکاری شوم آن عمر را از من بگیر.

آرزوی وصال بسیار زیباست به شرط اینکه قید فراز از حیات و مسؤولیت های زندگی در آن نباشد. برای رفتن انگیزه ی قوی لازم است اگر معشوق و رسیدن به او برای شما اهمیت داشته باشد از سختی کشیدن در درگاه او لذت می برید. اگر واقعا خدا را دوست داشته باشید و بدانید که خدا شما را می بیند از عرق ریختن و درد کشیدن در راه او خرسندید و برایتان لذت بخش است.

در وصیت نامه شهید نظر نژاد چنین آمده است که:

«چه شب هایی که از درد ترکش های بدنم تا صبح نخوابیدم و درد کشیدم، به طوری که حتی افراد خانواده ی من هم با خبر نشدند و چه لذت بخش بود تحمل آن دردها در خلوت برای معشوق و رضایت خاطر او!»

رنج سختی هایی که افراد یک جامعه تحمل می کنند، همه بر عالم اثر دارد. عبادتی که با سختی همراه باشد از تأثیر بیشتری برخوردار خواهد بود. یکی از اساتید عرفان جمله زیبایی فرموده اند که: کلمه ی «گرفتاری» کلمه ی اشتباهی است و در فرهنگ لغت باید گفته شود «گرفته ی یار» چرا که با وجود سختی و رسیدن به معشوق لذت می برد و به کمند زلف یار گرفتار شدن لذت بخش است نه! اینکه سختی داشته باشد.

به امید روزی که به لذت دیدار حضرت مهی (عج) نایل آییم.

### علی (ع) و تواضع (۱)

بدون مقدمه بحث را از فراز سی و ششم خطبه ی ۱۹۲ نهج البلاغه بیان می کنیم که می فرماید:

«فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرین من قبلکم من بأس الله و صولاته و وقائعه و مثلاته...»

«مردم! از آنچه بر ملت های متکبر گذشته، از کیفرها و عقوبت ها و سختگیری ها و ذلت و خواری فرود آمده عبرت گیرید...»

حضرت امیر (ع) در این فراز از فرمایش خود صریحا تکبر را نقض می کنند و بلافاصله ما را به سوی تواضع و فروتنی سوق می دهند.

وقتی که مقام، پول و مال و ثروت برای انسان ماندگار نیست پس چه جای تکبری وجود دارد. چه بسیار افرادی که در امتهای گذشته زندگی می کردند و خود را انسان های مهم و والامقامی می دانستند اما بواسطه ی کبرشان نامی از آن ها باقی نمانده است و چه بسیار انسان های بصیر و عالمی که بواسطه ی تواضعشان همیشه پایدارند. لذا برای تکبر هیچ جایگاه و منزلتی وجود ندارد.

فلسفه ی وجودی انسان که از خاک سرشته شده به همین خاطر است چرا که خاک پایین ترین سطح خلقت است. اگر شما به کره ی زمین نگاه کنید مشاهده خواهید کرد که سطح آن از خاک پوشیده شده است. اگر انسان از خاک آفریده شده و باز به خاک بر می گردد فلسفه مهمی دارد و باید خاکی باشد و از زشتی و کبر به خدای بزرگ پناه ببرد.

حضرت علی (ع) کبر و غرور قبل از تواضع را حادثه بسیار سختی می دانند در صورتی که بعضی از انسان ها آن را یکی از افتخارات خویش به شمار می آورند. به عنوان مثال ممکن است شخصی بگوید که «من زیر بار سخن هیچ کس نمی روم» یا «من به هیچ کس باج نمی دهم» و تصور کند که طرز فکر صحیحی دارد و این مسأله را یک حسن برای خود تلقی کند در صورتی که این مسأله تنها حسن نیست بلکه بسیار زشت و قبیح می باشد لذا می فرمایند: «اگر من و تو خدای بزرگ را نداشته باشیم و به عظمت خداوند و بزرگی خلقت فکر نکنیم در دام تکبر گرفتار می شویم، به خداوند و بزرگی خلقت فکر نکنیم در دام تکبر گرفتار می شویم، به خداوند بزرگ پناه ببریم همان گونه که در حوادث سخت به خداوند پناه می برید»

سپس می فرمایند:

«فلو رخص الله فی الکبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصه انبیائه و اولیائه ولکنه سبحانه کره الیهم

التکابر و رضی لهم التواضع...»

«پس اگر تکبر ورزیدن را اجازه می فرمود حتما به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان اجازه می داد، در صورتی که خدای سبحان تکبر و خود پسندی را نسبت به آنان ناپسند و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید...»

خداوند افرادی بسیار نزدیک به خود همچن پیامبران و امامان دارد اگر این بزرگان کوچکترین علامتی از تکبر در خود نشان می دادند نور نبوت و امامت در ایشان خاموش می شد. اگر قرار بود تکبر مقوله ی پسندیده ای باشد پس چرا پیامبری مثل سلیمان که تمام موجودات از انس و جن و حیوان در اختیارش بودند اجازه نداشت تکبر بورزد؟

خداوند متعال نه تنها اجازه ی تکبر به اولیای خویش نداده است بلکه گاهی ایشان را دچار مشکلات و ماجراهایی نمود که فروتنی و تواضع در ایشان بیشتر شد. در احوالات حضرت سلیمان آمده است که روزی حضرت سلیمان از محلی عبور می کردند یک لحظه نگاهشان به مورچه هایی افتاد که در آن مکان رفت و آمد می کردند.

حضرت رو به خداوند کرد و از او پرسید: خداوندا چرا مورچه را خلق کردی؟! خداوند که می خواست سلیمان متنبه شود فرمود: ای سلیمان تو یک بار از من پرسیدی که چرا مورچه را خلق کرده ام اما این مورچه روزی هفتاد بار از من سؤال می کند که خلقت سلیمان چه فایده ای دارد که او را آفریدی؟! خداوند متعال اجازه هیچ گونه تکبر و غرور را به هیچ کس و نسبت به هیچ آفریده ای حتی در حد مورچه نیز نداده است و آن را خدمت می کند. حتی به اهل بیت علیهم السلام در مورد تواضع و فروتنی سفارش کرده است و آن را رفعت و افتخار می نامد.

تواضع و فروتنی همانند تاجی مرصع بر سر مؤمن است و سنگینی این تاج بقدری است که انسان در برابر دیگران دچار کبر و غرور نشود و فروتن باشد.

«و رضی لهم التواضع فالصقوا بالارض خدودهم و عفروا فی التراب و جوههم و خفضوا اجنحتهم للمؤمنین و كانوا قوما مستضعفین، قد اختبرهم الله بالمخمصه و ابتلاهم بالمجهده و امتحنهم بالمخاوف و مخضهم بالمكاره.

«تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید که چهره بر زمین می گذارند و صورت ها بر خاک می مالند و در برابر مؤمنان فروتنی می کنند، و خود از قشر مستضعف جامعه می باشند که خدا آن ها را با گرسنگی آزمود و به سختی و بلا گرفتارشان کرد و با ترس و بیم امتحانشان فرمود و با مشکلات فراوان خالصشان گردانید.»

بزرگان و خوبان یک جامعه باید از قشر مستضعف جامعه باشند چرا که این یک قانون است یعنی نمی شود یک ولی را نام ببرید که از قشر ستم دیده و سختی کشیده نباشد. آیا تا به حال دیده اید شخصی

عارف باشد اما در کاخ زندگی کند. عارف متمول معنا ندارد، عارف غیر زاهد بی معناست چرا که باید اثرات عرفان و زهدش در زندگی ظاهری او نیز مشخص باشد.

تواضع تنها به این معنا نیست که ما زودتر از دیگران سلام کنیم یا سرمان به طرف پایین باشد و یا مثلاً در برابر مردم کوتاه بیاییم. بلکه تواضع زندگی فقیرانه همراه با سختی و بلا است. رفعتی که ما در شب های قدر از درگاه خداوند متعال و از محضر امیر مؤمنان (ع) طلب می کنیم همان قله ی تواضع است. قله ی بلا و گرفتاری است. قله ی امتحان است که تنها نصیب یک شیعه واقعی خواهد شد.

خداوند می فرماید: بنده های من از من چه می خواهید؟

و باز می فرماید: چیزهایی که من برای بندگان خاص خود قرار می دهم عبارتند از: بلا، گرفتاری و فقر و استضعاف. چرا شما می خواهید بنده ی عادی خدا باشید در حالیکه گاهی لیاقت شما در آن است که بتوانید جزء خواص و بندگان غیرعادی حضرت حق قرار بگیرید. خداوند اهل بیت را با ترس و بیم امتحان کرد و با مشکلات فراوان خالص گرداند. افرادی که مشکل ندارند به هر جا که قدم بگذارند در به رویشان باز می شود و کارشان راه می افتد. این افراد نمی توانند خالص باشند چرا که با بروز مشکلات انسان صیقل داده می شود حضرت علی (ع) در ادامه ی سخنان خود می فرمایند:

«فلا تعتبروا الرضى و السخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنة و الاختبار فى موضع الغنى و الاقتدار»  
«پس مال و فرزند را دلیل خشنودی یا خشم خدا ندانید که نشانه ی ناآگاهی به موارد آزمایش و امتحان در بی نیازی و قدرت است.»

باید توجه داشت که گاهی مال و فرزند وبال گردن انسان است و بعضی اوقات نیز نعمت است. هیچ معلوم و مشخص نیست که مال و فرزند جزء کدام موارد مذکور است. اما از نشانه های تواضع این است که انسان در برابر مصلحت خداوند سر فرود آورد چرا که آیا ممکن است انسانی که به مصالح خداوند تن در نمی دهد و نسبت به خالقش تواضع ندارد در برابر مخلوقات خداوند متواضع باشد. اول باید در برابر خلق بگویی، خدایا هر چه تو گویی و هر آنچه تو مصلحت دانی تا بتوانی شرط اول تواضع را داشته باشی آن وقت ادعا کنی که انسان متواضعی هستی و در برابر خلق هم می توانی تواضع را داشته باشی آن وقت ادعا کنی که انسان متواضعی هستی و در برابر خلق هم می توانی تواضع خود را به بهترین نحو نشان دهی.

ادامه بحث ارزشمند حضرت را از حکمت ۲۲۴ مطرح می کنیم که:

«و قال (ع) بكثره الصمت تكون الهيبة و بالنصفه يكثر المواصلون و با لافضال تعظم الاقدار و بالتواضع تتم النعمة و بالاحتمال المون يجب السودد و بالسيرة العادلة يقهر المناوى ء و بالحلم عن السفية تكثر الانصار عليه.»



«و درود خا براو فرمود: با سکوت بسیار وقار انسان بیشتر شود و با انصاف بودن دوستان را فراوان کند و با بخشش، قدر و منزلت انسان بالا رود و با فروتنی نعمت کامل شود و یا پرداخت هزینه ها، بزرگی و سروری ثابت گردد و روش عادلانه، مخالفان را در هم شکند و با شکیبایی در برابر بی خردی، یاران انسان زیاد گردند».

با توجه به فرمایشات حضرت می توان گفت: انسان هایی که زیاد حرف می زنند، زیاد نصیحت می کنند، زیاد دعوا می کنند یا حتی بسیار محبت می کنند این افراد از ابهت خود می کاهند و قارشان را از دست می دهند چرا که زیاده روی در هر کاری از زیبایی، ابهت و وقار آن عمل می کاهد.

یکی از مصادیق تواضع این است که هرگاه انسان بخواهد با دوستانش ارتباط داشته باشد خود را به جای ایشان قرار دهد و منصفانه عمل کند. وقتی انسان از بیرون به مسأله ای نگاه می کند تمام زوایا را مورد بررسی قرار نمی دهد اما خود را در بطن آن مسأله ببیند قضاوت عادلانه تری خواهد داشت. کسی که قصد قضاوت در کاری را دارد باید خود را وارد کار کند و در جایگاه شخص قرار گیرد سپس قضاوت کند. با این عمل انصاف در او ایجاد خواهد شد و قضاوت درستی خواهد کرد.

در این قسمت به اثرات تواضع در انسان اشاره می کنیم که عبارتند از:

۱- عدالت: یکی از اثرات مهم تواضع در انسان این است که عادل می شود زمانی که عادل شد کلام منطقی بر زبان خویش جاری می سازد. در نتیجه وقتی صحبت می کند مخالفینش در هم می شکنند.  
۲- دوستی: با شکیبایی نسبت به بی خردان، یاران و دوستان انسان افزایش پیدا خواهد کرد و بدانید اگر روزی انسان تکبر به خرج دهد کسی در اطراف او نخواهد ماند و در نتیجه بی عدالتی، بی انصافی و عدم بخشش سرلوحه ی کار او خواهد بود.

### تواضع توانگران و مستمندان

در حکمت ۴۰۶ نهج البلاغه نیز ذیل همین موضوع صحبت شده است که:

«و قال (ع): ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عند الله! و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله.»

حضرت می فرمایند: «چه نیکوست فروتنی توانگران برابر مستمندان، برای بدست آوردن پاداش الهی و نیکوتر از آن خویشستنداری مستمندان برابر توانگر برای توکل به خداوند است».

یکی از مواردی که در این دوره کبر و غرور را باخود به همراه دارد پول و ثروت است لذا حضرت در فرمایش خود نگفته اند که به دنبال پول نروید بلکه تواضع را در میان اغنیاء اینگونه تعریف کردند که چه نیکوست فروتنی توانگران در برابر فقیران و مستمندان برای اینکه به پاداش الهی برسند و نیکوتر از آن خویشستنداری مستمندان و فقیران در برابر توانگران است چرا که به خداوند متعال توکل دارند و

چشم به غیر او ندوخته اند. حضرت به هر دو گروه چه توانگر و چه مستمند تواضع را معرفی می کند. انسان های ثروتمند باید دارایی خود را متعلق به خداوند بدانند وقتی به این درجه برسند ناخودآگاه کبر و غرور بیجا دامن گیرشان نخواهد شد و مستمندان را از خود برتر می دانند و خطاب به خداوند می گویند: چرا مرا به ایشان ترجیح دادی؟

زیباتر و جالب تر از گروه اول تواضع مستمندان است که خودشان را در برابر اغنیاء و توانگران نبازند و با توکل بر خداوند متعال به درجاتی برسند که نیازی نباشد در برابر ثروتمندان کوتاه بیایند و تمام اتکاء ایشان بر قدرت لایزان الهی باشد.

در روایت عجیبی این چنین آورده اند که: «در روز قیامت پیغمبران، صالحان، شهداء، انبیاء، مردم عادی، مؤمنان سابقون، اصحاب شمال همه جمعند. خداوند خطاب به ایشان می گوید: کدام یک از شما می خواهد با لیاقت وارد بهشت شود. همه سرهایشان را پایین می افکنند. خداوند می فرماید: من به همه ی شما منت می گذارم که شما را وارد بهشت کنم حتی انبیاء را نیز مورد خطاب قرار می دهد اما فقط یک گروه است که منت او را می پذیرم تا گام در بهشت من نهد. همه سرهایشان را بلند می کنند تا شاید گروهی باشند که گفته شد. می فرماید: و آن امت من هستند که در دنیا فقیر بودند و من به آن ها نعمتی ندادم ولی ایشان شکرگزار من بودند. من به ایشان نعمت ندادم ولی از من رو برنگرداندند. و مرا به متاع ناچیز دنیا نفروختند و به خاطر توانگران دست دراز نکردند و سر به سجده گذاردند.»

خداوند می فرماید: فقرایی که در برابر توانگران کوتاه نیایند من نسبت به ایشان متواضع هستم و در برابر آن ها کوتاه می آیم. اگر فقری بتواند غنای روحی خودش را حفظ کند و به خاطر نداشتن غنای مادی غنای روحی اش را هم بفروشد کسی که خداوند در مقابل او تواضع خواهد کرد و در قیامت برای ورود به بهشت منت دار او خواهد بود.

### فلسفه عبادت

مطلب بعدی را از خطبه ی ۱۹۲ پیگیری می کنیم. حضرت در این خطبه در فراز شصت و هشتم در مورد فلسفه عبادت چنین فرمایش کرده اند که:

«و عن ذلك ما حرس الله عباده المؤمنين بالصلوات و الزکوات و مجاهده الصيام فی الايام المفروضات تسکینا لاطرافهم و تخشيعا لابصارهم و تذليلا لنفوسهم و تخفيضا لقلوبهم و اذهابا للخيلاء عنهم و لما فی ذلك من تعفير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا و التصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغرا و لحوق البطون بالمتون من الصيام تذلل مع ما فی الزكاه من صرف ثمرات الارض و غير ذلك الى اهل المسكنه و الفقر، انظروا الى ما فی هذه الافعال من قمع نواجم الفخر و قدح طوالع الكبر!»

«خداوند بندگانش را به نماز و زکات و تلاش درروزه داری حفظ کرده است تا اعضا و جوارحشان آرام و دیدگانشان خاشع و جان و روانشان فروتن و دل هایشان متواضع باشد، کبر و خود پسندی از آنان رخت بربندد، چرا که در سجده، بهترین جای صورت را به خاک مالیدن فروتنی آورد و گذاردن اعضا پر ارزش بدن بر زمین اظهار کوچکی کردن است. و روزه گرفتن و چسبیدن شکم به پشت عامل فروتنی است و پرداخت زکات برای مصرف میوه جات زمین و غیر آن، در جهت نیازمندی های فقرا و مستمندان است. به آثار عبادات بنگرید که چگونه شاخه های درخت تکبر را در هم می شکند و از روییدن کبر و خود پرستی جلوگیری می کند؟!»

چرا ما عبادت می کنیم؟ فلسفه عبادت ما چیست؟ آیا خداوند دوست دارد که ما سر بر زمین نهیم؟ آیا خداوند محتاج عبادت های ماست؟ آیا خداوند فقط می خواهد قدرتش را به ما نشان دهد و ما را تحت سلطه ی خویش در آورد؟

پاسخ سؤال های ما با فرمایش حضرت امیر در خطبه ی بالا کاملاً واضح است. علت همه این ها تواضع و فروتنی است. زمانی که انسان در برابر خداوند سر تعظیم فرود می آورد و به سجده می رود بهترین جای صورتش را به خاک می مالد و اظهار فروتنی می کند ولی باید توجه داشته باشد که باید با وجودش سجده کند و با وجودش به خاک بیفتد نه اینکه با تفاخر فقط ظاهر عمل را انجام دهد. نکته ی دیگر که حائز اهمیت است این است که انسان باید سعی کند کم خوراک باشد و روزه گرفتن و در نتیجه ی آن چسبیدن شکم به پشت عامل تواضع است.

سومین عامل تواضع که در این جا به آن اشاره شده پرداخت زکات برای مصرف شدن میوه جات زمین در جهت رفع نیازمندی فقرا مستمندان است.

بله اگر توجه کنیم و به آثار عبادات با دقت بنگریم خواهیم فهمید که آثار عبادات همچون تبری محکم شاخه های درخت کبر و غرور را در ما خواهد شکست و از رویش آن جلوگیری خواهد کرد.

اما رضانی بر ما بگذرد اما تواضع ما تغییری نیافته باشد باید در عبادات خود تجدید نظر کنیم. در شب قدر که بسیار شب عظیمی است اولین گروه خلاق که در نظر خداوند جایگاه ویژه ای دارند انسان های متواضع هستند. چرا که تواضع موجب خواهد شد که عبادت تأثیر خاصی بر جان و روح انسان بگذارد.

## علی (ع) و تواضع (۲)

حضرت علی (ع) در خطبه ی ۹۱ فراز چهل و پنج در مورد بندگان مقرب خداوند چنین می فرماید:  
«امدهم بفوائد المعونه و اشعر قلوبهم تواضع اخبات السکینه و فتح لهم ابوابا ذللا الی تماجیده و نصب لهم منارا واضحه علی اعلام توحیده...»

«آن‌ها را از یاری خویش بهره مند ساخت و دل‌هایشان را در پوششی از تواضع و فروتنی و خشوع و آرامش در آورد. درهای آسمان را بر رویشان گشود تا خدا را به بزرگی بستایند و برای آن‌ها نشانه‌های روشن قرارداد تا به توحید او بال‌گشایند».

حضرت اشاره می‌فرمایند که وقتی خداوند تبارک و تعالی بنده‌ای را بسیار دوست بدارد او را از یاری خویش بهره مند می‌کند. یعنی او جزء افراد متواضع خواهد شد. اگر دقیقه‌ای از این یاری محروم باشد به زمین خواهد خورد. جایی که هیچ کس توانایی یاری انسان را ندارد آن جاست که خداوند یاریگر اوست و تنها او می‌تواند که انسان را یاری نماید. خشوع و فروتنی نیز با تواضع همراه است و به انسان آرامش می‌دهد. اغلب ناآرامی‌های بشر به این بر می‌گردد که انسان تصور کند که از همه خلاق بالاتر است به این دلیل که سعی می‌کند که این بالاتر بودن را حفظ کند و از برخی دیگر هم بالاتر است. اما انسانی که خودش را کوچک و پست و خاکی می‌داند تا این حد درد و عذاب نمی‌کشد و این قدر درد حسادت در وجودش رخنه نمی‌کند. چشم‌های وجودش آنقدر باز می‌شود که درهای آسمان را به روی خود گشوده می‌بیند تا خداوند را به بزرگی ستایش کند و عظمت او را درک کند.

کسی که تواضع و فروتنی دارد برای اینکه وحدانیت خدا را درک کند هیچ مشکلی ندارد. اگر انسان مرتکب کارهایی نشود که باعث کبر می‌شوند خداوند کاری می‌کند که مظهر کبر را بفهمد و درک کند.

در ادامه در فرار ۴۶ و ۴۷ می‌فرماید:

«لم تثقلهم موصرات الاثام و لم تحلهم عقب اللیالی و الایام و لم ترم الشکوک بنوازعها عزیمة ایمانهم و لم تعترک الظنون علیی معاهد یقینهم و لا قدحت قاده الاحن فیما بینهم و لا سلبتهم الحیره ملاق من معرفته بضمائرهم و ما سکن من عظمته و هیبه جلالته فی أثناء صدورهم و لم تطمع فیهم الوسوس فتتقرع برینها علی فکرهم».

«سنگینی‌های گناهان هرگز آن‌ها را در انجام وظیفه دل‌سرد نساخت و گذشت شب و روز آن‌ها را به سوی مرگ سوق نداد، تیرهای شک و تردید خلل در ایمانشان ایجاد نکرد و شک و گمان در پایگاه یقین آن‌ها را نیافت. و آتیش کینه دل‌هایشان شعله‌ور نگردید، حیرت و سرگردانی آن‌ها را از ایمانی که دارند و آنچه که از هیبت و جلال خداوندی که در دل نهادند جدا نساخت و وسوسه‌ها در آن‌ها را نیافته تا شک و تردید بر آن‌ها تسلط یابد».

انسان‌هایی که گناهکار است اما کبر در او راه ندارد مورد حمایت و کمک خداوند قرار خواهد گرفت. اما انسانی که گناه دارد و تواضع در اعمال او به چشم نمی‌خورد به علت کبری که دارد به راحتی در پیشگاه خداوند حاضر نمی‌شود لذا گناهانش او را دلسرد می‌کند و راه برگشتی برای خود نمی‌بیند. با

کوچکترین گناه تصور می کند که درهای آسمان و ابواب رحمت الهی بر او بسته شده است اما انسان متواضع رحمت خداوند را بیشتر درمی یابد و با بروز حادثه سخت و مشکل از خداوند زده نمی شود و برای هر مسأله ای راه حل منطقی می یابد.

انسان متکبر فکر می کند که به عرش راهی نیست و طریقی برای رسیدن به نور وجود ندارد. تصور می کند مناسبتی با ماه رمضان ندارد و این ماه هم برای او سوق می دهد و ایمانی متزلزل خواهد داشت. انسان متواضع در برابر بروز مشکلات عظمت خداوند را از یاد نخواهند برد یعنی بهترین و منطقی ترین راه حل برای ایشان بزرگی و عظمت حضرت باریتعالی است.

در تاریخ آمده است که حضرت موسی (ع) خطاب به خداوند فرمود: پروردگارا! من دوست دارم بدترین نوع خلق خود را به من معرفی کنی. خداوند عرض کرد: ای موسی صبحگاه هنگام طلوع آفتاب بر دروازه خروجی شهر بایست اولین فردی که از در خارج می شود در حال حاضر بدترین بنده ی من است. موسی کنار دروازه ی شهر ایستاد. دید پدری با پسر خردسالی در حال خروج از شهرند. با دیدن پسر مطمئن شد که گناهکاران پدر است. پس از آن موسی دوباره خطاب به خداوند گفت: پروردگارا! حال بهترین افراد خود را به من معرفی کن. خداوند فرمود: هنگام غروب بر همان دروازه بایست. آخرین فردی که وارد شهر شد او برترین و نیکوترین بنده ی من است. موسی بر دروازه شهر ایستاد. خورشید در حال غروب بود دید همان پدر و پسر از دروازه وارد شدند. با خود گفت: قطعا این دو نفر نیستند و باز منتظر ماند. خورشید غروب کرد اما کسی از دروازه داخل شهر نشد. لذا روبه آسمان کرد و گفت: خداوند کسی پس از آن پدر و پسر وارد شهر نشد حتما اشتباهی صورت گرفته است. خداوند عرض کرد: یا موسی! همین پدر بهترین بنده ی من بود. حضرت موسی با تعجب پرسید چگونه ممکن است فردی که صبحدم بدترین بنده ی تو بود اینک شبیه به بهترین و محبوب ترین بندگان تو شده است. مگر چه کاری انجام داده است؟ خداوند در پاسخ موسی از او خواست که خودش جستجو کند و علت را دریابد. بنابراین موسی به دنبال ایشان به راه افتاد. از پسر پرسید: امروز تو و پدرت چه کارهایی انجام دادید. پسر گفت: ما خارکن هستیم. خار و هیزم می آوریم و در اینجا می فروشیم. در راه به درخت بسیار بزرگی رسیدیم. پدرم گفت: برای چند روز از شاخه های این درخت استفاده می کنیم.

درخت بسیار بزرگی بود به همین خاطر از پدرم سؤال کردم که آیا از این درخت بزرگتر هم درعالم وجود دارد؟ گفت: بله! کوهها. پرسیدم: آیا از کوه ها بزرگتر داریم. پاسخ گفت: بله! دریاها دوباره سؤال کردم. چه چیزی از دریاها بزرگتر است؟ گفت: آسمان ها باز پرسیدم: آیا از آسمان بزرگتر وجود دارد؟ دیدم پدرم اشک در چشمانش حلقه زد و گفت: بله پسر! گناهان پدرت از آسمان ها نیز بزرگ تر است. دوباره سؤال کردم: پدر! آیا بزرگتر از گناهان تو هم چیزی هست؟ در این لحظه پدرم رو به آسمان کرد

و گفت: پسر من از گناهان پدیرت فقط یک چیز است که بزرگتر است و آن رحمت واسع خداوند است. سپس سر به سجده گذاشت و از درگاه خداوند طلب عفو کرد و شروع کرد با خدای خود صحبت نمود. موسی فهمید که منغورترین خلق با به خاک افتادن در برابر عظمت خداوند به محبوب ترین خلق تبدیل شده است. چه بسا مؤمنینی که در قیامت به آن ها سخت خواهند گرفت چرا که از درگاه خداوند مأیوس بودند و امید به بخشش الهی نداشتند و چه بسا انسان های نه چندان مؤمن که شاید بدی هایشان بر خوبی هایشان غالب بود و از درگاه رحمت الهی نا امید نبودند مورد بخشایش قرار گیرند و وارد بهشت شوند.

رسول خدا (ص) می فرماید: «من ضمانت می کنم انسان هایی که به برخی از اعمال واجب و مستحب خود مقید هستند توبه می کنند و به راه اصلی بر می گردند»

در زمان رسول خدا صلوات الله علیه و اله اجمعین جوانی بود که دزدی می کرد ولی نماز جماعت او پشت سر رسول خدا ترک نمی شد. فردی به پیغمبر عرض کرد که دین شما چقدر مسخره است! حضرت فرمود: چرا؟ گفت: فردی که پشت سر شما نماز می خواند دزد است. پیغمبر فرمود: نماز او که ترک نمی شود؟ گفتند: خیر! حضرت فرمودند: بسیار خوب! خداوند دستش را می گیرد. و همین طور هم شد خداوند دستش را گرفت و از جوان های صدر اسلام شد.

بنابراین ما باید مفید باشیم و از عبادت کردن خجالت نکشیم و فکر نکنیم که گناه باعث دوری ما از حقیقت می شود و در نتیجه عظمت خداوند را نادیده بگیریم که این خود گناهی بس بزرگ است. به همین علت امام صادق (ع) فرمودند: «بزرگترین گناه این است که بگویید خداوند خداوند مرا نخواهد بخشید» ناامیدی از بخشش خداوند گناه است. البته نباید اینگونه باشد که چون نماز و قرآن می خوانیم و روزه می گیریم پس اصلاً گناهی نداریم و خوفی از خداوند نداشته باشیم و تمام مصیبت های خود را جبران شده بپنداریم.

از دیگر خصوصیات برجسته ی انسان متواضع این است که شک و تردید در وجود ایشان هیچ راهی ندارد یعنی هر چقدر شیطان وسوسه می کند که تو دیگر مناسبتی با خداوند نداری اما یقین وجودش نسبت به عظمت خالق بیشتر خواهد شد همچنین کینه در او باقی نمی ماند و همانند متکبرین برای کینه در وجود خود جایگاهی اختصاص نمی دهد. چه بسا افراد بدکر داری که در زمان اهل بیت بودند که به ایشان آزار و اذیت می رساندند اما اهل بیت کینه ای از رفتار ایشان به دل نمی گرفتند.

روایت شده که مالک اشتر از اصحاب نزدیک حضرت امیر مورد اهانت شخصی قرار گرفت. آن شخص پس از فهمیدن اشتباه خود تصمیم گرفت از مالک عذر خواهی کند به همین خاطر به سوی مسجد رفت خواست از مالک عذر خواهی کند که مالک گفت: به خدا قسم علت اینکه به مسجد آمدم این بود

که نماز گزارم و برای تو از خداوند طلب بخشش کنم. چقدر عجیب است انسان متواضع به آنجا می رسد که نه تنها کینه ای به دل نمی گیرد بلکه خودش برای انسان گنهکار طلب عفو می کند. ویژگی دیگر اینکه تحت هیچ شرایطی دچار سرگردانی نمی شوند. متأسفانه امروزه مردم خیلی زود به دین روی می آورند و خیلی سریع هم از دین جدا می شوند. با اولین احساسات دیندار می شوند و با اولین تمسخر و ناراحتی و اولین درد و امتحان فراری می شوند و در نتیجه ی همه ی این ها، به خداوند گله و شکایت می کنند و به ندای شیطان در وجود خویش لبیک می گویند.

آقای دولابی در مورد نفوذ شیطان در وجود انسان متواضع می گوید: شیطان سگ درب خانه ی خداوند است که این سگ نامحرم به خانه ی خداوند یعنی قلب انسن متواضع راهی ندارد. اگر عده ای مورد وسوسه شیطان قرار می گیرند به این علت است که ایشان با خداوند نامحرمند. وقتی ایشان نامحرم نباشند اصلاً شیطان به خود چنانکه خداوند نیز در قرآ « می فرماید: «شیطان گفت من به مخلص ها کاری ندارم».

حضرت امیر در جای دیگر از نهج البلاغه در مورد تواضع خطاب به امام حسن مجتبی (ع) چنین می فرمایند که: پسر! بدان روزی دو قسم است: یکی آنکه تو آن را می جویی و اگر تو به سوی آن نروی خود او به سوی تو خواهد آمد و بعد می فرمایند که: چه زشت است که انسان در هنگام نیازمندی متواضع شود که در حقیقت این تواضع نیست بلکه شرم و کم رویی است». اگر تواضع از روی شرم، ترس و بی ارزگی باشد هیچ فایده ای ندارد. حق خود را از دهان شیر باید گرفت. تواضعی که موجب ظلم شود ترحم به ظلم است و بی ارزش است. به قول شاعر:

ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستم کاری بود بر گوسفندان

بحث در اینجا است که گاهی اوقات تواضع ما نه برای خدا بلکه به علت کم رویی و شرم ... است. به همین علت ظلم پرورش می یابد و کسی جلوی آن را نمی گیرد لذا عادت می شود. یکی از مشکلات جامعه امروز و بخصوص جوان های آن این است که در گرفتن حق و عدالت خواهی شرط ادب را در نظر نمی گیرند. درست است که ظلمی شده و بی عدالتی صورت گرفته اما احترام و ادب در مورد حقوق دیگران حتی در مورد ستمکاران از وظایف اسلامی و دینی ماست.

در برابر دیگران باید با ادب صحبت کرد. قاطعیت هم شرط اساسی سخن گفتن با بی عدالتی است. پس می توان تواضع را در چند عبارت کوتاه معنی کرد:

۱- در برابر ظلم کوتاه نیایی ۲- دنباله رو ظلم نباشی ۳- سخن خود را محکم و قاطع بگویی ۴- در هر شرایطی ادب را فراموش نکنی.

البته قابل ذکر است که موارد فوق را در مورد دشمنان اسلام به کار نگیرید. حضرت می فرمایند: خداوند به حمایت انسان از این نیازی ندارد بلکه جامعه نیازمند است. پس حق نداری کوتاه بیایی و چه زشت است ستم کاری به هنگام بی نیازی. و ادامه می دهند: همانا سهم تو از دنیا آن اندازه خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی اگر برای چیزی که از دست داده ای ناراحت می شوی برای چیزی که به دست تو رسیده هم ناراحت مباش. در حکمت ۲۱۴ آمده است که:

«قال (ع): من لان عوده كثفت اغصانه».

«حضرت فرمودند: کسی که درخت شخصیت او نرم و بی عیب باشد شاخ و برگش فراوان است.» این نکته بسیار مهم است که کسی که متواضع باشد شاخ و برگش زیاد است. اگر انسان می خواهد جایگاه رفیعی داشته باشد باید متواضع باشد و هر کس که تواضعش برای خداوند باشد و در راه صحیحی قدم بردارد خداوند او را بالا می برد. متواضع ترین افراد عالم بهترین افراد دنیا از نظر مقام دنیوی هستند. پادشاهان عمری در بارگاه خویش کبر ورزیدند و به دیگران ظلم کردن اما اینک حتی اسمی از آن ها نیز بر جای نمانده است اما اهل بیت علیهم السلام تواضع را در رأس کار خود قرار دادند و از کبر و غرور اجتناب کردند و مردم بر امامت و نبوت ایشان بر بالاترین مناره ها فریاد شهادت سر می دهند. پس کسی که فروتن باشد و تواضع را در رفتار خود رعایت کند خداوند او را به بالاترین جایگاه می رساند و انسان را دگرگون می کند.

### افتخار به ارزش ها

در آیات قرآن و روایات بسیاری آمده است که مؤمنین و مؤمنات و کسانی که به خداوند و عرفان های او پشت می کنند با هم متفاوتند و از نظر خداوند متعال بین این دو گروه تساوی برقرار نیست. انسان ها نیاز به تکیه گاهی دارند که به آن افتخار کنند. عده ای به قدشان مباهات می کنند، بعضی زور و بازوی خود را مایه ی افتخار می دانند، گاهی مال و ثروت و زیبایی هم مایه ی افتخار برخی افراد می شود. و همه ی این موارد که علت نیاز ذاتی انسان ها به این مقوله است. انسان دوست دارد که تکیه گاهی باشد که موجبات شأن او را فراهم آورد و او را در میان دیگران سرآمد سازد و باصطلاح مایه ی فخر او باشد. این مسأله و مایه ی افتخار، ارزش نام دارد. لذا در این بحث افتخار به ارزش ها را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

انسان اگر در مسیر فطرت پاکی که خداوند در وجود او نهاده است گام بر می دارد چیزهایی را برای افتخار کردن انتخاب می کند که مورد پسند و رضایت خداوند است. شیطان برای جلوگیری از رسیدن انسان به این هدف متعای ارزش های کاذبی را بر سر راه او قرارداد که تنها مورد رضایت خود او باشد و



بنده را از راه حق باز دارد، لذا حضرت علی (ع) در فرمایشات ارزشمند خود در خطبه‌ها، حکمت‌ها و نامه‌ها به تشخیص این ارزش‌ها و افتخار به ارزش‌های خدایی اشاره می‌کنند و توقع دارند که شیعیان علی این ارزش‌ها را بیاموزند و با سربلندی و افتخار در جامعه به معرض نمایش بگذارند و به ما نشان دهند. توقع حضرت تنها این نیست که این ارزش‌ها را برای خودتان داشته باشید و به کسی اجازه ندهید وارد حریم شما شود. متأسفانه امروزه جوانان در دام توطئه‌های شیطان گرفتار آمده‌اند و به ایشان اینگونه القا شده است که مباحث عبادی و دینی شخصی است و دیگران اجازه‌ی ورود به آن را ندارند و نباید انسان را متظاهر به ریا کند. اما حضرت امیر (ع) نظر خود را به گونه‌ی دیگری مطرح می‌نمایند و می‌فرمایند: من دوست دارم شیعیان من ارزشهایی را که می‌آموزند بکار بگیرند و با افتخار آن را به کار ببندند و به همگان نشان دهند:

۱- استقلال: داشته باشد. یعنی اینکه فکر انسان از خودش باشد و مستقل عمل کند یعنی سعی کند آنچه را که باید بیاموزد، دین را بفهمد، معنای انسانیت را درک کند، از درجات وابستگی در زندگی بکاهد و دست نیاز به سوی دیگران دراز نکند.

۲- افتخار او تنها به بندگی و اطاعت خداوند باشد. اگر اهل بندگی است با افتخار به عالم اعلام کند مثلاً زمانیکه صدای مؤذن را از مناره‌ها و مساجد شنید برای درک ارزش نماز اول وقت و جماعت به مسجد برود. اگر دوستی او را صدا کرد به این توجه کند که خدا نیز او را صدا می‌زند و او در این لحظه باید به ندای آسمان لبیک بگوید و هر آنچه غیر اوست رها کند و اعلام کند که خداوند مرا مورد خطاب قرار داده است و به سوی خویشتن فرا می‌خواند و افتخارم این است که بنده خدا هستم.

۳- عبادتی را بالاتر از خدمت به خلق نشمارد. متأسفانه در جامعه کنونی که همه خود را مرید اهل بیت می‌دانند و به علوی بودن خویش مباهات می‌کنند جامعه جهانی شیطان را القا می‌کند که منافع خودت را بر دیگران ترجیح بده، اول فکر خوراک و لباس خودت باش. شهوات خودت بر همه چیز افضل است و در یک کلام چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. طوری که این سخنان طنین افکننده که معنای عشق و عاطفه را با خود بخواهی درهم آمیخته و چیزی از نوع دوستی و محبت به جای نگذاشته است. در این شرایط رهروان اهل بیت باید به ندای ما در گیتی حضرت صدیقه کبری (ع) که می‌فرمودند: «الجار ثم الدار» لبیک گویند. باید تابع کردار بزرگان خویش باشند. به طوری که حتی در این شب‌های عزیز و بزرگ خالصانه‌ترین دعاها را در مورد مردم بنمایند و بهترین چیزها را برای ایشان از محضر حضرت حق طلب کنند. حضرت صریحاً اشاره می‌کنند که عبادتی را بالاتر از خدمت به خلق نمی‌دانند. آن هم خلقی که دوره‌ی حضرت زندگی می‌کردند یعنی افرادی که به حضرت توهین می‌کردند و او را دشنام می‌دادند اما حضرت ایثار می‌کردند و برای خدا از همه چیز خود می‌

گذشتند. پس ما هم در پی این رفتار شایسته باید به ارزش احترام بگذاریم و آن را سرلوحه ی کردار خویش قرار دهیم.

این ارزش است پس سر خویش را بالا نگه دار و از خواسته های خود بگذر و برای مردم طلب خیر کن. ۴- عفت و پاکدامنی: چرا باید در جامعه ی کنونی دختران ما به جرم پاکدامنی مورد تمسخر قرار گیرند؟ چرا پسران صالح ما به جرم نماز اول وقت تحقیر می شوند؟! باید همه را توجیه کرد چرا که پاکدامنی ارزش است و این شیطان است که ارزش را تغییر داده و مدهای غربی و تقلید کورکورانه از آن را حاکم نموده و آن را جایگزین ارزش های والای انسانی کرده است.

۵- تداوم عمل یک امر بسیار مهم است. بندگان خدا! مگر خداوند فقط مربوط به شب های قدر است؟ پس بقیه ماه ها چکار کنیم؟ چرا در اعمال زیبا و خدا پسندانه ی خود تداوم عمل ندارید و کارهایتان را رها می کنید و دنباله رو شیطان می شوید. و در برابر او کرنش می کنید.

۶- ترس از خدا سرلوحه ی کار خویش قرار دهد. ترس از خداوند آنقدر با ارزش است که حضرت علی (ع) هم سر به خاک می نهاد و از خوف خداوند می نالید و گریست و می فرمود: انا الذلیل، انا الضعیف و.... باید بگویی که ترس من از این نیست که مرا مسخره کنید. ترس من از تمسخر حجابم نیست ترس من از توهین نیست بلکه ترس من از اخم و رو برگرداندن خداست. ارزش ترس از خدا این است که آنچه را که می دانی عمل می کنی و در تو شرم و حیایی ایجاد می کند که مانع از ارتکاب گناه می شود. بیایید سعی کنیم در مکتب حضرت نفرات اول باشیم. ولایت حضرت علی (ع) مهر افتخار شیعه است و برای او سعادت و بهروزی و دوری از شهوات و خواهش های نفسانی را به ارمغان می آورد. جهان امروز سخن از تجمیل به میان می آورد در حالی که ارزش از دیدگاه حضرت زهد و ساده زیستی است. انسان باید صاحب قلب پاکی باشد تا بتواند قله های علمی و عملی دنیا را فتح کند.

فخر برای کسی زینده است که زاهدتر باشد نه اینکه از تجملات دنیوی بهره ی بیشتری برده باشد. ۷- انسان مؤمن باید سعی کند شاداب باشد. مؤمن واقعی نباید صورتی عبوس و گرفته داشته باشد بلکه باید با نشاط و شاداب باشد، انسان گنهکار و فردی که شادابی را در شهوات و لهو و لعب های بی ارزش می بیند به سوی ایمان گام بردارد و طراوت و شادابی ایمان را در مؤمنین مشاهده کند و خویشتن را از منجلا ب نشاط های کاذب رها سازد. کسی که به خدا ایمان دارد و توکل به او را سرلوحه ی زندگی خویش قرار می دهد چیزی کم ندارد که بخواهد برای آن غصه بخورد.

چیزهایی که ما به زبان می آوریم بر مبنای عقل و اندیشه ی خودمان است. نباید هر آنچه که عقل ما حکم می کند به زبان بیاوریم. داشتن عقل ارزش است اما قدردانی از وجود اولیاء و خوبان نباید به دست فراموشی سپرده شود. نگذارید خوبان در انزواگم و فراموش شوند.

۸- کسی که شیعه ی حضرت علی باشد صاحب همت بلند و شرح است.

به طوری که با شنیدن یک جمله درهم نمی پیچد با کوچکترین توهینی خراب نمی شود با ناملایمات روزگار در هم نمی ریزد، بلکه سینه ای به وسعت دریا دارد که هر چقدر در آن فرود آیند در سینه او غرق می شوند پس از خداوند طلب می کنیم که: «رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی».<sup>۳۰</sup>

حضرت در حکمت ۸۳ چنین می فرماید که: جز به خداوند امید وار نباشید و جز از گناه خود نترسید و با توبه و تضرع در درگاه خداوند درصدد رفع آن باشید که خداوند خود ما را فرا خوانده و فرمود: «ادعونی استجب لکم».<sup>۳۱</sup>

اما حضرت در جای دیگری از نهج البلاغه در حکمت ۱۵۰ به ضد ارزش ها اشاره می کنند و می فرمایند که: ای شیعه از کسانی نباش که بدون عمل صالح به آخرت امید دارند و توبه را با آرزوهای دراز به تأخیر می اندازند. ارزش شیطانی اینگونه است که به انسان تلقین می کند که خدا مهربان است و بدین ترتیب انسان را از تأمل به کردار خود و توبه باز می دارد.

مباش که در دنیا چنان زاهدان سخن می گوید اما در رفتار همانند دنیا پرستان است. منظور حضرت این است که برای کسانی که کمتر از او مرتکب گناه می شوند نگران است و سعی می کند ایشان را باز دارد اما نگران گناه کردن خود نیست و بیش از عملکرد خویش به خود امیدوار است و هیچ پند و نصیحتی را نمی پذیرد و برای دنیایی که می داند باقی ماندنی نیست تلاش و رقابت می کند.

فردی در احوالات آیت الله العظمی اراکی گفته است که «ایشان در اواخر عمر خویش روی ویلچری در حرم مطهر امام رضا (ع) نشسته بودند و توانایی راه رفتن نداشتند و خیلی راحت هم سخن نمی گفتند. از دور شاد شاهد این صحنه بودم با خودم گفتم نزد ایشان بروم دست ایشان را ببوسم و نصیحتی بخواهم. جلو رفتم. دیدم عبای ایشان از اشک خیس شده و قطرات اشک چون آبی که از شیر می چکد از محاسنش فرو می ریزد چقدر عجیب است فردی با موقعیت ایشان این چنین اشک بریزد. انسان باتقوا و متواضعی که خدمت امام (ره) می رفت و دست بر سینه ی او می نهاد و می گفت «السلام علیک یابن رسول الله»

جلو رفتم دیدم مشغول گفتن چیزی است. با خود گفتم دقیق تر گوش بدهم شاید ذکر ی باشد من هم از ایشان بیاموزم. سرم را جلوتر بردم. شعری را با خود زمزمه می کرد و می گفت:

برگ عیشی به گور خویش فرست

<sup>۳۰</sup>-سوره طه، آیه ۲۵-۲۸.

<sup>۳۱</sup>-سوره ی غافر، آیه ۶۰.

کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

سی یا چهار سال زندگی اصلا ارزش ندارد که تمام اوقات انسان را پر کند و انسان تنها در اندیشه ی آن باشد. برای این دنیابسیار تلاش دارد. فکر می کند. برنامه ریزی می کند. پس انداز و تلاش می کند از صبح تا شام در پی دنیاست اما برای آخرتی که جاویدان است کوچکترین فکر و اندیشه و برنامه ای ندارد. شیعه نباید این گونه باشد و باید در کردار خود دقیق باشد. خوش گذرانی با سرمایه داران را بیشتر از یاد خدا با مستمندان دوست می دارد. تنها دنبال جمعی است که در کنار ایشان خوش باشد. در این ماه مبارک بیایید به فقیران و مستمندان توجه کنیم و آنان را مورد محبت و لطف خویش قرار دهیم.

حضرت در حکمت ۲۷۶ می فرماید: خدایا به تو پناه می برم که ظاهر من در برابر دیده ها نیکو و درونم از آنچه که از همه پنهان داشتم زشت باشد. پس این ارزش محسوب نمی شود که تنها ظاهر انسان آراسته باشد و توجهی به درون و باطن نشود. ظاهر انسان باید از باطن او بهتر و باطنش از ظاهر او زیباتر باشد.

در حکمت ۱۲۶ چنین اشاره می کنند: «شگفتم از کسی که خانه نابود شدنی دنیا را آباد می کند اما جایگاه جاویدان، همیشگی و فناپذیر آخرت را فراموش کرده است.

حضرت اظهار تعجب می کنند از کردار انسان هایی که تمام هم و غمشان دنیاست و برای آخرت ماندگار خویش وقت نمی گذارند و یا حتی به آن نمی اندیشند. حتی در ازای عمل ناشایست خویش انتظار اجابت هر خواسته ای را از درگاه خداوند دارند و اگر بنا به مصلحتی اجابت نشود از قضای الهی خشمناک و گله مند می شوند و در برابر خداوند قد علم می کنند و ابراز وجود می نمایند که چرا خداوند به خواسته ی ما توجهی نشان نداد. تازه باید خدا را شاکر باشند که ایشان را این گونه خلق کرده و این همه لطف به آن ها داشته است. حضرت در بیانی شیوا در حکمت ۱۰۲ از این کردار و اعمال ناشایست ما اظهار ناراحتی و گله می کنند و می فرمایند: «روزگاری بر مردمم خواهد آمد که جز سخن چین را محترم نشمارند و جز از بدکار هرزه خوششان نیاید و جز عادل ناتوان نگرند. در آن روزگار کمک به نیازمندان خسارت و پیوند با خویشان منت گذاری و عبادت نوعی برتری طلبی بر مردم است در آن زمان حکومت با مشورت زنان و فرماندهی خردسالان و تدبیر خواجهگان اداره می گردد.»

متأسفانه امروزه شرایطی حاکم است که حضرت به آن اشاره می کنند و از بابت آن اظهار تأسف و ناراحتی می نمایند. چرا کسانی که به ظاهر اطلاعات مختلفی از هم دارند و در هر جمعی که حاضر می شوند اجازه ی سخن چینی دارند و مورد احترام همه هستند؟! چرا جوانان پاک و عفیف ما در ادارات، معازره ها، مدارس، دانشگاه ها و... خود به جرم داشتن عفت از حق مسلم خود محرومند ولی مردم در

مقابل هرزگان دست بر سینه می زنند و از جا بر می خیزند و به بهانه و خدمت به هرزگان تمایلات شهوانی خود را ارضا می کنند؟! و چه بدبخت و بیچاره است آن کسی که فکر می کند دیگران او را دوست دارند در حالیکه دوست داشتنی در کار نیست! و چه بیچاره است گوسفندی که تصور می کند صاحبش به او از روی عشق علف و جو می دهد در حالیکه صاحب طمع به گوشت او بسته و قرار است او را تکه تکه کند. حضرت می فرماید شما مردم هم اینگونه اید. دشمنان خدا را بسیار مورد توجه و احترام قرار می دهید بدون اینکه به عاقبت کارتان بیندیشید.

در روزگاری که حضرت اشاره داشتند تنها کسی که ناتوان می گردد عادل است یعنی هیچ کس عدالت را در نظر ندارد. پا می گذارند و فقط شعار آن را سر می دهند. به همین علت عادلان منزوی می شوند و از همه چیز کناره می گیرند.

در این روز کمک به نیامندان را خسارت و ضرر به مال خود می دانند به همین خاطر ترجیح می دهند که چنین اقدامی نکنند و از مال خود به کسی نبخشند. در میان مردم علاوه بر نیازمندان مالی و اقتصادی نیازمندان عاطفی و نیازمندان معنوی هم وجود دارند که نباید نسبت به آن ها بی توجه بود. فردی خدمت آقا امیرالمؤمنین علی (ع) آمد. حضرت به ایشان فرمود چند درهم پول داری. مرد پولهایی را که داشت کف دست خود گذاشت و شمرد و گفت: پانزده درهم دارم. حضرت فرمود: آن گاه که از منزل خارج شدی چند درهم داشتی؟ گفت: هیجده درهم. حضرت سؤال کرد: پس با سه درهم دیگر چه کردی؟ مرد پاسخ داد: در میان راه به نیازمندی برخوردی که به ایشان عطا نمودم. حضرت فرمود: آن مقداری را که به نیازمندان دادی مال توست و برای تو خواهد آمد و مقداری که برایت مانده از آن خودت نیست. اگر قول خدا و قرآن را قبول داری باید به آن احترام بگذاری و به اوامر آن جامه ی عمل بپوشانید در قرآن آمده است: «انفقوا ما تحبون» پس باید دست به جیب بر و کمک کرد. اگر ما دولت نداشته باشیم، ملت باید از گرسنگی بمیرد یا اینکه به عهده ی همه ی ماست که گام برداریم و مشکلات را حل کنیم. اگر ما به فرهنگ خمس کمیده امداد و امثال آن نیست و خودمان قادر به حل مشکلات جامعه مان خواهیم بود.

در فراز آخرین حکمت به مسأله ای اشاره شده که بسیاری مبتلا به آن هستند و آن اینکه عبادت در آخر الزمان برای اوقات فراغت است و در برنامه اصلی انسان ها جایگاهی ندارد. اگر در دانشگاه تحصیل می کند واحدی را که با وقت اذان تداخل دارد حذف نمی کند و یا حتی به این مسأله اعتراضی ندارد و گاهی بهانه اش این است که به سخن و اعتراض ما پاسخ صحیحی داده نمی شود و اعتنایی به آن نمی کنند و در نتیجه پذیرفته نخواهد شد. نباید با این بهانه ها کار خودتان را توجیه کنید بلکه باید به وظایفتان آشنا باشید و حتی المقدور به آن عمل کنید.

مثلا شب های محرم یا شب قدر در مجالسی شرکت نمی کنید و بهانه تان این است که میهمان داشتید. مهمان هم باید بفهمد و زمان آمدن به منزل شما را با شب های عبادی مال اوقات بیکاری نیست هر وقت بیکار شدی. شغلی نیست- اگر مغازه را در ساعت هایی که مربوط به عبادت است ببندید ضرر نمی کنید. پا روی کارهایتان بگذارید و آن را فدای عبادت خدا کنید نه اینکه عبادت را در حاشیه قرار دهید. عبادت باید جزء وظایف اصلی قرار گیرد نه اینکه فرعی باشد. به خدا قسم ای مردم اگر دنیا می خواهید عبادت را جدی بگیرید اگر می خواهید در کارتان اولین باشید عبادت را جدی بگیرید.

برای آن برنامه ریزی داشته باشید و جمع هایی که به این مسأله می پردازند همراه شوید. گاهی برای دیدن فیلم سینمایی یا تماشای مسابقه ی فوتبال قبل از اینکه شروع شود حاضر می شویم تا حتی ثانیه ای از آن را از دست ندهیم اما برای نماز چنین نیستیم. می فرمایند: در آخر الزمان عبادت را برای اوقات فراغت انجام می دهند و محض تنوع به آن نگاه می کنند و چقدر زیان می کنند.

«خسروا خسرونا مبینا» روزگاری خواهد آمد که دیگر این شهوات دنیایی سودی برای ایشان نخواهد داشت. دیگر از فوتبال سؤال نخواهد شد، از پایان کار و عاقبت فیلم سینمایی یا سریالی سؤال به میان نخواهد آمد. از نوع خوراکی سؤال نمی کنند. فقط می پرسند، میان نخواهد آمد. از نوع خوراکی سؤال نمی کنند. فقط می پرسند، «من ربک» آری از عبادت انسان پرسش خواهد شد. چشم هایمان را باز می کنیم و به این مطلب عمیق تر و دقیق تر نگاه کنیم و ببیندیشیم، حضرت علی (ع) گله خواهد کرد که من با یهودی و مسیعی یا با اهل سنت که نیستم. سر و کار من با همین چهل تا پنجاه میلیون شیعه خاص است. شما دیگر چرا؟! چرا ما را به بهای اندکی فروختید؟!

با گذاشتن شب بیست و سوم کجا می روید؟ پا در کدام وادی می نهید و در آن سیر می کنید؟ لباس های عبادتتان چقدر زود تبدیل به لباس شهوات می شود. چقدر زود اشک های زیبایتان خشک می شود؟ چقدر زود با منکرات و زشتی ها آخت و همدم می شوید؟ چرا با افتخار ارزش های خود را فریاد نمی کنید؟ چرا جوانان شیعه و پاک ما جرأت ندارند در مقابل گناه عکس العمل نشان دهند؟ چرا جوان مؤمن از اینکه صدای نوار قرآن را بلند کند شرمسار است و غیرت این کار را ندارد ولی یک جوان لا ابالی به راحتی به خود اجازه می دهد صدای موسیقی و خوانندگان را به همه جا برساند. او این کار را افتخار و ارزش می داند چگونه شما صوت قرآن را به عنوان یک ارزش و مایه ی افتخار ترویج نمی دهید. عفت شما، غیرت شما، پاکدامنی و حجاب شما افتخاری است که باید اعلام کنید نه اینکه نسبت به گروه باطل و حامیان ضد ارزش احساس ضعف و کمبودی داشته باشید که مانع از افتخار شما شود. انسان باید بر پایه عقل و منطق خود سخن بگوید تا با هر کس که می خواهد وارد بحث شود و مطلب را به او تفهیم نماید. چرا این قدر منفعلید؟! به خدا قسم اگر از روی اخلاص و صفای درون سخنی

بگویید یا مطلبی را مطرح کنید و عمل پشتوانه سخن و کلام شما باشد اگر یک کلمه بگویید همه جذب خواهند شد. با هم کار کنید و برای مسائل عبادی خود و ارزش هایی که مایه افتخار شما هستند جمعی تشکیل دهید، با هم کار کنید و به فکر هم باشید. مثلاً برای نماز صبح یکدیگر را بیدار کنید، با هم برای نماز شب از خواب برخیزید. کتاب های خوب و مفید را به همدیگر معرفی کنید و آن ها را مطالعه نمایید. عکس خواننده و ورزش کار را با افتخار به کتاب و کلاسورتان می زنید اما از اینکه نام مقدس امامی را روی کتابتان قرار دهید احساس شرمندگی می کنید. چرا از آرم و علامت اسلام خجالت می کشید اما از مسائلی که حتی در شأن یک انسان هم نیست شرمندگی نیستند. بعد می خواهید شب قدر مورد توجهات خاص هم باشید. بدانید که اگر به دینتان و ارزش های والای آن افتخار کنید خدا به شما آبرو خواهد داد و مطمئن باشید کسی را که خدا به او آبرو می دهد مورد تمسخر قرار نخواهد گرفت اگر هم اینگونه شد چون صحبت از دین و اسلام است با ارزش می باشد.

سپس می فرمایند. افتخارات خود را بر مبنای ارزش های ما تعیین کنید. افتخار شیعه نماز اوست، افتخار شیعه زبان ذاکر اوست افتخار شیعه چشم پاک و حجاب اوست افتخار شیعه این است که به جای مدهای غربی، مد الهی را می پذیرد. به جای اینکه هر هفته بگویی این نوار مبتذل یا این لباس جدید است به فکر لباس تقوای جدید باشد. به خداوند سوگند! در شب های قدر اگر چنین جماعتی دست به دست هم دهند و یا علی بگویند، عبادت را در مسیر زندگی خود داشته باشند، ارتباط هفتگی و روزانه و ساعتی با خدا برقرار و آن را حفظ کنند، خودشان را از وعظ و روضه و توسل و ارزش هایی که مطرح شد غافل ندانند حتما امام زمان هم ظهور خواهد کرد دستتان را به یکدیگر بدهید و نوای یا علی سر بدهید و از خدا بخواهید ظاهرمان، غیرتمان، حجابمان، علممان، تقوایمان ایثارمان و اطاعتمان همه علوی باشد، حسینی باشد.

پس با این نوا فریاد بزنید: «یا علی»

## علی (ع) و امتحان (۱)

حضرت امیر (ع) در حکمت ۱۱۶ نهج البلاغه چنین می فرمایند:

«کم من مستدرج بالاحسان الیه و مغرور بالستر علیه و مفتون بحسن القول فیه و ما ابتلی الله احدا بمثل الاملاء له».

«چه بسا کسانی که اگر دائم مورد محبت قرار گیرند به دام استدراج می افتند و به خاطر ستر و پوشش خداوند از گناهانشان به خود مغرور می شوند و گمان می کنند که ارتباط خوبی با خداوند دارند و در حقیقت به این گمان خود جادو می شوند و خداوند هیچ کس را اینگونه مورد عذاب قرار نمی دهد».

در اینجا این بحث مطرح است که آیا امتحان کردن بندگان کار مفید و پسندیده ای است؟! آیا باید از خدا بخواهیم که ما را مورد امتحان خویش قرار دهد یا اینکه نه اصلاً مورد هیچ گونه آزمایشی قرار نگیریم؟!!

در این حکمت حضرت خط را در مورد بی امتحانی مطرح می کنند؛ خطری که شاید بسیاری از ما توجهی نسبت به آن نداریم. بی امتحان بودن از یک نظر برای اهل کسالت و تنبلی بسیار خوب و مورد علاقه است. مثل شاگردان تنبل که هیچ رغبتی به امتحان ندارند و از آن فراری هستند و از اینکه امتحانی در کار نباشد بسیار خرسندند.

اما وقتی بحث به خواص یعنی به اهل ایما می رسد دیدگاه کاملاً متفاوتی دارند و نسبت به موضوع امتحان خداوند با ظرافت و دقت خاصی نگاه می کنند و اینکه با امتحان و آزمایش سنجیده نشوند و حد ایمانشان محک نخورده برایشان ناخوشایند است.

حضرت امیر (ع) در ابتدای خطبه از این مسأله به عنوان یک خطر یاد می کنند و می فرمایند: چه بسا کسانی که همیشه در حال محبت دیدن باشند و هیچ ناخوشی به آن ها روی نکند این افراد در دام خواهند افتاد.

چگونه است که خداوند به بعضی بندگان تا سر حد کمال می بخشد بدون اینکه آنان اطاعتی داشته باشند یا در راه خداوند قدمی بردارند ولی عده ای را در رنج و سختی نگاه می دارد و هر چیزی را که خواسته ی آن بنده است به راحتی اجابت نمی کند؟!...

در اینجا باید گفت عده ای که همیشه در ناز و نعمت اند با خطر دام استدراج مواجه اند. استدراج دامی است که خداوند برای این عده فراهم کرده است و خودشان آگاه نیستند. ایشان گناه و فساد می کنند و از هیچ خطایی ابایی ندارند، کارهایی را که مستحق عذابند انجام می دهند اما از ستار العیوب بودن خداوند سوء استفاده می کنند و این را به حساب لطف خداوند در حق خودشان می گذارند. لذا به خود



مغرور می شوند و مفتون غرور خود. یعنی در حالیکه گمان می کنند که بهترینند عذاب ابدی انتظارشان را می کشد.

در ادامه می فرماید: خدا هیچ کس را اینگونه عذاب نمی کند.

بسیار کلام گرانی است و جای تأمل دارد چرا که این بندگان به ظاهر خوشبخت و سعادت‌مند به تدریج به عذاب دردناک خداوند نزدیک می شوند بدون اینکه برایشان مفری باشد. (راه فراری باشد). امام صادق (ع) فرمودند: اگر کسی از شما دچار سردرد شد بداند که این کفاره ی گناهی است که انجام داده است. عده ای هم هستند که هر گناهی که مرتکب می شوند با هیچگونه مشکل و ناراحتی مواجه نمی شوند دلیل چیست؟!

حضرت می فرمایند: بدترین عذاب این است که خداوند هیچگاه احسانش را قطع نکند، پرده ها را کنار زند و در صورتی که گناهی مرتکب شد او را با رنج و بلا مورد آزمایش قرار ندهد. چرا؟ چون این استدراج است و این بنده آنقدر منفور است که عذاب دنیایی برایش کافی نیست.

پس در حقیقت بی امتحانی نه تنها خوب نیست بلکه نشان دهنده ی خشم و غضب خداست که دامن گیر انسان های گنهکار بی تقصیر و سهل انگار خواهد شد.

اما کلام بعدی خطبه ی ۱۹۲ حضرت به نام «قاصعه قاتله» می باشد که بی ارتباط با امتحان بندگان با کبر نیست. قاصعه یعنی درهم پیچاننده، یعنی نسخه ای یا چیزی را درهم پیچیدن و دمار از روزگار چیزی درآوردن و قاتله یعنی تکه تکه کردن.

لذا می فرماید که در خطبه ی قاصعه حضرت علی (ع) شیطان را به خاک می نشاند و تمام کلید های او را رسوا می نماید.

«و لو اراد الله ان یخلق آدم من نور یخطف الابصار ضیاوه و یبه العقول رواوه و طیب یاخذ الانفاس عرفه لفعل.»

«اگر خداوند اراده می کرد انسان را از نوری خلق کند که چشم ها را خیره کند و زیبایی اش عقل ها را مبهوت سازد و عطر و پاکیزگی اش جهان را تسخیر کند می توانست این چنین کند.»

خداوند قادر به انجام چنین کاری بود. یعنی او می توانست انسان را در نهایت نورانیت، زیبایی، خوش بویی و خوش کلامی خلق کند به طوری که جهانیات را مفتون کند اما:

«ولو فعل لظلت له الاغناق خاضعه و لخفت البلوی فیه علی الملائکه و لکن الله سبحانه یبتلی خلقه ببعض ما یجهلون اصله تمییزا بالاختبار لهم و نفیا للاستکبار عنهم و ابعادا للخیلاء منهم.»

اما خداوند این چنین نکرد. می توانست کاری کند که همگان در برابر انسان سر تعظیم فرود آورند. می توانست آزمایش فرشتگان برای سجده بر انسان را آسان بگیرد. اما خداوند مخلوقات خود را با چیزهایی که خبر ندارند امتحان می کند تا خوب و بد تمیز شوند و کبر و غرور از آن ها زدوده شود.

در حدیث قدسی داریم که اگر بنده ای به عرش برود و عبادت جن و انس را به همراه خود ببرد اما اگر به اندازه ی دانه خردلی کبر در وجود او باشد از نظر خداوند این عبادت با تمام ارزشش جایگاهی ندارد. «ویمنون بدینهم علی ربهم.»<sup>۳۲</sup> مطلب دیگری که انسان های مؤمن از آن غفلت می کنند این است که وقتی فردی قدم به بارگاه دین می نهد و باید خضوع و خشوع در برابر حضرت احدیث را سرلوحه ی کار خویش قرار دهد نه اینکه احساس خود برتر بینی به او دست بدهد و باصطلاح منتهی داشته باشد و پیرو کارهایی باشد که کبر و ریا را در وجود او تقویت می کند. چرا که کبر انسان را به زمین می نشاند و اگر انسان تصور کند که شخصیت خاصی پیدا کرده و در عرش کبریایی از جایگاه خاصی برخوردار است تمام کارها و عبادت هایشان در مسیر شیطان بوده و راه به سر منزل مقصود نخواهد برد.

حال جایگاه امتحان و آزمایش در این سخنان کجاست؟! باید گفت اینجاست که امتحان بشر را از کبر دور می کند و باعث جلای روح انسان از تیرگی و آلودگی غرور و ریا خواهد شد.

این امتحانات برای این است که مشخص شود مردم چند دسته اند. بسیاری از افراد هم هستند که امتحانات زیادی را به خوبی پشت سر می گذارند و از همه موفق بیرون می آیند اما در این مرحله خداوند آنان را با مقام محک می زند تا در نهایت صره از ناصره مشخص شود.

---

<sup>۳۲</sup> -نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

## امتحانات آخرالزمان

حضرت امیر(ع) در خطبه ی ۱۵۶ در مورد امتحانات آخرالزمان فرمایشات با ارزشی دارند. از جمله آمده است که پیغمبر اکرم (ص) به ایشان می فرماید: «یا علی ان القوم سیفتنون باموالهم»<sup>۳۳</sup> یا علی! زمانه ای خواهد آمد که در آن عده ای به اموالی که مفتون آن شده اند امتحان می شوند. یعنی امتحانات مالی و اقتصادی یکی از بالاترین امتحانات آخرالزمان است. به طوری که می توانیم به عینه بینیم افرادی هستند که حاضرند جان بدهند اما بحث بخشش پول به میان می آید توقف می نمایند و خود را از صحنه دور می سازند.

«و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنبید و السحت بالهدیه و الربا بالبیع ...» و می فرماید: این افراد وقتی به پول می رسند عقلشان را از دست می دهند و زمانی که دینداری می کنند بر خداوند منت می گذارند و در ازاء آن توقع رحمت هم دارند.

«و یأمنون سطوته و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه.»

خود را از قدرت و خشم خداوند ایمن می دارند و به خاطر شهوت ها و خواسته های نفسانی خودشان حرام های خداوند را حلال می پندارند.»

حلال انگاشتن حرام خداوند چه در زبان و چه در عمل گناه است و چه بسا افرادی که هیچ ابایی از ارتکاب جرم و گناه ندارند.

«فقال بمنزله فتنه» این امتحان، یک امتحان الهی است و مربوط به زمانی است که دینداری مردم ارزشمند می شود و تمامی رفت و آمدها برای قرب خداوند است. در این صورت است که امتحانات خداوند نیز پیچیده تر خواهد شد و هر یک از این امتحانات تدریجی را به دنبال دارد و حامل این پیام است که باید به تمام کارها و برنامه های خود حتی آن هایی که برای خدا و نزدیکی به او انجام می دهیم بصیر باشیم و به راحتی در دام شیطان اسیر نشویم و در ادامه ی آن از حق و حقیقت باز بمانیم. با دیدن کوچک ترین مسأله ای که برای ما جای هشدار دارد و به خود آییم و از همه چیز عبرت و طریق بندگی بیاموزیم تا به کمال ابدی دست یابیم.

---

<sup>۳۳</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

## علی (ع) و امتحان (۲)

این بحث را از خطبه ی ۸۸ تحت عنوان عوامل هلاک بشر بیان می کنیم که می فرماید:  
«اما بعد فان الله لم یقضم جباری دهر قط الا بعد تمهیل و رخاء و لم یجبر عظم احد من الامم الا بعد  
ازل و بلاء.»

پس از ستایش پروردگار تبارک و تعالی می فرماید: «هرگز خداوند جباران دنیا را درهم شکست مگر  
آنکه مهلت لازم و نعمت های فراوان به آن ها بخشید و هرگز استخوان شکسته ملتی را به بازسازی  
نفرمود مگر پس از آزمایش ها و تحمل مشکلات.»

در این قسمت از خطبه، حضرت اشاره دارند به آزمایش هایی که خداوند از بندگان خود به عمل می  
آورند و مهم تر از آن دسته از بندگان که در راه درست قدم نمی نهند. خداوند اول بندگان را امتحان  
می کند و اگر غیر قابل هدایت بودند درهم می شکند و نابودشان می کند.

خداوند در حدیث قدسی فرموده اند: من بندگانم را خوب می شناسم بعضی از این بندگان در صورت  
غنی بودن در مسیر آدمیت قدم بر می دارند یعنی اگر فقر وارد زندگیشان شود ایمان فراری خواهد شد.  
عده ای هم بالعکس ظرفیت دارایی و ثروتمندی را ندارند و باید فقیر باشند. به محض اینکه چشمشان  
به پول و مال و منال افتاد خدا و ایمان به او را فراموش می کنند و از مسیر بندگی و عبادت خدا خارج  
می شوند.

بعضی با سلامتی آدم می شوند و بعضی باید بیمار باشند و از نعمت سلامتی بهره برند تا خدا را فراموش  
نکنند. لذا می فرمایند: حتی جباری در روزگار نیست مگر اینکه امتحان پس داده باشد. من افراد را به  
انواع و اقسام بلاها و آزمایش ها و همین طور انواع نعمت ها و خوشی ها با مریض و پولداری و فقر و...  
آزمایش کرده ام تا ببینم اهل آدم شدن هستند یا نه اگر غیر از این بود ایشان را درهم می شکم.

آورده اند که موسی از بیابانی رد می شد. به روستایی رسید دید جوانی محزون نشسته است.  
سراغ او رفت و جوایای حالش شد. جوانی که بسیار ناراحت و ناامید بود گفت: به شما ربطی ندارد. موسی  
گفت: بگو شاید توانستم برایت کاری کنم. جوان گفت: تو چه کسی هستی؟ جواب داد: من موسی هستم.  
گفت: موسی یعنی چه؟ موسی گفت: یعنی قدرت و اختیارات جهان در دست من است. جوان تصمیم  
گرفت مشککش را مطرح کند و چنین گفت: چوپانم و از این راه روزی می گذرانم. پادشاه این سرزمین  
صاحب دختری است که من به او علاقه مندم اما نمی دانم چگونه خواسته ام را به پادشاه بگویم.

موسی به او گفت: سینی بزرگی بیاور و پارچه ای روی آن بینداز.  
سپس گفت باذن الله، همه چیز جواهر شد. جوان پارچه را برداشت و دید سخن موسی صحت دارد.  
جواهرها را برداشت و به سوی قصر پادشاه رفت. در آن زمان ارزش به مقام و ثروت بود لذا خواستگاری

که پول و جواهر داشت مشکلی برای ازدواج نداشت. موسی و جوان سراغ پادشاه رفتند. پادشاه هم به خواسته ی ایشان پاسخ مثبت داد. همان شب پادشاه از دنیا رفت. پسری نداشت. لذا داماد که همین جوان چوپان باشد پادشاه شد. طی یک شب به مقام و پول و... رسید. موسی از او خداحافظی کرد. جوان از موسی خواست تا در کنار او بماند اما موسی بنده و مطیع خدا بود لذا نپذیرفت و تصمیم به رفتن گرفت. جوان که دید فردی مانند موسی را از دست می دهد به او گفت من می خواستم فردی همانند تو باشم اما حالا که تو حاضر بماندن نیستی من هم این سلطنت و جاه و مقام را نمی خواهم دختر پادشاه هم اگر مرا بخواهد با من می آید و در غیر این صورت هیچ.

بدین ترتیب جوان چوپان با این عمل از خواص و نزدیکان حضرت موسی شد.

در روایات آمده است که امام محمد باقر (ع) در خانه خدا راه می رفت خلیفه وقت سراغ ایشان آمد و گفت: ای پسر رسول خدا به ما سری نمی زنید. امام فرمودند: ما را به شما کاری نیست. خلیفه جواب داد: شما خیلی بزرگوارید آخرتتان تضمین است برای دنیا به ما سر بزنید تا چیزی دستگیرتان شود و بتوانید به مردم رسیدگی کنید. امام بسیار برافروختند عبای مبارک را وسط مسجد الحرام گسترده. دست های خود را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: بار خدایا! حرمت بنده ات را حفظ کن. دیدند که به اندازه ی چند برابر خزائن خلیفه جواهراتی روی عبا وجود دارد که هیچ کسی به عمرش ندیده بود.

این توکل و خصلت در انسان های بزرگوار وجود دارد که دین و دنیا را ا خدا می خواهند. اما خداوند می فرماید: متأسفانه همه انسان ها بزرگوار نیستند و چون اینگونه نیستند به روش های مختلف مورد آزمایش قرار می گیرند. خداوند نعمت می دهد انسان تغییری نمی کند، او را دچار فقر می کند باز هم درست نمی شود، نعمت سلامتی را از او می گیرد باز انسان نمی فهمد و ایمانش را تقویت نمی کند و آزمایش های سخت و آسان دیگر که هیچ کدام جوابگو نیست. بنابراین می فرماید که خردش کنید. این برای کسانی است که خداوند آن ها را دوست دارد.

خداوند هر فردی را به نوعی امتحان می کند. ممکن است جواهر و مال و ثروت به انسان ندهد اما اعتبار و آبرو می دهد که باید به این نکته بسیار توجه داشت.

نکته بعدی که در فرمایش حضرت حائز اهمیت است در مورد ملل مختلف می باشد اینکه ملتی در بند است یا یک حکومت اسلامی والی فاسق دارد مانند یزیدبن معاویه، همه این ها به دست خود افراد جامعه است نه اینکه تصور کنیم این مسأله دست خداست و هیچ ارتباطی به افراد جامعه ندارد. خداوند هیچ قوم و ملتی را بالا و پایین نمی برد مگر اینکه خود اقوام در آن دخیل هستند. نباید تصور کرد که بلاها و امتحانات الهی برای این است که ما فقط صبر کنیم.

در زمان لازم رژم گذشته تا حدود سال ۵۱ کتاب مفصلی تحت عنوان شرح نهج البلاغه وجود نداشت. در همان سال ها کتابی چاپ شده بود که رسماً مربوط به ساواک بود و در آن اینطور صحبت شده بود که صبر کنید و تحمل داشته باشید، اگر مورد ظلم و جور قرار گرفتید همانند مولایتان امیر المؤمنین باشید که با خار در چشم و استخوان در گلو و... صبر می کرد .

این صبر خرافی است و معنای دینی ندارد. و این امر خود حضرت است که در برابر ظلم و جور و منکر باید قیام کرد و خاموش ننشست.

در ادامه می فرمایند:

«و فی دون ما استقبلتم من عتب و ما استدبرتم من خطب معتبر و ما کل ذی قلب بلبیت و لا کل ذی سمع بسمیع و لا کل ناظر ببصیر.»

ای مردم در سختی هایی که با آن روبرو هستید، مشکلاتی که پشت سر گذارده اید درس هایی عبرت فراوان وجود دارد. هر کسی که دل دارد دانا و خردمند نیست. هر که گوش دارد شنوا نیست و نه هر که چشم دارد بیناست.

«فیا عجا و ما لی لا اعجب من خطا هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها لا یقتصون اثر نبی و لا تقتدون بعمل وصی و لا یؤمنون بغیب و لا یعقون عن عیب یعملون فی الشبهات و یسیرون فی الشهوات المعروف فیهم ما عرفوا و المنکر عندهم ما انکروا.»

در شگفتی چرا شگفت نباشم از انسان هایی بر سر موارد بی ارزش با هم درگیرند توجهی به رفتارها و سکنات پیامبر ندارند و برای خودشان دین و مسلک جدایی دارند نه به عیب ایمان می آورند و نه خود را از عیب مبرا می کنند. به شبهات عمل می نمایند و در گرداب شهوات غوطه می زنند. نیکی و درستی همان است که آن ها عمل می کنند (یعنی عمل خود را خوب می دانند، و زشتی و نادرستی همان است که آن ها انجام می دهند. در حل مشکلات به خود پناه می برند غافل از اینکه خالق و پروردگار عظیمی هم وجود دارد.

در احوالات بو علی سینا و ملاصدرای شیرازی می نویسند که هر وقت در یک مسأله دشواری می ماندند دو رکعت نماز می خواندند. با این دو رکعت نماز مشکلشان حل می شد. حضرت علی هم اشاره می کنند که چرا در مبهمات و مسائل دشواری زندگی به رأی خود تکیه می کنند گویا که هر کدام امام و رهبر خویشند. همه ی ما ذاتاً محتاج امامیم. همانطور که شاعر هم گفته است:

نماز بی ولای او عبادتی است بی وضو

به منکر علی بگو نماز خود قضا کند

اصلا بشریت نیاز به ارتباط با غیب دارد و دنبال کسی است که این ارتباط برایش ایجاد می کند به طوری که اگر کسی هم ادعای نبوت کند باز عده ای خوش باور راه او را در پیش خواهند گرفت چرا که تصور می کنند یک پل ارتباطی برای ارتباط با غیب یافته اند.

حکمت ۱۵۰ از کلمه های بسیار جالب نهج البلاغه است. سید رضی (ره) جامع نهج البلاغه در مورد این حکمت فرمود: اگر در نهج البلاغه هیچ چیزی غیر از این کلمه نبود همین حکمت الهی برای همگان کافی بود تا اندرزهای آن را بکار بندند و به کمال و سعادت برسند.

حضرت امیر می فرمایند:

«لا تکن ممن یرجو ال آخره بغیر عمل و یرجى التوبه بطول الامل یقول فى الدنيا بقول الزاهدین و یعمل فیها بعمل الراعبین.»

یعنی از کسانی نباش که بدون عمل صالح به آخرت خویش امیدوارند و همچنین از کسانی نباش که در دنیا با آرزوهای دراز از همه چیز عقب می اندازند مانند افرادی که چونان زاهدان سخن می گویند اما در رفتار همانند دنیا پرستانند.

کسانی که ظاهراً از دین و خدا و پیغمبر سخن می گویند اما منشأ همه سخنان و کارهایشان دنیای است و رنگ و بوی خدایی است و رنگ و بوی خدایی ندارد. لقمان (علیه السلام) اربابی یهودی داشت. هر چه به او می گفت که برای آخرت خود نیز چاره ای بیندیش و کاری انجام بده ارباب جواب می داد: خداوند أرحم الراحمین است، خداوند روزی رسان است. روزی همین ارباب به لقمان گفت: مزرعه ای داریم که مدت ها است سراغش نرفته ایم. اگر صلاح می دانی نگاهی به حال و هوا و خاک آن بینداز، ببین چیزی از آن بدست می آید. پس از اینکه لقمان خاک مزرعه را بررسی کرد به ارباب گفت: بله! خاک مناسبی برای کشت و کار دارد. اگر اجازه بفرمایید گندم در آن کشت کنیم.

ارباب هم موافقت کرد و قرار شد از زمین مزرعه گندم کشت شود. لقمان بر خلاف خواسته ی ارباب در زمین جو کاشت. فصل درو که فرارسید از ارباب خواست تا بار دیگر به مزرعه برود و از نزدیک محصولات خویش را مشاهده کند.

ارباب هم طبق خواسته لقمان برای بازدید مزرعه گندم به آنجا آمد اما آنچه را که تصور می کرد با آن چیزی که می دید بسیار متفاوت بود.

به لقمان گفت: ما فکر می کردیم تو انسان مدبر و دانایی هستی و به تو اعتماد کامل داشتیم پس چرا جو به جای گندم کاشتی؟!

لقمان گفت: ببخشید آقا! گندم کاشتیم اما جو سبز شد.

ارباب با تعجب پرسید مگر چنین چیزی ممکن است؟ لقمان پاسخ داد: بله حتما ممکن است برای اینکه زمانیکه شما برای آخرت هیچ عملی انجام نمی دهی و می گویی خدا ارحم الراحمین است و خودش می رساند چطور همین خدا نمی تواند در دنیا به جای گندم جو سبز کند؟!

اینگونه افراد از داشتن نعمت های دنیوی سیری ندارند، در محرومیت قناعت نمی کنند، اهل صبر نیستند، آنچه را که بر آن ها می رسد ارج نمی نهند و شکر نمی گویند. از آن حدی که به آن ها می رسد بیشتر می خواهند. این افراد دیگر را پرهیز می دهند اما خودشان هیچ پروایی از حضرت حق ندارند. چنانکه شاعر هم گفته است:

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگران می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

در ادامه می فرماید:

«ان سقم ظل نادما و ان صح امن لاهیا یعجب بنفسه اذا عوفی و یفنت اذا ابتلی ان اصابه بلاء دعا مضطرا.»

در بسیاری اوقات انسان هنگام امتحان خداوند کاملا موفق نخواهد بود. با گناهان فراوانی که مرتکب شده مرگ را دوست نمی دارند اما از اعمال و رفتاریکه باعث شده از مرگ فراری شود اصرار می ورزد. اگر تندرست باشد سرگرم خوش گذرانی هاست، در سلامت مغرور و در گرفتاری نا امید است اگر مصیبتی به او برسد زاری می کند و بی قرار است و اگر به گشایشی دست یافت با غرور از خدا رو بر می گرداند و او را فراموش می کند. برای افرادی که از او گناه کمتری دارند بیشتر نگران است تا خودش و بیش از آنچه عمل کرده امیدوار است.

اگر بی نیاز گردد مست و مغرور شود و اگر تهی دست، مأیوس پست.

و چون در برابر شهوات قرار گیرد گناه را برگزیند و توبه را به تأخیر اندازد. چون رنجی به او رسد از راه ملت اسلام دوری گزیند.

عبرت آموزی را مطرح می کند اما خودش عبرت نمی گیرد. در پند دادن مبالغه می کند اما خودش پندی نمی پذیرد، سخن بسیار می گوید اما کردار خوب او اندک است. برای دنیای زودگذر تلاش و رقابت دارد اما از آخرت جاویدان به آسانی می گذرد.

از مرگ هراسناک است اما فرصت را از دست می دهد.



گناه دیگران را بزرگ می‌شمارد اما گناهان بزرگ را کوچک می‌پندارد. در مقابل طاعت دیگران را کوچک و بندگی و عبادت خود را بزرگ می‌شمارد. مردم را سرزنش می‌کند اما خود را نکوهش نکرده در برابر دیگران ریاکارانه رفتار می‌کند.

خوشگذرانی با سرمایه داران را بیشتر از بافه او بودن دوستی با مستمندان دوست دارد.

به نفع خود و زیان دیگران حکم می‌کند. دیگران را هدایت اما خود را گمراه می‌کند.

«ولا يحكم عليها لغيره يرشد عيره و يغوى نفسه فهو يطاع و يعصى و يستوفى و لا يوفى و يخشى الخلق

فى غير ربه و لا يخشى ربه فى خلقه.»

از افراد دیگر حساب می‌برد و توجه دارد که خلائق از او نرنجند اما به خدای خود توجهی ندارد. امام

حسن (ع) چقدر زیبا فرموده اند که: «اللهم اجعلنى أخشاك كما أراك»

## علی (ع) و اعتدال

مباحث مختلفی را در کلام نورانی حضرت امیر (ع) از کتاب گرانقدر نهج البلاغه مورد بررسی قرار دادیم. اینک بحث اعتدال و میانه روی حضرت را مورد مطالعه قرار می دهیم و از راهنمایی های سودمندی آن حضرت نهایت بهره را می بریم.

اعتدال یعنی میانه رو بودن و دوری از هر گونه افراط و تفریط. این خصومت برجسته از ویژگی های بسیار مهم در دین مقدس اسلام است.

برخی از مکاتب تاریخی بر استفاده از دنیا یا گذشت از مسائل آخرتی تکیه دارند و دچار افراط یا تفریط در هر مورد می شوند. مثلاً فرقه ای از مکتب مسیحیت به نام کاتولیک وجود دارد که تمام توجه ایشان به شمار می رود. کشیش اعظم یا پاپ کاتولیک با لباس های زربافت و تاج بسیار گران قیمت وارد جمع مریدان خود می شود و طرفداران او از جذابیت ظاهری او اشک می ریزند و عاشق او هستند. مکتب این عده به ایشان اینگونه القا کرده که استفاده از مواهب و نعمت های دنیوی بسیار مفید فایده است و در تمام فرصت ها باید از آن نهایت استفاده را برد.

در مقابل این عده از مذهب مسیحیت مکتب دیگری داریم که در دیر راهب و راهبه می پرورد و معتقد است که دنیا هیچ است فقط باید آخرت را در نظر داشت. این مکتب معتقد است که از نعمت ها، مطامع و لذت های دنیوی باید برید و از همه چیز باید قطع ارتباط کرد، تا جایی که ازدواج را برای کشیش، راهب و راهبه ممنوع می دانند یعنی به نوعی درانجام وظایف افراط می کنند.

در مکاتب دیگر مثل یهودیت نیز حد اعتدال به گونه ای که مد نظر ماست وجود ندارد. همین افراط و تفریط های موجود در مسیحیت به نوعی در یهودیت هم وجود دارد. مکاتب غیر الهی و مادی و دیگر مکتب های انسانی نیز به گونه ای دچار افراط و تفریط هستند.

اگر بحث استفاده از دنیا را در نظر بگیریم باز می بینیم مکاتب غیر اسلامی در بحث دین و ایدئولوژی در جامعه دارای افراط و تفریط هستند. برخی معتقدند که ابدان باید دین به جامعه و دنیا کاری داشته باشد که این خود نوعی افراط و زیاده روی است. در مقابل این گروه فرقه ای بر این عقیده اند که آن قسمت از دین که به دنیا و جامعه ارتباط دارد مفید فایده است و بقیه آن افیون و عبث به شمار می آید. لذا بحث ایدئولوژی مارکسیست و اصول دیالکتیک مطرح می شود که در آن چهار اصل وجود دارد و در این چهار مورد تنها اصلی مد نظر قرار می گیرد که در جامعه کارآیی داشته باشد و مشکلی از مشکلات جامعه را برطرف نماید.

در این صورت کسی که با اصل دین اسلام و مخصوصاً شیعه علوی آشنایی کافی نداشته باشد سخنان مارکسیست برایش از جذابیت خاصی برخوردار است چرا که در عقیده ی مارکسیست حرف کارگر،

حرف مستضعفین و طبقه محروم جامعه و تهاجم علیه دشمنان حرف های بسیار جدی به شمار می رود و در نتیجه در برهه ای از زمان که مبلغین اسلام در درست شناساندن اسلام به قشر جوان جامعه موفق نبودند و از مکاتب اسلامی و کتاب های چون نهج البلاغه و سخنان ارزشمند بی بهره بودند مارکسیست و مکاتب غیر اسلامی به ظاهر جذاب حرف اول را خواهد د و از جایگاه بالا و طرفداران زیادی برخوردار خواهد شد به طوری که با ندای آزادی خواهی، عدالت خواهی، ترقی خواهی حتی جان خویش را فدای این مکاتب می کنند.

اما سخن اسلام چیزی غیر از سخن مکاتب دیگر است می گوید: انسان برای دنیا خلق شده اما دنیا محل گذر اوست دنیا معبری برای رسیدن انسان به آخرت به شمار می رود. لذا دین اسلام به عنوان یک دین معتدل و در برگیرنده ی تمام این موارد می باشد.

در اینجا لازم است بحث اعتدال را در کلام حضرت امیر (ع) پی گیر نماییم لذا به خطبه ی ۲۲۲ حضرت در نهج البلاغه مراجعه می کنیم.

حضرت در مورد مؤمنین و کسانی که مسلمان واقعی هستند چنین می فرماید: آنان چراغ هدایت با نور بیداری در گوش ها، دیده ها و دل ها بر می افروختند. کسانی که با بیدار شدنشان، با دید بازشان نسبت به جهان هستی و با عمیق نگریستن با دل و چشم و گوش راه و مسیر هدایت را می یافتند. روزهای خدایی را به یاد می آورند و مرد را از جلال و بزرگی خداوند می ترسانند. آن ها نشانه های روشن خداوند در بیابانند و آن را که راه میانه را در پیش گرفت می ستودند. میانه روهایی که نه تند گام بر می داشتند و نه کند حرکت می کردند و در یک جمله آهسته ولی پیوسته می رفتند، هر جا که قدم می نهادند از پیش به جایگاه آن قدم و عاقبت آن می اندیشیدند به مسیری که طی می کردند توجه داشتند تا راه را از بیراهه بشناسند. به رستگاری بشارت می دادند و روش آن را که به جانب چپ یا راست کشانده می شد زشت می شمردند و از نابودی هشدار می دادند. همچنان چراغ تاریکی ها و راهنمای پرنگاه بودند.

پس کسانی می توانند نقش راهنمای مردم را بازی کنند و بار این مسئولیت بزرگ را بر دوش بکشند که از افراط و تفریط به دور باشند کسانی می توانند چراغ روشنایی برای تاریکی مردم باشند که خود در دام افراط و تفریط نیفتند. کسانی می توانند در مسیر رسیدن به قرب الهی به بیراهه نروند که از افراط و تفریط دوری کنند.

افراط و تفریط در تمام ابعاد زندگی از جمله اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی و... به عنوان یکی از بزرگترین خطرات و یکی از مفید ترین راه ها و کید های شیطان به شمار می رود. لذا در کلام معصوم این مطلب

حائز اهمیت است که «اگر دیدید فردی در عملی تند حرکت می کند بدانید که روزی فرا خواهد رسید و این جریان سریع و تند از حرکت خواهد افتاد و به کنندی خواهد گرایید»  
در دوران خلافت حضرت علی (ع) گروهی از عین محضر ایشان رسیدند. سر دسته این گروه جوانی خطیب بود با چشمانی نافذ و صورتی که آثار عبادت در او نمایان بود. بسیار با احساس و عشق نسبت به حضرت سخن می گفت و حین صحبت کردن اشک می ریخت و خود را فدائی حضرت عنوان می کرد.

حضرت نگاهی به جوان انداخت و پس از شنیدن تعاریف بسیار زیاد او فرمود: من بر تو می ترسم. جوان علت را جویا شد. حضرت پاسخ داد: چرا که تو روزی به سلک دشمنان ما در خواهی آمد. جوان گفت: من حاضرم جان خود را فدای شما کنم. چگونه است که با شما به دشمنی برخیزم. حضرت فرمود: اسمت را با صدای بلند برای صحابی بگو تا همه نامت را بدانند گفت: من ابن ملجم مرادی هستم. حضرت روبه صحابی کردند و فرمودند: امروز و جمله ای را که من به این جوان گفتم به یاد داشته باشید.  
جوان گریه سر داد و از حضرت دلیل این کارش را جویا شد. حضرت پاسخ داد که روزی تو قاتل من خواهی شد.

جوان از امام خواست تا او را بکشد و نمی خواست دیگر زنده بماند. امام به او فرمود: افراط نکن. جوان قصد خودکشی کرد امام مانع این فعل حرام شد. باز جوان رو به حضرت کرد و گفت: شما مرا بکش. حضرت فرمود: ما اهل بیت قصاص قبل از جنایت نمی کنیم.  
جوان از حضرت را چاره ای خواست. حضرت به او فرمود: افراط نکن و از مدینه خارج نشو. جوان قول اطاعت داد اما چنین نکرد و پس از چند سال بالاخره حضرت را با دستان ناپاکش به شهادت رساند.  
پس صریحا باید گفت که کسانی می توانند در مسیر هدایت ما به سوی خداوند و رساندن ما به کمال مثمر ثمر و مفید فایده واقع شوند که از اعتدال دوری نکنند و در دام افراط و تفریط گرفتار نشوند.

## اعتدال در بخشش

در حکمت ۳۳ از قول حضرت امیر (ع) اینگونه آمده است:

«کن سمحا ولا تکن مبذرا و کن مقذرا و لا تکن مقترا.»

می فرماید ر امور مالی هم اعتدال و میانه روی را باید سرلوحه کار خود قرار دهید. نه آن قدر ببخشید که خودتان مجبور شوید دست گذاری و بی نوایی در برابر دیگران دراز کنید و نه آن قدر جمع کنید که در طریق استفاده از آن بمانید. پس باید بخشنده بود اما زیاده روی کار صحیحی نیست. انسان باید در زندگی حسابگر باشد.

دادن خمس و زکات و صدقه در رأس کار قرار دارند. پس از آن ها اگر وضعیت مالی انسان اجازه داد می تواند به کمک دیگران بیاید و مشکلات دیگران را حل نماید. ولی در این موارد هم باید توجه داشته باشد که دادن صدقه مستحب است اما نفقه دادن و رسیدگی به خانواده واجب و در مرتبه ی اول قرار دارد.

سفارش شده که در زندگی حسابگر باشید اما باید توجه داشت که حسابگر بودن به معنای سخت گیر بودن نیست چرا که سخت گیر بودن همان تفریط است.

در ادامه خطاب به بعضی از یارانشان می فرمایند: «بیشتر اوقات زندگی در ارتباط هاست. ارتباطات اجتماعی که با دیگران داریم. لذا نباید همه وقت خود را صرف همسر، فرزندان و اقوام کنیم چرا که نوعیت اقوام تو بر تو تأثیر گذار خواهد بود؛ یعنی اگر اطرفیان تو از دوستان خدا باشند که هیچ خداوند هوادار این دسته است اما بالعکس اگر از دشمنان خدا باشند چه؟ جای سؤال است که چرا با افرادی که مخالف موازین اسلامند و از دشمنان خداوند محسوب می شوند در ارتباط هستی؟!»

ارتباطات ما در زندگی نباید آنقدر باشد که دیگر فعالیت ها و کارهای روزمره ی ما را تحت الشعاع قرار دهد. مسائل جانبی موجود در این ارتباطات نیز خود مشکل دیگری است که مسائل و درگیری های ما را مضاعف می کند.

تمام زندگی انسان در خانواده، دوستان و اطرفیان خلاصه نمی شود و اهداف والای دیگری نیز در زندگی وجود دارد و خلاصه کردن زندگی در ارتباط با دیگران و خوش گذرانی با اطرفیان از نظر اسلام کاملا مردود است.

## اعتدال در تمجید

حضرت در حکمت ۳۴۷ به بحث اعتدال در تمجید بسیار ظریف اشاره می کنند و می فرمایند:

«الثناء باكثر من الاستحقاق ملق و التقصير عن الاستحقاق عی او حسد.»

«ستوده بیش از آنچه سزاوار است تملق و چاپلوسی است و کمتر از آن حد درماندگی یا حسادت است.» منظور این فرمایش حضرت این است که انسان هایی که به افراط یا تفریط در امر معرفی انسان ها دچار هستند یا گرفتار چاپلوسی و تملق خواهند شد یا درمانده و حسود باقی خواهند ماند.

خود کم بینی، حقارت، بدبینی یا عقده های روانی دیگر یا احساس درماندگی از کارها نتیجه همین مسأله است. لذا باید سعی کرد که مردم را به اندازه ی خودشان دید و جایگاه افراد را تا حدی منطقی که برایش قائلید مورد تکریم و احترام قرار دهید نه بیشتر از آن حد.

این مسأله آن قدر حائز اهمیت است که حتی سفارش شده که نسبت به دشمنان خدا و اهل بیت نیز با انصاف و اعتدال قضاوت کنید. یعنی در قضاوت های خود جانب انسانیت را نیز رعایت کنید و در ازای تمام بدی های افراد نکات منفی که در آن ها سراغ دارید خصوصیات مثبت آن ها را نادیده نگیرید و همیشه به محسناتی که در وجود آن ها یافت می شود هم اقرار و اشاره داشته باشید.

پس از دو دام افراط و تفریط کناره بگیر و فرار کن که این دو هلاک کننده ی وجود آدمی اند.

متأسفانه در جامعه ی فعلی ما شرط اعتدال و انصاف در تمجید آن طور که باید رعایت نمی شود. مثلاً نسبت به برخی افراد چشم بسته تمام مطالب پذیرفته می شود. مثلاً نسبت به برخی افراد چشم بسته تمام مطالب پذیرفته می شود. بدون اینکه سخنان آنان مورد نقد و بررسی قرار گیرد یا حداقل بر اساس موازین عقلی سنجیده شود لازم الاجراء است. لذا هر چه از افراد می شنوید وحی مطلق محسوب نکنید و با تأمل و تدبر و سنجش منطقی سخنان را بپذیرید و در صورت اطمینان از صحت آن سخنان، آن ها را بکار ببندید.

از طرفی اگر کسی یا فکری به ظاهر در جامعه ما پذیرفته نیست حتماً نباید طرد شود چرا که ممکن است دارای نکات مثبتی باشد که عدم توجه به آن انسان را متضرر می کند.

در احوالات انبیاء نوشته اند که جبرئیل از حضرت سلیمان (ع) پرسید. ای سلیمان خداوند قصد دارد نعمتی را به تو عنایت کند اما در عطای این نعمت از تو هم مشورت خواسته تا نظرت را بداند.

سلیمان سؤال کرد آن نعمت چیست؟

جبرئیل پاسخ داد: سلیمان می خواهیم ب تو بقای عمر عطا کنیم؛ عمری که تا قیامت جاودانه بمانی.

نظرت چیست؟

سلیمان بدون درنگ پاسخ گفت: بسیار عالیست.

جبرئیل او را مورد خطاب قرار داد و گفت: خداوند متعال می فرماید اول فکر کن بعد پاسخ بده.

سلیمان پرسید: غیر از فکر کردن چه کار دیگری باید انجام دهم.

ندا آمد که: مشورت کن و از فکر دیگران هم استفاده بنما.

سلیمان پیامبر (ص) وزیر و ندیم و مشاور و... را خواست و از ایشان همفکری طلب کرد و مطلب را با ایشان مطرح نمود. همه بر این عقیده بودند که «بقای عمر» نعمت بسیار والایی است و اصلاً جای سؤال نیست ضمناً حضرت سلیمان با بقیه موجودات عالم غیر از انسان ها هم ارتباط داشت لذا از دیوها، جن ها و فرشته ها هم مشورت خواست و همه بر این مطلب اتفاق نظر داشتند.

بالاخره حضرت سلیمان پس از مشورت بسیار به این نتیجه رسید که نعمت خداوند را رد نکند و خواسته ی خود را مطرح نماید. در این اثنا بود که به لاک پشتی برخورد کرد. لاک پشت به حضرت گفت، به کجا و برای چه کاری می روی؟ حضرت بدون تأمل گفت: با خدا کار مهمی دارم پس از عرضه ی آن خدمت حضرت حق برایت بیان می کنم. لاک پشت مصر شد که بداند مطلب سلیمان چیست؟

سلیمان کل ماجرا را برای لاک پشت تعریف کرد (ناگفته نماند که در مراتب خیلی از موجودات از ما بالاترند) لاک پشت به سلیمان گفت: لاک پشت ها عمر طولانی دارند اما این را بدان که بقای عمر بدون شرط فایده ای ندارد. یعنی اینکه به شرطی از خداوند بقای عمر بخواه که کسانی را که دوست داری هم با تو باشند در غیر این صورت با بقای عمرت شاهد از دست دادن عزیزانی خواهی بود که تحمل نبودشان بسیار دشوار می باشد. حواست باشد حتماً این شرط و نکته ی بسیار مهم را هم بطلبی.

سلیمان که هیچ توجهی به این مسأله نکرده بود لاک پشت را تحسین کرد و این نعمت خداوند را بدون شرط قراردادی خودش رد نمود.

پس باید توجه داشت که در مقام شناخت نباید آن قدر چشم و گوش بسته عمل کرد که بدون تأمل و توجه فردی را در بالاترین حد دانست و تمام سخنان او را بدون چون و چرا پذیرفت و نه آنقدر بی توجه بود که سخنان دیگری را نادیده گرفت و او را از آن حدی که باید کم تر دانست.

در حال حاضر انسان هایی که در بالاترین و پایین تر حد انسانیت باشند بسیار نادرند. بیشتر افراد متعادلند. لذا باید سعی شود انسان ها را در همان حد و درجه ای که دارند مورد تمجید و تکریم قرار داد.

## اعتدال در روحیه

حضرت علی (ع) می فرمایند:

«الزهد كله بين كلمتين من القرآن»

یعنی زهد بین دو کلمه از قرآن است.

قال الله سبحانه و تعالی:

«لكيلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم.»<sup>۳۴</sup>

«بر آنچه که از دست شما رفته حسرت نخورید و بر آنچه که به شما رسیده است شادمان نباشید.»

حضرت امیر در زمینه اعتدال در روحیه می فرمایند که برای مطالب دنیوی نه زیاد شاد و مسرور باشید و نه خیلی غم و غصه بخورید. دنیا نه شادی تام و کامل دارد و نه تنها غم و ناراحتی است. تصور ناراحتی های روزگار بمانید و بالعکس در مشکلات و ناراحتی نیز آنقدر غوطه ور نشوید که موجب افسردگی شما شود و جنبه ی امید را از دست دهید.

در ادامه ی حکمت مذکور حضرت می فرمایند که:

«و من لم یأس علی الماضي و لم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه.»

«کسی که بر گذشته افسوس نخورده و بر آینده شادمان نباشد همه جوانب زهد را رعایت کرده است.» این حکمت شامل دو پیام می باشد. اول اینکه شادمانی و اندوه های دنیوی کاملاً مجازی است و اعتبار دائمی ندارد. و چقدر جای تعجب است که انسان ها برای چیزهایی احساس خرسندی و شادمانی دارند که ماندگار نیست و بر چیزهایی غصه می خورند که ارزش ناراحتی ندارند و زودگذرند و بالعکس برای مسائلی که جای خوشحالی بسیار دارد احساس شادمانی ندارند.

در روایت آمده است که وقتی فردی به نماز می ایستد و به رکعت پایانی نماز می رسد، آن گاه که سلام نماز را به زبان می آورد و می گوید:

«السلام علینا و علی عبادالله الصالحین» فرشته ها در تب و تابند و ندا می دهند که یا عبدالله چگونه سلام می دهی و نماز را به پایان می رسانی در حالی که اگر می دانستی چه مقام و موقعیتی داری هیچ وقت چنین نمی کردی و سلام نمی دادی.

در جای دیگر در روایت داریم که اگر کسی دل یتیمی را شاد کند یا فقیر و مسکینی را دریابد و مشکلی از بنده ای برطرف نماید و خیال او را راحت کند خداوند نیز در عرش احساس شادمانی می کند. اگر بنده ای چنین کند باید خوشحال باشد؛ آنقدر خوشحال که در پوست خود نگنجد.

<sup>۳۴</sup> -سوره ی حدید، آیه ۲۳.



بسیارند افرادی که چنین عظمتی را درک نمی کنند و برای موارد مادی و کم ارزش که بقائی ندارند شادمانی بیش از حد معقول می کنند.

برای همین مطلب است که حضرت می فرماید: چرا برای مسائلی که باید ناراحت نمی شوید؟! چگونه است که نماز صبح را قضا می کنید اما برای قضای آن احساس ناراحتی و شرمندگی ندارید؟! چگونه می شود که دل بنده ای را برنجانید و او را بیازارید و با این حرکت عرش خدا را بلرزانید اما نسبت به آن بی تفاوت باشید؟!

می فرمایند: اگر کسی حرمت مؤمنی را بشکند گویا پرده ی کعبه را ویران کرده است. حرمت مؤمن والاتر از کعبه است. و کسی که مرتکب چنین حرکتی می شود حتی اگر اهل عبادت و نماز هم باشد فایده ای ندارد چرا که از مرز اعتدال عبور کرده و دچار افراط و تفریط شده است.

## اعتدال در دشمنی

دشمنی خصوصیتی است که در جامعه انسانی و حیوانی لازم است. انسان و حیوان باید برای خود دشمنی هایی در نظر داشته باشند و طریقی برای دفاع از خود و جنگ با دشمنان خود برگزینند که این مبارزه و خصومت می تواند هم در عقیده و طرز فکر باشد و هم از نظر فیزیکی و جسمی.

اما حکمت ۲۹۸ نهج البلاغه به کنترل این حس و رعایت حد تعادل در انسان اشاره دارد. لذا می فرماید: «من بالغ فی الخصومه اثم و من قصر فیها ظلم و لا یستطیع ان یتقی الله من خاصم» یعنی کسی که در دشمنی زیاده روی کند گنهکار و آن کسی که در دشمنی کوتاهی کند ستمکار است و آن کسی که بی دلیل دشمنی کند یقیناً از تقوا بویی نبرده است و نمی تواند تقوای خداوند را پیشه کند.

باید با دشمن به اندازه دشمنی کرد. دشمن همیشه دشمن است اگر زمینه مناسب و مساعدی را برایش ایجاد کنی ممکن است خونت را بریزد. نمی توان با دشمن با سیاست گفتمان و مصالحه کرد و باید مراقب رفتار و کردار او بود که او همیشه در کمین است.

لذا حضرت می فرماید آن کسی که در ابراز دشمنی کوتاهی کند به نوعی ستمکار است و بر خود یا گاهی بر دیگران جفا روا داشته است.

چرا که:

ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستمکاری بود بر گوسفندان

با تمام این احوال شرط تعادل را نباید به دست فراموشی سپرد و این مسأله و حد خصومت نباید تمام ابعاد زندگی انسان را به خود مشغول نماید. اما حکمت ۲۹۶ نهج البلاغه معنای افراط در دشمنی را به صراحت و شیوایی بیان می کند: «انما انت کالطاعن نفسه لیقتل ردفه.»

امیر المؤمنین شخصی را دید که آنقدر بر دشمن خود حس خصومت و دشمنی داشت که به خود آسیب می زد، به حدی از این مطلب ناراحت بود و غصه می خورد که بی محابا با او درگیر می شد و با این کار به خود ضربه وارد می کرد. لذا حضرت حکمت بالا را فرمود که: این فرد مانند کسی است که کنار دشمنش ایستاده است، نیزه ای به خود می زند تا از او بگذرد و به دشمنش اصابت کند یعنی با نیزه اول خودش را می کشد و بعد احیانا دشمنش را.

چقدر اینم مثال شیوا است و چقدر خوب و زیبا این مطلب را عنوان می کند!

## اعتدال در دوستی ها

«احب حبیبک هونا ما عسی ان یکون بغیضک یوما ما و ابغض بغیضک هونا ما عسی ان یکون حبیبک یوما ما.»

«در دوستی با دوستان خودت اعتدال را رعایت کن شاید روزی با تو دشمن گردد و در دشمنی با دشمنان نیز مدارا کن شاید روزی با تو دوست گردد.»

در دوستی ها آنقدر نباید احساس نزدیکی و راحتی کرد که تمام اسرار زندگی خود را با آن ها در میان گذارد چرا که اصلا آینده مشخص نیست و ممکن است همین فرد به جمع دشمنان تو بپیوندد. در دشمنی ها نیز نباید آنقدر عداوت ورزید که راه هر گونه بازگشتی بسته باشد.

حضرت در نامه ۲۷ اعتدال زاهدانه را مرود بررسی قرار می دهند و می فرمایند: آگاه باشید ای بندگان خدا! پرهیزکاران از دنیای زودگذر زود بر گشتند و آخرت جاودانه را در آغوشی گرفتند. با مردم دنیا در دنیایشان شریک شدند اما مردم دنیا در آخرت آن ها شرکت نکردند.

مانند مردم زندگی کردند اما همانند ایشان بندگی نکردند. پرهیزکاران در بهترین خانه های دنیا سکونت کردند و بهترین خوراکی های دنیا را خوردند و همان لذت هایی را چشیدند که دنیاداران چشیده بودند. از دنیا بهره گرفتند آنگونه که سرکشان و متکبران دنیا از آن بهره مند شدند و سپس از این جهان با زاد و توشه فراوان و تجارتي پر سود به سوی آخرت و خدا شتافتند. لذت پارسایی را در ترک حرام دنیا چشیدند و یقین داشتند در روز قیامت از همسایگان خدایند. جایگاهی دارند که هر چه درخواست کنند داده می شود و هر گونه لذتی در اختیارشان قرار داده می شود.

این افراد کسانی هستند که به قول حضرت امیر (ع) در مسیر اعتدال اسلامی حرکت می کنند.



ن آزا رحمين مز تنسا رحامن مز م لين  
عنز ره تكد ، عنغز ره رالعه م  
تنسا عنيلشه م تيارب م عبيغ ره م  
هزا ريباج م رقار م رشحيه ممين م  
عشل ره رتفخ م ن آمب مچن آ

بالتز نيمه نا



تبصره رايحه

رتال لشتنا رخنه ره هسس مه

۱۱ تكل - رقه سه ره - (ز لثمه) ۶۶ ره - هيلفه ن لايخ - هه

۱۵۶ - ۹۹۰۰۶۷۷ - ۶۶۱۲۶۸۷ :ن فله

۷۹۶۶ ۶۵۶ ۲۱۶۰ :ه ايمه

WWW.RAHPOUYAN.COM